

صلاح الدين ايوبى رحمه الله

تقديم به:

روح پدرم؛ عبدالرحمن دانشور که در تعليم بنده از هيچ
كوششي دريغ نكرد. روحش شاد و ضريحش منور باد

فهرس

۵	مقدمه مترجم:
۶	مقدمه بقلم دانشمند گرانقدر
۶	سعید حوی
۸	مقدمه چاپ اول
۱۰	فصل اول
۱۰	خانواده و رشد صلاح الدین
۱۰	۱. نسب صلاح الدین
۱۰	۲. تولد صلاح الدین
۱۲	۳. بزرگ شدن صلاح الدین
۱۴	۴. آموزش صلاح الدین
۱۶	فصل دوم
۱۶	آغاز حکومت صلاح الدین
۱۶	۱. وضع فاطمیان در مصر
۱۶	۲. انقلاب شاور السعدي
۱۷	۳. مرحله دوم کشمکش بر سر مصر
۱۸	۴. مرحله سوم و آخرین مرحله از کشمکش بر سر مصر
۱۸	۵. تحلیل و پیگیری
۲۰	فصل سوم
۲۰	صلاح الدین در مصر
۲۰	۱. صلاح الدین وزیر فاطمیان
۲۰	۲. چیره شدن صلاح الدین بر توطئه های داخلی
۲۳	۳. چیره شدن صلاح الدین بر توطئه های خارجی
۲۴	۴. خطبه برای خلیفه عباسی
۲۵	۵. سیاست او در قبال نورالدین
۲۷	فصل چهارم
۲۷	صلاح الدین در شام
۲۷	۱. وضعیت شام بعد از وفات نورالدین
۲۷	۲. نامه دمشقیان به صلاح الدین
۲۸	۳. توجه صلاح الدین به دمشق
۳۰	۴. چیره شدن صلاح الدین بر حمص، حما و حلب
۳۵	فصل پنجم
۳۵	شهرهایی که تحت فرمانروایی او یکپارچه گشت
۳۹	فصل ششم
۳۹	توطئه و جنگهای صلیبیان در مشرق
۳۹	۱. ماهیت جنگهای صلیبی
۳۹	۲. اسباب و علت های آن
۴۰	۳. حمله اول صلیبیان و اشغال بیت المقدس
۴۱	۴. علل پیروزی صلیبیان
۴۱	۵. حمله دوم صلیبیان مقدمه ایست برای پیروزی در حطین
۴۳	فصل هفتم
۴۳	صلاح الدین، پیروزی در حطین و جنگهای صلیبی
۴۳	۱. علل مستقیم جنگ حطین
۴۳	۲. جنگ حطین و فتح بیت المقدس

..... ۴۹	3. سیاست صلاح الدین در برخورد و رفتار با صلیبیان
..... ۵۲	4. محاصره عکا و حمله سوم صلیبی
..... ۵۳	سرنوشت هجوم آلمانیها
..... ۵۴	در مقاومت عکا بعد از محاصره همه جانبه دشمن، چه گذشت؟
..... ۵۵	جنگ با چه وضعی تمام شد؟
..... ۵۸	فصل هشتم
..... ۵۸	پایان کار صلاح الدین
..... ۶۴	فصل نهم
..... ۶۴	علل و رمز پیروزی بر صلیبیان
..... ۶۵	1. تقوای خدا و مواظبت از گناه
..... ۶۸	2. آمادگی کامل و توجه فراوان به مسئله آزاد سازی
..... ۶۹	3. وحدت سیاسی کشور تحت یک فرمانروایی واحد
..... ۷۰	4. هدف از جنگ اعلائی کلمه الله بود
..... ۷۲	5. مسأله آزادی قدس، مسأله اسلام و مسلمین بود
..... ۷۴	فصل دهم
..... ۷۴	فلسطین، امروز و دیروز
..... ۷۴	1. از بین رفتن بُعد معنوی و روحی
..... ۷۷	2. تفرقه، اختلاف و دشمنی
..... ۷۸	3. توجه به مسأله فلسطین با حرف نه با عمل
..... ۷۹	4. هدف جنگ اعلائی کلمه الله نبود؟
..... ۸۲	5. تبدیل مسأله فلسطین به یک مسأله عربی صرف
..... ۸۷	فصل یازدهم
..... ۸۷	ویژگی های اصلی صلاح الدین رحمه الله
..... ۸۷	۱- تقوا و عبادت او
..... ۸۹	۲- عدالت و عطوفت او
..... ۹۰	۳- شجاعت و مسیر او
..... ۹۲	۴- شکیبایی و بخشش او
..... ۹۳	۵- مردانگی و گذشت او
..... ۹۷	۶- علاقه او به شعر و ادبیات
..... ۹۹	۷- زهد، جود و بزرگواری او
..... ۱۰۱	۸- جنبش و توجه او به امر جهاد
..... ۱۰۴	فصل دوازدهم
..... ۱۰۴	مهمترین اصلاحات صلاح الدین رحمه الله
..... ۱۰۴	۱. اصلاحات عمرانی
..... ۱۰۶	۲. اصلاحات آموزش
..... ۱۰۸	۳. اصلاحات اقتصادی
..... ۱۱۰	۴. اصلاحات اجتماعی
..... ۱۱۱	۵. اصلاحات اعتقادی
..... ۱۱۴	پایان
..... ۱۱۷	ستایش

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمهء مترجم:

خداوند را شاکرم که به بنده توانایی خدمت به بندگانیش را داد. اوست که گره گشای هر مشکلی است و یاور هر دردمندی. درود خدا بر سید الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و همسران گرامی و یاران بزرگوارش باد. بنده در این مقام نیاز به معرضی صلاح الدین ایوبی رحمه الله نمی بینم، زیرا هر چه هست در خود کتاب بطور واضح و روشن بیان شده است. خداوند به مؤلف جزای خیر بدهد - ان شاء الله.

اما آنچه مهم است خود تاریخ نیست، بلکه عبرتهای آن است و ما وظیفه داریم تاریخ را بخوانیم و از پندهای آن درس عبرت بگیریم. در اینجا جا دارد که برای ملت مظلوم فلسطین خالصانه آرزوی پیروزی بکنیم و از خداوند متعال خاضعانه بخواهیم آنان را از شر یهود لعین رهایی بخشد و ما بار دیگر شاهد ظهور شخصیتی همچون صلاح الدین ایوبی رحمه الله باشیم (اللهم منزل الكتاب و مجری السحاب و هازم الاحزاب، اهزمهم و انصرنا علیهم) از خداوند متعال می خواهیم که این کتاب را مایهء خیر و برکت برای جامعهء اسلامی قرار دهد. ان شاء الله.

حامد دانشور

اشنویه ۱۳۸۰/۲/۲۰

مقدمه بقلم دانشمند گرانقدر

سعید حوی

الحمد لله و الصلاة و السلام علي رسول الله و آله و بعد:

مؤلف حفظه الله تعالی و رعاه، در نوشتن زندگینامهء صلاح الدین ایوبی رحمه الله از چندین جهت مطلب را زیبا بیان کرده است:

۱. چون امت ما منتظر قهرمانی همچون صلاح الدین ایوبی رحمه الله است تا آن نقش را یکبار دیگر تکرار نماید، و باید ویژگیهای قهرمان جدید را از طریق مقایسه با قهرمان قدیم بداند.

۲. چون امروزه قدس گرفتار بلا است و بر این امت واجب است که تاریخ آن را بخواند و بداند. قدس اولین بار چگونه آزاد شد، تا یکبار دیگر آن را آزاد سازد.

۳. چون امروزه امت ما راه سرمشق بودن را گم کرده، و بر آنان واجب است یاران آن را بشناسند، که صلاح الدین ایوبی رحمه الله یکی از این شخصیتها است که در گذر زمان به آنان اقتدا شده است.

۴. چون امت ما امروزه راه جهاد را بعنوان تنها شیوه برای نجات فلسطین، گم کرده، غرق در شهوات شده است، پس ناچار از یک یاد آوری کوبنده با استفاده از بیان سیره ای جامع هستیم، که در این باره سیره ای همچون سیرهء صلاح الدین ایوبی رحمه الله سرشار از نیرو و انگیزه نداریم.

مؤلف در گزینش و یاد آوری بسیار نیکو و کامل عمل کرده است و امید داریم که امت ما بتواند اسباب خوبی را برای پیروزی انتخاب کند.

مؤلف یکبار دیگر در آشکار کردن شخصیت صلاح الدین مطلب را زیبا ادا می کند. صلاح الدین دارای شخصیتی بزرگ، یگانه و سرچشمهء نبوغ همراه با اسلام است که سبب گرد آمدن قلبها بدور آن و درستی آن در این نوشته، همراه با عقیده این امت، شده است و این قضیه نیازمند بیان بیشتری است، تا رهبران راه واقعی رهبری این امت را در این مرحله بشناسند.

در واقع تنها راه رهبری کردن بر این امت در این مرحله، همان بر عهده گرفتن قضیهء فلسطین است به شرط اینکه این مسئولیت پذیری صادقانه و هماهنگ با آرزوها، افکار، فرهنگ و تاریخ این امت باشد. این امت برای صلاح الدین بهترین خاطره ها را حفظ کرده است، چرا که خود اینگونه بوده است. اما آنان که فکر می کنند روش رهبری کردن همان مسئولیت پذیری کاذب و وعده های دروغین است، خیال بافند و هرگاه از این مسیر منحرف و

ناهموار حرکت کنند، نسلهاي بعدي آنان را نفرين و دادگاه تاريخ آنان را محاکمه خواهد کرد.

اما آنان که فکر مي کنند، مشکل فلسطين بايد با اندیشه اي بدور از ميراث و عقیده اين ملت باشد، اينان هم خيال باف و مستحق غضب خدا، نفرين نسلها و محاکمه تاريخند.

در واقع فلسطين همانگونه که در طول زمان محور رویدادهاي اين منطقه بوده، محور سرافرازيها و قهرمانان هم بوده است. همانگونه که يکپارچگي شام و مصر در يک روز مشخص و زير يک پرچم واحد اسلامي براي پايان دادن به جنگهاي صليبي، نقطهء آغاز بود؛ و همانگونه که اين وحدت و يکپارچگي به پشتيباني امکانات موجود در کل جهان اسلام که در خلافت عباسي آن روزگار آشکار بود، نياز داشت امروز هم فلسطين نيزمند وحدت شام و مصر است، وحدتي با مضمون اسلامي و پايه هاي اسلامي، وحدتي که به واقعيتهاي موجود در کل جهان اسلام برگردد.

و اين کتاب همان درس عملي و راه واقعي آن است. بنابر اين بر همهء ما واجب است اين کتاب را بخوانيم و آنرا انتشار و هديه دهيم، خداوند به مؤلف بهترين پاداشها را عنايت فرمايد.

سعید حوي

مقدمه چاپ اول

الحمد لله رب العالمين، و افضل الصلاة و أتم التسليم علي سيدنا محمد سيد الشجعان و المجاهدين، و علي آله و أصحابه الغرّ الميامين، و علي من دعا بدعوتهم، و جاهد جهادهم باحسان إلي يوم الدين.

و بعد: در حقيقت مطالعه کردن و سخن گفتن در مورد برجسته گانمان در تاريخ، رهبرانمان در جهاد و مردانمان در اصلاح، بازسازي و... از جمله شيرين ترين و دوستداشتني ترين يادواره ها است، چرا که آنان خورشيدهاي هدايت در آسمان انسانيت و مناره هاي درخشان در درياهاي تاريخي و صلاح الدين کسي نيست جز يکي از اين مردان بزرگ و قهرمان که مردمان را بر اسلام حق گرد آوردند، در آسمان سرزمين اسلامي پرچم وحدت را بلند کردند، شهرهاي اسلام را از دست دشمن غاصب و استعمار کافر آزاد ساختند و در شناسنامه تاريخ آيات بيروزي و خاطره هاي جاويدان نوشتند.

شمايد بعضي ها سؤال کنند: چرا مؤلف نوشتن کتاب در مورد صلاح الدين را بر بيشتر قهرمانان زنده نام مثل سعد، خالد و ابو عبيده و... مقدم داشته است؟

جواب اين است که سيره صلاح الدين متصل به فتح مابين (آشکار)، آزاد سازي سرزمين مقدس (فلسطين) از چنگال صليبيان کينه توز و استعمار کافر مي باشد. پس هنگامي که از سر بيروزي او در حطين پرده برداري مي کنم و مفصلاً در مورد علتهايي که به اين بيروزي جاويدان و عظيم منجر شد، بحث مي کنم، در واقع براي آزادي اولين قبه، سومين حرم و محل بالا رفتن شبانه محمد صلي الله عليه وسلم، از گرفتاري صهيونست بيدادگر و يهود پست مجرم و يا غربيان و شرفياني که به آنان کمک مي کنند، راه پايدارتري را پيش چشمان امت اسلامي قرار داده ام.

خواننده محترم در فصلهاي اين کتاب در خواهد يافت، چگونه اين بيروزي به دست کردی که هيچ نسيبي با عرب ندارد، تحقق پيدا کرد؟

چگونه کشورهاي اسلامي تحت فرماندهي مطلوبش يکپارچه گشت؟

چگونه مردم را بر شريعت اسلام و هدايت محمد صلي الله عليه وسلم جمع کرد؟

چگونه به اسم اسلام وارد جنگ شد و براي بلند کردن کلمه الله جنگ کرد؟

چگونه به وسيله عزت ايمان، و چنگ زدن به ريسمان الهي بر صليبيان بيروز گشت؟

و چگونه با اخلاق شريف و سخاوتمندانه با دشمن برخورد کرد؟ و مشخص ترين صفات کریمانه اي که صلاح الدين با آن از ديگر جدا مي شود و مهمترين اصلاحاتي که تحقق بخشيد را بطور خلاصه در مي يابد، و مفصلاً خواهد فهميد که

صلاح الدین قهرمان، چه کسی است؟

امت اسلام و عرب چقدر نیازمند است که از سیره این قهرمان راهش را بسوی پیروزی، عزت و سربلندی پیدا کند، از گذشته درخشان و افتخار آمیز، آنچه را برای اکنونش مفید است بدست آورد و از عناصری که برای پیروزی در حطین آماده شده بود برای باز پس گیری فلسطین شیوه ای بهتر کمک بگیرد. امید است خداوند به یاری و پیروزی از طرف خودش اجازه دهد، و آن خارج از قدرت خداوند نیست.

از خداوند می خواهیم به حکام مسلمان در هر جایی این توفیق را بدهد که در فدا کاری و جهاد بر شیوه صلاح الدین باشند، راه او را با ایمان و تقوی ببینند، و در برپا کردن کاخ سربلندی و وحدت همانند او عمل کنند... که او شایسته اجابت و بهترین آرزوست.

مؤلف

عبد الله ناصح علوان

فصل اول

خانواده و رشد صلاح الدین

۱. نسب صلاح الدین

صلاح الدین منسوب به خانواده ای کرد، اصیل و شریف است. این خانواده با نام ایوبیان بر مصر و شام حکومت کرد، که خود این خانواده هم به طایفه "روادیه"^۱ که از لحاظ نسب و عشیره از اشراف و بزرگترین قبیله کرد بشمار می آید، منسوب است. بعضی از مؤرخین سعی می کنند سلسله پدران خانواده صلاح الدین را به مضر، که آن هم به عدنان منسوب است برسانند، و شکی نیست که اینان در پشت این بحثها که به هیچ وجه با شیوه بحث علمی و حقیقت محض سازگار نیست، می خواهند هر شخصیت یگانه ای را که از عرب نباشد به سلسله ای از نسب عربی برسانند، گویا تمام فضیلتها و مکارم در عرب خلاصه می شود و مختص به آنها است، گویا - به نظر کوتاه فکرانه آنان - یک مسلمان غیر عرب نمی تواند گرانمایه و ارجمند شود، یا تمدنی را بنا نهد و یا نامش جاویدان بماند.

اگر تاریخ را بخوانیم و در مورد مردان بزرگمان در بنا نهادن تمدن انسانیت مطالعه کنیم، در می یابیم که بیشتر کسانی که در تمدن نقش، و در تاریخ نام و نزد نسلها احترامی داشته اند، از مسلمانان غیر عرب بوده اند... پس این تعصب کورکورانه برای چیست؟ علت این نژاد پرستی دشمنانه چیست؟ مبدأ اسلام قابل تبدیل نیست. {إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ} {حجرات: ۱۰} ترجمه: مؤمنان برادر همدیگر اند. و راه ثابت آن هم قابل تحول نیست. {إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ} {حجرات: ۱۳} ترجمه: بی گمان گرامترین شما نزد خدا متقی ترین شما است. پس بعد از این به کدامین سخن ایمان می آورند؟

صلاح الدین منسوب به نجم الدین ایوب پسر شادی پسر مروان گرد می باشد. در صفحات آینده در مورد منشأ این خانواده گوشه ای از زندگی، نقل مکان و مهمترین کارهایشان توضیح خواهیم داد.

۲. تولد صلاح الدین

سلطان صلاح الدین بن یوسف بن ایوب بسال ۵۳۲ هـ برابر با ۱۱۳۷ م در یک خانواده ریشه دار در حسب و شرافت بدنیا آمد.

مکانی که صلاح الدین در آن متولد شد، قلعه "تکریت" بود، تکریت شهری قدیمی بود که به بغداد نزدیکتر بود تا به موصل در بلندی آن، قلعه ای استوار و محکم که بر رودخانه دجله مشرف بود، وجود نداشت. در گذشته

^۱ این قبیله در روستایی بنام "دوین" نزدیک مرز "آذربایجان" زندگی می کردند، که "ایوب بن شادی" پدر صلاح الدین منسوب به قبیله روادیه می باشد. (مؤلف).

پادشاهان فارس این قلعه را بر روی سنگ بزرگی برای ذخیره کردن آذوقه و دیدبانی از دشمن بنا کرده بودند، که بعدها در سال شانزدهم هجری ایام خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه به دست مسلمانان فتح شد.^۱

قلعهء تکریت تا قبل از حکومت سلجوقیان تحت تسلط کشورهای مسلمان بود. در آن هنگام ایوب بن شادی به یکی از مردان فرماندهی نظامی سلجوقیان در بغداد بنام "مجاهدالدین بهروز" پیوست، که او را حاکم و حافظ قلعهء تکریت کرد، و برادرش را هم که "اسد الدین شیرکوه" نام داشت بعنوان همکار او برگزید، این دو برادر که هر دو از کردان روادیه بودند بعنوان حاکم تکریت از روستایی در نزدیکی مرزهای آذربایجان به نام "دوین" در ناحیه ای از قلمرو "آران" به سوی عراق آمده، در تکریت ساکن شدند و در ارتش "بهروز" شروع به کار کردند.

از عجایب قضا و قدر روزگار، تولد صلاح الدین در روزی اتفاق افتاد که "مجاهد الدین بهروز" حاکم بغداد به نجم الدین ایوب و برادرش شیرکوه دستور داده بود تا شهر تکریت را ترک کنند، و آن بدین علت بود که شیرکوه عموی صلاح الدین یکی از فرماندهان قلعه را کشته بود، زیرا این فرمانده زنی را اذیت می کرد تا از او کام بگیرد، در نتیجه هنگامی که آن زن از شیرکوه کمک طلبید، بخاطر شرف و جوانمردی فرمانده را به قتل رساند. در این حال بهروز متحیر مانده بود که آیا آندو را پیش خود نگه دارد یا دستور دهد که شهر را ترک کنند؟ اگر آنها را باقی می گذاشت بیم آن می رفت که فرماندهان از آنها انتقام بگیرند و آنها را اذیت کنند، در نتیجه چاره ای جز این نبود که به آنها دستور ترک آنجا را بدهد، سپس در حالی که اظهار ترس بر آنها می کرد پیش ایشان آمد و از آنها خواست در همان شب از تکریت خارج شوند و آندو مرد به همراه خانواده شان به "موصل" رفتند که در میان خانوادهء نجم الدین بن یوسف کودک متولد شده اش یعنی صلاح الدین هم بود.

نویسندهء کتاب "وفیات الأعیان" می نویسد که ایوب مولود تازه اش یعنی صلاح الدین را شوم می دانست، پس هنگامی که همه خارج از شهر بودند و کودک بشدت گریه می کرد، خواست او را بکشد، اما یکی از پیروانش او را از این کار برحذر داشته و گفت: "سرور من! متوجه شدم شما این کودک را بدفال و شوم می دانید، اما این کودک چه گناهی دارد؟ و به چه دلیل مستحق این است که او را بکشی؟ در حالیکه هیچ نفع و ضرری ندارد، و از هیچ چیز بی نیاز نیست، و آنچه که برای تو پیش آمده قضا و قدر خداوند سبحان بوده است، شما که نمی دانید شاید این کودک پادشاهی بلند آوازه و گرانقدر شود، شاید خداوند برای او شأن و مقامی قرار داده است، پس او را به حال خود بگذار که او کودک بی گناهی بیش نیست و نمی داند که تو چقدر نسبت به او کدورت و غم داری؟"^۲ این کلمات در روح ایوب تأثیر گذاشت، فوری به سوی حق بازگشت و از راه صحیح اسلام

^۱ معجم البلدان ج ۲ ص ۴۹۱
^۲ الروضتین فی اخبار الدولتین/ ابو شمامة

تبعیت کرد.

۳. بزرگ شدن صلاح الدین

دو برادر نجم الدین بن ایوب و شیرکوه از بغداد به سوی موصل هجرت کردند و نزد عماد الدین زنگی رفتند.

عماد الدین از آنان به گرمی استقبال کرد و هدایایی هم به آندو تقدیم کرد، و این احترام، پاداش رهایی وی از کشته شدن یا اسارت، به دست آندو بود، زیرا عماد الدین زنگی حاکم موصل، آن زمان که بهروز از طرف سلجوقیان والی بغداد بود، با سلجوقیان جنگید. قبلاً گفتیم که نجم الدین ایوب و شیرکوه از طرف بهروز حفاظت از تکریت و قلعه آنرا بر عهده داشتند، نتیجه جنگ عماد الدین بن زنگی با سلجوقیان این بود که لشکر او در مقابل لشکر سلطان سلجوقی شکست خورد، در اثنای عقب نشینی و بازگشتش به موصل، از تکریت گذشت. در آن روز زندگی او و لشکریانش به دست نجم الدین ایوب افتاد که هم می توانست آنها را زنده باقی بگذارد و هم می توانست آنها را بکشد، اما نجم الدین نیکی را بر بدی ترجیح داد، او و برادرش شیرکوه به کمک عماد الدین شتافتند و راه نجات و امنیت را برای وی آسان کردند تا اینکه به موصل برسد، این برخورد نیک و موضع گیری نجیبانه، بهترین اثر و زیباترین نتایج را در بنای حکومت ایوب و برپایی عظمت اسلام بدست صلاح الدین، داشت.

همانطور که گفتیم هنگامی که آن دو مرد به موصل رسیدند، عمادالدین به گرمی از آنها استقبال کرد و برای اینکه جبران نیکی آنها را در تکریت بکند، زمینی به آنها بخشید تا در آن با عزت و احترام زندگی کنند.

نجم الدین و برادرش، همراه با کودک تازه بدنیا آمده - صلاح الدین - با عنایت و توجه عمادالدین، با بهترین شکل عزت و احترام زندگی کردند، تنظیم کارهای سپاه به آنها واگذار شد، هنگامی که «بعلبک» در سال ۵۳۴ هـ به دست عمادالدین زنگی سقوط کرد، نجم الدین ایوب را بعنوان والی آنجا تعیین کرد. این انتخاب برهان قاطعی بود بر آن اندازه اطمینان، اخلاص و حسن اعتمادی که عماد الدین زنگی به نجم الدین ایوب داشت.

صلاح الدین چند سالی از دوران کودکی خود را در بعلبک گذراند. این سالهای اولیه عمرش در بعلبک از خجسته ترین و شادترین سالهای او به شمار می آید. شکی نیست که او با عزت رشد کرد، با اسب سواری، آشنایی با مهارتهای جنگی و روشهای سیاست و مملکت داری بزرگ شده، در این باره شاعر می گوید:

و ینشأ ناشیئ الفتیان فینا **** علی ما کان عوده ابوہ

پسر نوجوانی در میان ما همانگونه که پدرش به او می آموزد رشد می کند.

زمانی را که صلاح الدین در دمشق بعد از تسلط نورالدین پسر عماد الدین زنگی بر آن گذراند از بهترین دورانی به شمار می آید که وی را بعنوان یک شخصیت یگانه ظاهر کرد. صلاح الدین مورد احترام و تقدیر قرار گرفت. این اعتبار و جایگاه او، از اعتبار پسر خود حاکم دمشق کمتر بود. در جامعه بعنوان یک جوان آرام، مؤدب، متدین و با غیرتی پرخروش نسبت به اسلام و مسلمین، ظاهر شد، او این اخلاق را از نورالدین گرفته بود که نزد صلاح الدین جایگاه ویژه ای داشت.

از جمله مناصبی که در دمشق و در عهد نورالدین به او واگذار شده ریاست یا فرماندهی "امنیت" بود، او به بهترین وجه از عهده آن برآمد و توانست شهر دمشق را از فساد دزدان پاکسازی کند، امنیت و استقرار را به چهار گوشه شام برگرداند، مردم نسبت به جان و مال خویش در امان گشته و از نعمت یک زندگی آرام، مطمئن و بی دردسر بر خوردار شدند.

حسان بن نمیر معروف به «عرقله» شاعر دمشقی خوشحالی خودش را بخاطر رئیس امنیت شدن یوسف صلاح الدین این گونه بیان می کند:

رویدکم یا لصوص الشام**** فإني لكم ناصح في المقال

أتاكم سمي النبي الكري**** يوسف رب الحجا و الجمال

فذلك يقطع ايدي النساء**** و هذا يقطع ايدي الرجال

ای دزدان شام! آهسته تر! من دارم شما را نصیحت می کنم، کسی که با نام پیامبر کریم یوسف، خداوند زیرکی و زیبایی نامگذاری شده به سوی شما آمد، آن یکی (حضرت یوسف علیه السلام) دست زنان را می برد، و این یکی «یوسف صلاح الدین» دست مردان را می برد.

مدتی را که صلاح الدین در مصر گذراند از بهترین روزهایی به شمار می رود که قهرمانی سرآمد و تجربه جنگی نادر او را ظاهر کرد، زیرا هنگامی که «شاور السعدی» در سال ۵۵۸ هـ بر ضد خلیفه فاطمی «العاضد» قیام کرد، در حالیکه از نورالدین محمود طلب کمک کرد به سوی دمشق آمد، نورالدین محمود بعد از دو دلی که داشت خواسته «شاور» را پذیرفت، فرماندهش «اسدالدین شیرکوه» را به همراه وی فرستاد که در میان مردان بی نظیرش برادرزاده اش صلاح الدین هم بود، که برتری عظیم و نبوغ فوق العاده اش در فنون جنگی و رزمی ظاهر بود، با تدبیر، زیرکی و تصرف خوب او بود که در سال ۵۶۴ هـ عمویش اسدالدین توانست کشور مصر را به قلمرو نورالدین بن محمود بیفزاید، که ان شاء الله توضیح بیشتر در فصل آینده خواهد آمد.

خلاصه آنچه گذشت این است که صلاح الدین در سالهای اولیه کودکی و در دوره دوم و سوم از نوجوانیش با فضیلتها و خصوصیات پسندیده بزرگ شد. از همنشینی با امیران و همصحبتی با فرماندهان، عادات اصیل، مهارت جنگی، غیرت اسلامی و شجاعت مادی و ادبی کسب کرد و این همان چیزی است که

صلاح الدین را مستحق و شایسته یک شخصیت بی نظیر و یگانه ای که دنیا را به لرزه درآورده و مسیر تاریخ را تغییر داده، میکند.

۴. آموزش صلاح الدین

قبلاً گفتیم که صلاح الدین سنین اولیه کودکیش را در بعلبک گذرانده پس طبیعی است که دوره های مختلفی را برای یادگیری، خواندن و نوشتن و حفظ قرآن کریم را نیز پشت سر گذاشت، به اضافه اینکه قواعد زبان و اصول علم نحو را - همانگونه که فرزندان امرای مسلمان یاد می گیرند - نزد دانشمندان فرا گرفت.

نویسنده کتاب طبقات الشافعیة می گوید: «صلاح الدین حدیث را از حافظ ابی طاهر سلفی، ابو طاهر بن عوف، شیخ قطب الدین نیشاپوری، عبد الله بن بری النحوی و گروهی دیگر یاد گرفت.» وی به سخن دیگر پرداخته می گوید: «صلاح الدین فقیه بود، گفته می شود، او قرآن را حفظ می کرد، نسبت به مسائل فقهی و شعر آگاه و سرسخت بود».

مؤرخان متفقند که در ایام نورالدین دانشمندان از شرق، غرب، سمرقند و قرطبه به سوی دمشق می آمدند تا در مساجد آن تدریس کنند یا درس بخوانند، که ثابت شده صلاح الدین به مطالب بیشتر آنها گوش فرا داده مخصوصاً هنگامی که «عبد الله بن ابی عسرون» در مسجد جامع اموی می نشست و سخنرانی می کرد تا مردم از علم و فضیلت او بهره مند شوند و فرمایشات و اخلاق را از او فرا گیرند. این عبد الله بن عسرون کسی است که نورالدین او را فرا خوانده، مدارس را برای او در دمشق و شهرهای مهم شام بنا کرد تا در آن تدریس کند و به انتشار علم در اقصی نقاط کشور بپردازد، تا جایی که مقام و منزلت این دانشمند به مقام قاضی القضاة آن جزیره ارتقا یافت. از بزرگترین نمونه هایی که تاریخ در مورد اخلاص صلاح الدین نسبت به این دانشمند ذکر می کند، این است که مردانگیش به او اجازه نمی داد جز اینکه این دانشمند را بهنگام نابینائیش، به مجلس خود نزدیک کند و او را در زمره خواص خود قرار دهد.

تاریخ بدون اغراق در مورد یادگیری اسب سواری، تیراندازی، حرص به شکار و تمرین اعمال جنگی صلاح الدین، به فراوانی سخن گفته است. و این همان چیزی است که در آغاز جنگ او را یاری کرد تا بتواند لشکر را فرماندهی، و تنگناها را به شیوه ای حکیمانه و نجات بخش تصرف کند. روشن است که صلاح الدین باید اینگونه بزرگ شود، زیرا در عصری نشو و نما یافت که عصر اسب سواری، شکار و بر کندن بود. صلاح الدین دارای صفاتی همچون بخشش، هوشیاری، شادابی، سازش با محیط همراه با تعلیم و تمرین بود، که چنین صفاتی کمتر در مردانی مثل او جمع می شود.

ثبات قلب و بردباری عقل صلاح الدین هنگامی که عقلهای اطرافیان از بین می رفت یا قلبهایشان به پرواز در می آمد، از جمله ویژگیهایی است که او را در مصاف بزرگ مردان زنده نام قرار داده است.

هنگامی که صلاح الدین مشغول فتح شهرهای شام بود، خبر کشته شدن برادرش تاج الملوک به او رسید، و نیز در آغاز شکست دادن عکا خبر مرگ برادرش سلطان مظفر که بزرگترین مهندس او در محکم ساختن قلعه ها، اداره و محافظت از آنها بود، دریافت کرد، اما غلبه او بر دشمن در هیچ یک از دو جنگ تغییر نکرد، و با هیچ یک از این دو خبر قلبش به پرواز درنیامد. و این در حالی بود که نامه سرّی مرگ این برادر و کشته شدن آن یکی بدستش رسیده بود. از این نظر اجمالی سریع از زندگی صلاح الدین و این مطالعه مختصر از بزرگ شدنش، شخصیت او بعنوان یک سیاستمدار فاضل و سرآمد، فرمانده ای کارکشته، اسب سواری با تجربه و دانشمندی جلیل القدر ظاهر می شود. گویا قضا و قدر او را آماده کرده بود تا قهرمان حطین قلب اروپائیان را پر از ترس و وحشت کند، نامش در کشورهای شرق و غرب به پرواز درآید، نسلهای آینده او را بعنوان الگو و نمونه بپذیرند، و تاریخ او را در مصاف بزرگ مردان زنده یاد قرار دهد.

بسیار بعید است که مادران فرزندان همچون صلاح الدین، غیور، قهرمان و جهادگر برای دفاع از ارزشهای اسلام و سرزمین انبیاء، دنیا آورند!

أولئك آبائي فجئني بمثلهم**** إذا جمعنا يا جرير المجمع

ای جریر! آنان پدران من هستند و تو هم اگر یکبار دیگر چنین مجلسی ما را گرد هم آورد، همانند آنان برایم بیاورد.

فصل دوم

آغاز حکومت صلاح الدین

۱. وضع فاطمیان در مصر

کمی قبل از ظهور صلاح الدین، مصر دستخوش بحران و انقلابهای داخلی و کشمکش بین طوائف مختلف ممالیک ترک،^۱ سودانیین و مغربیان بود قحطی و گرسنگی، آب و هوای بد و وبایی رمقی برای او باقی نگذاشته بود از طرف دیگر اختلاسهای مالی خلفا و وزیران پی در پی به شکلهای مختلف و متنوع صورت می گرفت.

خلیفه فاطمی قدرت خود را از دست داده بود و در واقع کارها در دست وزیران و فرماندهان فاتح افتاده بود. چه اندازه کشتارها و درگیریها بخاطر وزارت در دستگاه خلافت فاطمیان صورت گرفت! و تنها وقتی که «طلّاح بن رزّیک» در سال ۵۴۹ هـ به وزارت رسید اوضاع آرام شد، اما همینکه او در سالی ۵۵۸ هـ ۱۱۶۳ م به قتل رسید و پسرش «رزّیک بن طلّاح» سرکار آمد، هرج و مرج دوباره کشور را فرا گرفت.

هریک از نورالدین محمود و پادشاه بیت المقدس (أموری الصلیبی) با نگاه خاصی به مصر نگاه میکرد. هر کدام برای گسترش قلمرو خود می خواست آن را به کشور خود ضمیمه کند و تنها چیزی که مانع از اشغال آن می شد، ترس از دیگری بود، بالآخره اختلافات داخلی بخاطر وزارت فاطمیان موجب دخالت نورالدین و أموری در سیاست مصر و نزاع بین آندو بر سر مصر شد.

۲. انقلاب شاور السعدی

وقتی که رزّیک بن طلّاح به وزارت دستگاه خلافت فاطمیان منصوب شد، شاور بن محیر السعدی والی مصر علیاء بر ضد او قیام کرد، شاور بر رزّیک چیره شده او را بقتل رساند و خود در محرم سال (۵۵۸ هـ ۱۱۶۳ م) بعنوان وزیر خلیفه فاطمی منصوب شد.

شاور السعدی و فرزندانش سیرهء بدی را در پیش گرفتند که باعث شد یکی از فرماندهان بنام «ضرغام بن عامر اللّخمی» بر ضد وزیر (شاور) با خلیفه فاطمی دست به یکی کند، در نتیجه علیه او قیام کرده او را مجبور به فرار کرد و خود بر گرمی وزارت تکیه زد. شاور السعدی به سوی دمشق رفت و از نورالدین محمور درخواست کمک کرد، در مقابل متعهد شد که هزینهء حمله را تهیه کند و به اندازه یک سوم واردات شهرهای مصر بعنوان غرامت مالیانه بپردازد.

^۱ ممالیک مصر: بردگانی که در مصر به حکومت رسیدند و حدود دویست و شصت و هفت سال حکومت کردند. (مترجم)

نورالدین محمود در قبول خواسته شاور السعدی متردد بود تا اینکه اتفاقی باعث شد این شک و دو دلی از بین برود، خبرهایی حاکی از هجوم اموری (پادشاه بیت المقدس) به مصر و چیره شدن او بر ضرغام رسیده بود. اموری از ترس همپیمان شدن شاور السعدی و نورالدین محمود، با ضرغام متحد شده برای او جزیه تعیین کرده بود، در این هنگام نورالدین بن محمود برای نجات موقعیت خود مجبور بود خواسته شاور السعدی را قبول کند، بنابراین فرمانده اش اسد الدین شیرکوه را که برادرزاده اش قهرمان جوان صلاح الدین ایوبی هم در میان مردانش بود، با او فرستاد.

اسدالدین شیرکوه توانست در مقابل ضرغام پیروز شود و شاور السعدی را دوباره به وزارت منصوب کند، اما شاور به تعهدات خود نسبت به نورالدین محمود عمل نکرد، بلکه مخفیانه با کشور بیت المقدس پیمان همکاری بست، اسدالدین ناچار با همکاری قهرمان موفق، صلاح الدین ایوبی به جنگ او رفت و شاور السعدی از پادشاه بیت المقدس درخواست کمک کرد، در جنگی که میان آنها در شهر بلبیس از ماه رمضان تا ذی الحجه سال ۵۵۹ هـ ۱۱۶۴ م بطول انجامید، سپاه شام توانست در مقابل سپاه مصری و صلیبی پیروز و سر بلند شود، نورالدین محمود سرگرم شدن پادشاه بیت المقدس به جنگ مصر را غنیمت شمرده به سوی قلعه های حارم و بانیا رفت و آنها را فتح کرد. در نتیجه پادشاه بیت المقدس (اموری) از ترس از دست دادن کشورش شروع به مذاکره با اسدالدین شیرکوه برای بستن قرار داد صلح کرد، که این صلح بر شرط عقب نشینی هر دو از مصر و ترک آن برای صاحبان پایان یافت، راند اولین کشمکش بر سر مصر میان نورالدین و صلیبیان با این نتیجه به پایان رسید.

۳. مرحله دوم کشمکش بر سر مصر

اسد الدین شیرکوه از عزیمت اولش به مصر استفاده کرد و اعماق کشور مصر را و آنچه در آن بود سنجید و به ضرورت چیره شدن بر مصر برای غلبه بر صلیبیان یقین پیدا کرد. بنا بر این سعی کرد که این کار (فتح مصر) را نزد نورالدین آسان جلوه دهد، در نتیجه نورالدین مطیع نظر فرمانده اش شده حمله دوم به مصر را در سال ۵۶۲ هـ به فرماندهی اسدالدین شیرکوه و همکاری صلاح الدین قهرمان آغاز کرد. شاور وزیر فاطمی همین که شنید سپاه شام بسوی مصر می آید، نماینده ای را به سوی همپیمانان صلیبیش فرستاد و پادشاه بیت المقدس (اموری) به سرعت برای نجات او آمد. دو لشکر در فلات مصر نزدیک «المنیة» با هم روبرو شدند که در آن سپاه شام در سال ۵۶۳ هـ با برتری کامل پیروز شد، و صلاح الدین ایوبی جوان، مهارت و ثبات بی نظیری را از خود نشان داد و به دنبال آن سپاه شام رو به شمال به سوی اسکندریه رفت و بدون هیچ مقاومتی وارد آن شدند. اسدالدین برادرزاده اش صلاح الدین را حاکم آنجا کرد. این اولین بار است که صلاح الدین حکومت را بدست می گیرد و متحمل مسئولیت می شود،

گویا قضا و قدر زمینه را برای او فراهم کرده تا استعداد، قهرمانی و نبوغش را آشکار کند. اما همینکه عمویش اسدالدین به فسطاط و قاهره رفت، صلیبیان به اسکندریه هجوم آورده، به کمک ناوگان بیزانسی از دریا و خشکی آنجا را محاصره کردند. فشار بر محصور شدگان در داخل اسکندریه زیاد شد و کمی مانده بود که تسلیم شوند، اما صلاح الدین، فرمانده قهرمان و کارگشته، مهارت و مقاومت زیادی را از خود نشان داد، تا اینکه عمویش شیرکوه به کمک او رسید، این مرحله با عقد قرار داد صلح پایان یافت که در آن هر دو طرف ملزم به عقب نشینی از مصر و ترک آن برای صاحبانش شدند.

۴. مرحله سوم و آخرین مرحله از کشمکش بر سر مصر

پادشاه بیت المقدس (أموری) در قرارداد صلح قبلی نیت خالصی نداشت، زیرا تمام لشکرش را از مصر خارج نکرد، او می خواست بعد از دور شدن لشکرش از مصر بر آن چیره شود. همینکه مطمئن شد آنان دور شده اند به شهرهای مصر هجوم آورد، و بر شهر بلبیس چیره شد. لشکریانش ساکنین آنرا غافلگیر کرده، عده زیادی را قربانی کردند. این پیروزی آنان را مغرور کرد. در نتیجه به سوی فسطاط پیشروی کردند. شاور وزیر فاطمی از تسلط صلیبیان بر فسطاط ترسید، بنابراین آتشی را در آنجا روشن کرد که ۵۴ روز ادامه داشت. همینکه خاموش شد، صلیبیان بطرف قاهره پیش رفتند و آنرا محاصره کردند. شاور السعدی مذاکراتی را با صلیبیان انجام داد، امام سعی می کرد این مذاکرات را به تأخیر بیندازد تا وقتی که سپاه شام – که از آنان درخواست کمک کرده بود – برسد.

چون نورالدین عزم چیره شدن بر مصر را داشت، بنابراین فرصت دیگری دست داد، و برای بار سوم فرماندهش شیرکوه را به همراه برادرزاده اش صلاح الدین ارسال کرد، به محض رسیدن سپاه شام و پیوستن سپاه مصری به آن، صلیبیان شروع به عقب نشینی کردند و محاصره بدون جنگ پایان یافت.

شیرکوه همانند یک فرمانده نجاتبخش وارد قاهره شد، مردم شاد و مسرور شدند، خلیفه فاطمی (العاضد) هم پیش او آمد و هدایایی به او داد، سپس به دنبال آن توطئه ای بر ضد شاور السعدی روی داد که سبب قتل وی در سال ۵۶۴ هـ شد. اسدالدین شیرکوه بعنوان وزیر در دستگاه خلافت فاطمی منصوب شد، اما وزارت او دو ماه ادامه نداشت و در جمادی الثانی سال ۵۶۴ هـ، ۱۶۶۹ م درگذشت.

۵. تحلیل و پیگیری

از این موضعگیریهای صلاح الدین با عمویش اسدالدین شیرکوه در جنگهای مصر با صلیبیان و مصریان، روشن می شود که صلاح الدین در شجاعت کارگشتگی، سیاست و مهارت در فنون جنگی، شخصیتی نادر و کمیاب است، گویا

قضا و قدر از همان اوان کودکی و نوجوانی او را مهیا کرده تا شخصیتی یگانه در تاریخ و قهرمانی عظیم در معرکه های آزاد سازی با اروپائیان صلیبی شود. بی شک، اولین جنگهایی که با عمویش انجام داد، نیرو، مهارت، ایمان و اعتماد به نفس او را افزایش داد، از قهرمانی بی نظیرش که در گوش تاریخ صدای رعد آسایی دارد، پرده برداری کرد، در فصل آینده سیاست سر آمدش را در هماهنگ سازی شهرها زیر یک وحدت سیاسی همه جانبه و یک جبههء اسلامی واحد، بیان خواهیم کرد، که اینها از عوامل اساسی در بهم زدن آرامش صلیبیان و محقق ساختن پیروزی در حطین بشمار می آید، و این پیروزی خاطره ای خوش در تاریخ و الگویی برای نسلهای بعد می باشد.

فصل سوم

صلاح الدین در مصر

۱. صلاح الدین وزیر فاطمیان

اسدالدین شیرکوه دو ماه پس از به دست گرفتن وزارت درگذشت و صلاح الدین سه روز برای او مجلس ترحیم برپا کرد، العاضد خلیفه فاطمی در فکر انتخاب یک وزیر برآمد، که نهایتاً یوسف صلاح الدین را علی رغم سن کمش و با وجود اینکه در میان لشکر شامی همپیمان با مصر فرماندهان و شخصیت‌های بزرگی وجود داشت، بعنوان جانشین عمویش (شیرکوه) در وزارت انتخاب کرد، بعضی از مؤرخان علت‌های این انتخاب را چنین بیان می‌کنند:

خلیفه فاطمی (العاضد) امیدوار بود که بر صلاح الدین چیره شود، و او با توجه به سن کمش مطیع و فرمانبردار او خواهد شد، اما همانگونه که خواهد آمد قضا و قدر او را برای غیر این پرورانده بود.

صلاح الدین در حالیکه تنها ۳۲ سال سن داشت، بعد از آنکه جنگ، او را کار آزموده کرده بود و از آنها در دوران همکاری با نورالدین و عمویش (شیرکوه) درس عبرت گرفته بود، به وزارت رسید، و این همان علت بالا رفتن شأن و مقامش و آشکار شدن کار سترگش بود.

صلاح الدین با دور اندیشی متوجه شد که باید مصریان را راضی کند تا امرای مصری به پشتیبانی آنها علیه او قدرت پیدا نکنند، بنا بر این بخش‌های فراوانی در حق آنان کرد و با لطف و اخلاق نیکو و آسانگیری با آنها برخورد کرد، و از هر چه که دوست داشتند و آنها را به او نزدیک می‌کرد استفاده کرد.

از عواملی که سبب شهرت او شد، پیروزی او در مقابل اروپائیان (فرنگیان) در جنگ‌های «دمیاط» و «غزه» و چیره شدن او بر شهر «العقبه» - که کلید خاص مسیر حجاج مصری و تمام مسلمین بسوی مکه مکرمه در دریای سرخ است - می‌باشد. این پیروزی بزرگ و امنیت راه حج برای مسلمانان عامل بزرگی از عوامل تبادل محبت، اطمینان و اخلاص میان او و مصریان بشمار می‌آید که سبب شد مصریان تعصب را کنار بگذارند، با دیگر مسلمانان متحد شده، زیر پرچم صلاح الدین با دشمنان خدا و دشمنان خودشان یعنی کافران ظالم و صلیب‌یان کینه توز بجنگند.

۲. چیره شدن صلاح الدین بر توطئه‌های داخلی

قبلاً گفتیم که صلاح الدین هنگامی که منصب وزارت را بر عهده گرفت هنوز در اوان جوانی به سر می‌برد، به همین علت بیشتر مردان دولت که در

سایه دولت فاطمی کار می کردند به او حسادت می ورزیدند، فکر می کردند، او در کارهایشان دخالت و حقوق آنها را غصب می کند، گذشته از این برای تثبیت حکومت فاطمیان در مصر هر اندازه که در توان داشتند سرمایه گذاری می کردند، و برای توطئه چینی و پخش دسیسه ها که شاید از دست صلاح الدین وزیر جوان و بلند همت خلاصی یابند، از هیچ سعی و کوششی کوتاهی نکردند.

از مشخص ترین این توطئه ها:

ا- توطئه «نجاح» امین خلافت.

ب- توطئه عمارة الیمنی.

ج- توطئه کنزالدولة.

ا- توطئه «نجاح» امین خلافت

امین خلافت «نجاح» که مردی یاخته بود با قصر «العاضد» آخرین خلیفه فاطمی در مصر ارتباط داشت و در آن سکونت می کرد، وی در سال ۵۶۴ هـ با گروهی از مصریان بر سر مکاتبه با اروپا و دعوت کردن آنها به مصر جهت محافظت از مصریان در برابر صلاح الدین و همدستانش، به توافق رسید.

این آدم یاخته، نامه ای بر اروپا فرستاد تا آنها را در لشکر کشی به مصر تحریک کند، به این صورت که هرگاه آنان به مصر رسیدند و لشکر صلاح الدین به سوی آنان رفت، امین خلافت هم با لشکرش به دنبال او برود، در نتیجه صلاح الدین میان دو آتش قرار می گیرد و کسی از آنان باقی نماند. امین خلافت بعد از اینکه این نامه را نوشت آنرا داخل کفش تازه ای گذاشت و به یکی از مردانش داد تا به اروپا ببرد، اما کفش به دست یکی از پیروان صلاح الدین افتاد و به سرعت آنرا بدست صلاح الدین رساند. صلاح الدین حقیقت ماجرا را دریافت اما آنرا آشکار نکرد، برای اینکه جار و جنجال پیروان امین خلافت بلند نشود! او را فوری مجازات نکرد. صلاح الدین همچنان در فکر نقشه ای بود تا اینکه امین خائن روزی به قصر خودش خارج از شهر قاهره رفت، گروهی را به دنبال او فرستاد که او را دستگیر و به قتل رساندند به دنبال آن لشکر خلیفه سودان – که حدود پنجاه هزار نفر بودند – برای کمک به امین خلافت مقتول و اکنش نشان دادند. دو روز تمام لشکر خلیفه سودان و لشکر صلاح الدین جنگ درگرفت که در این درگیری پیروزی کوبنده از آن صلاح الدین بود، بدین ترتیب صلاح الدین بر توطئه «نجاح» امین خلافت و فتنه لشکریان سودان که برای کشتن او قیام کرده بود، چیره شد. این تنها سودانیان نبودند که دسیسه ها و توطئه ها را طراحی می کردند، بلکه امرای فاطمی در تحریک نافرمانی و شعله ور کردن آتش فتنه و جنگ، نقش بزرگی داشتند.

ب- توطئهء عمارة اليمني

از جمله توطئه هاي بزرگي كه بر ضد صلاح الدين چيده شد، توطئهء تاريخ نويس معروف «عمارة اليمني» بود. عماره در قاهره گروه زيادي را دور خود جمع كرد، او مي خواست مردي از اولاد عاضد را به وزارت منصوب كند، تا حكومت را از صلاح الدين گرفته به فاطمیان برگرداند، وي بسرعت با اروپائیان مكاتبه كرد و از آنان براي برچيدن حكومت صلاح الدين و نهايتاً كشتن او، درخواست كمك كرد، عماره توانست تعداد زيادي از كساني كه نسبت به دولت تازه كينه و كدورت داشتند، به جنبش خود اضافه كند، بنا بر اين بيشتري كساني كه به صلاح الدين كينه و بغض مي ورزیدند و عليه او تجمع مي كردند، دور و بر او جمع شدند.

اما يكي از توطئه چينان بخاطر پول سخن چيني كرده، خبر تجمع آنان را به صلاح الدين رساند، صلاح الدين هم آنان را دستگير كرده و بقتل رساند تا عبرتي باشد براي هر كس كه بخواهد به اين دولت ضرري برساند يا در پي فتنه باشد، اين واقعه در سال ۵۶۹ هـ روي داد.

ج- توطئهء كنزالدولة

يكي از ديگر از توطئه هايي كه صلاح الدين در مصر با آن روبرو شد، توطئه اي بود كه به سال ۵۷۰ هـ در أسوان و قوص روي داد. مقريري در كتابش «السلوك لمعرفة دول الملوك» در باره اين توطئه و فتنه مي گويد: در سال ۵۷۰ هـ «كنز الدولة» حاكم أسوان العرب و سودان دسته اي را بقصد آمدن بسوي قاهره جمع كرد و مي خواست حكومت را به دولت فاطمیان برگرداند، او اموال زيادي را به لشكريانش بخشيد، گروه ديگري هم كه با ايشان هم عقیده بودند به آنها پيوستند، سپس ده نفر از امراي صلاح الدين را كشتند، از روستاي «طود» مردي بنام «قياس بن شادي» بلند شده، شهر «قوص» را گرفت و اموال آنرا تاراج كرد، صلاح الدين لشكر انبوهي را به فرماندهي برادرش سلطان عادل مجهز كرد. او با «شادي» جنگيد، لشكرش را پراكنده كرد و او را به قتل رساند، سپس رفت و در ناحيه «طود» به «كنز الدولة» برخورد، ميان آنان جنگهائي در گرفت، كه در نتيجه كنزالدولة بعد از آنكه تعداد زيادي از لشكريانش كشته شدند، فرار كرد، اما در هفتم صفر همان سال به قتل رسيد و سلطان عادل در هجدهم صفر به قاهره بازگشت.

بدین ترتيب صلاح الدين توانست ریشهء همهء فتنه ها را قطع كند، بر گروه اندك سرکشان، دشمنان و طراحان توطئه ها و نيرنگها چيره شود، اين امر بر هوشياراي پيوسته و بيداري دائمي او بخاطر مصالح رعيت دلالت دارد، و حقيقتاً سخن شاعر «متنبي» در اين باره بر او منطبق است:

علي قدر أهل العزم تأتي العزائم *** وتأتي علي قدر الكرام المكارم

و تعظم في عين الصغیر صغارها*** و تصغر في عين العظیم العظام
غذا یا ولیمه به اندازه اهل خانواده آورده می شود، و هدایا به اندازه
(قدرت مالی یا معنوی) بخشندگان هدیه داده می شود، آنان که کوتاه نظر اند، کارها
و چیزهای کوچک را بزرگ می بینند و آنان که بزرگ مردند کارها و چیزهای
بزرگ را کوچک می بینند.

۳. چیره شدن صلاح الدین بر توطئه های خارجی

بعد از اینکه صلاح الدین در مصر وزارت را بدست گرفت، اروپائیان، با
بیم و حذر، مراقب کارهای او بودند و با حسرت اخبار او را دنبال می کردند.
مهمترین چیزی که آنان را می ترساند این بود که قلبها گرد او جمع شوند و او
برای آزاد سازی سرزمین مقدس پیش رود، زیرا این آبروریزی و پایان کار آنها
بود، بنا براین به سرعت و با جدیت برای وارد آوردن بلا بر سر صلاح الدین،
دست بکار طراحی دسیسه ها شده منتظر وقتی بودند که بتوان از دست صلاح
الدین خلاص، و بر او چیره شد. هجوم به دمیاط – به هنگام حضور صلاح الدین
در مصر – اولین کوشش از سوی اروپائیان بود، زیرا وقتی که حکومت صلاح
الدین در مصر استقرار یافت، اروپائیان احساس کردند خطری آنها را تهدید می
کند، لذا با «اندلس» و «صقلیه» مکاتبه کردند تا آنها را به قیام تحریک کنند و
ترس خود را از بیت المقدس برای آنان بیان نمایند. گروهی از کشیشان و راهبان
را هم ارسال کرده، آنها را با مال، نفرات و اسلحه تجهیز کردند.

لشکر آنان در سال ۵۶۴ هـ به سرعت وارد «دمیاط» شد و فشار سختی بر
ساکنین آنجا وارد کرد، صلاح الدین لشکر بزرگی را همراه با اسلحه و آذوقه
کافی، روانه کرد. از نورالدین هم خواست او را در شکستن صفوف دشمن یاری
کند، نورالدین هم به خواسته او جواب مثبت داد و نیروهای نظامی را پشت سر
هم به سوی مصر می فرستاد، حتی به این هم اکتفا نکرد، بلکه خود با لشکری به
سوی امارتهای اروپائی در شام و فلسطین رفت. اروپائیان وقتی متوجه لشکرکشی
نورالدین به مصر و رفتن خود او به کشورشان شدند، بعد از اینکه پنجاه روز در
دمیاط مانده بودند خوار و ذلیل از همان راهی که آمده بودند، برگشتند.

پنج سال از محاصره دمیاط توسط اروپائیان نگذشته بود که ساکنین
اروپائی صقلیه در اواخر سال ۵۶۹ هـ به بندر اسکندریه هجوم بردند، ناوگان آنها
که حامل هزارو پانصد اسب بود به ساحل رسید، تعداد نفراتشان هم سی هزار
جنگجوی سوار نظام و پیاده نظام بود که همگی مجهز به لوازم جنگی، ادوات
محاصره کردن، اسبها، منجنیقها و آذوقه بودند. آنان به هنگام پیاده شدن هفت تن از
مسلمین را به شهادت رساندند و در بندر هم کشتیهایشان تعدادی از کشتیهایی
مسلمانان را غرق کرد، پس از پیاده شدن سیصد چادر در خشکی برپا کردند،
سپس برای محاصره اسکندریه پیش رفتند.

آن هنگام صلاح الدین در «فاقوس» بود و سه روز بعد خبر ورود آنها را شنید، بنابراین برای مقابله با آن تجاوزگران، شروع به تجهیز لشکر و تهیه لوازم جنگی کرد، هنوز درگیری تندي میان دو جناح درنگرفته بود که خداوند لشکر صلاح الدین را پیروز گردانید، درگیری تا عصر روز چهارم از آمدن اروپائیان، ادامه داشت، شب هنوز به پایان نرسیده بود که صلاح الدین آتش سختی را بر آنان گشود، کشتیها یشان را غرق کرد، بیشتر آنان را به قتل رساند و بقیه، شکست خورده، مجبور به عقب نشینی شدند. لشکریان صلاح الدین کالاها و ادوات جنگی زیادی را به غنیمت بردند بدین ترتیب این قهرمان توانست محاصره آنان را درهم شکند، جمعشان را پراکنده سازد و بدترین شکستها را به آنان بچشاند، بقیه هم که شکست خورده و پشیمان به کشور شان برگشتند.

قهرمان بزرگوار اینگونه توانست مصر را دوبار و در دو زمان پی در پی از دست دشمنان اروپائی و توطئه های آنان نجات بخشد، که این خود دلیل آشکاریست بر اینکه صلاح الدین، شمشیر از نیام برکشیده بر گردن تجاوزگران ظالم بود، بلکه او در دفاع از سرزمین اسلام و مرزهای مسلمین همچون شیر درنده بود.

۴. خطبه برای خلیفه عباسی

بعد از اینکه صلاح الدین بر توطئه های داخلی و خارجی چیره شد، بنیاد و ریشه های آنرا برکند و موقعیت خود را تثبیت نمود، تصمیم گرفت گام دیگری را در راه استقلال بردارد.

صلاح الدین برای تغییر مذهب قسمتی از اهلی مصر، از اسماعیلیه به اهل سنت چاره ای جز این ندید که دو مدرسه بزرگ تأسیس کند؛ مدرسه ناصریه و مدرسه کاملیه، و بدین ترتیب کشور را برای تغییری که می خواهد آماده کند، این رغبت او مصادف بود با اصرار «نورالدین محمود» برای تغییر خطبه روز جمعه و تبدیل آن بنام خلیفه عباسی «المستضی» بجای خلیفه فاطمی «العاضد»، این تنها نورالدین نبود که در این مورد به صلاح الدین اصرار میکرد، بلکه تمام جهان اسلام انتظار بر داشتن چنین گامی را می کشیدند.

صلاح الدین حکیمانه انتظار فرصتی را کشید که در آن بتواند به آرامی خطبه را تغییر دهد، تا از طرفی دعوتی را که قبلاً آغاز کرده بود به پایان برساند و از طرف دیگر امکان جذب تمام مصریان به سوی او فراهم آید.

هنگامی که خلیفه فاطمی «العاضد» بیمار گشت و اصرار نورالدین زیاد شد، صلاح الدین خواص و یاران نزدیک خود را جمع کرده با آنان مشورت کرد، از میان آنان دانشمندی غیر عرب که «امیر عالم» نامیده می شد برخاست و مسئولیت انجام همه کارها را بر عهده گرفت، سپس راهش را به سوی مسجد در پیش گرفته، خطبه را بنام خلیفه عباسی خواند، صلاح الدین به یارانش دستور داد

که چون خلیفه فاطمی بیمار است این خبر را به گوش او نرسانند، او به مردم گفت: اگر «خلیفه» شفا یافت، خود می فهمد، اما اگر فوت کند درست نیست قبل از مرگش، با چنین خبری او را اندوهگین و مصیبت بار کنیم تبدیل خطبه (از نام خلیفه فاطمی) به نام خلیفه عباسی در سکوت عجیبی صورت گرفت بگونه ای که سر و صدایی از کسی بلند نشد همانطور که این اثیر در تاریخش می نویسد در سال ۵۶۷ هـ ۱۱۷۱ م «العاضد» وفات یافت و با وفات او دولت فاطمیان در مصر منقرض شد.

با مرگ العاضد، صلاح الدین، بزرگ مصر شد. همه فقط در مورد او حرف می زدند، صلاح الدین سه روز برای العاضد مجلس عزا برپا کرد و نسبت به خانواده او که محل توجه و عنایت فراوان صلاح الدین بودند، به خوبی رفتار کرد.

۵. سیاست او در قبال نورالدین

بعد از مرگ خلیفه فاطمی، همینکه صلاح الدین در مصر زمام امور را بدست گرفت، روابطش را با نورالدین بهتر کرد، تا احساس نکند که صلاح الدین می خواهد از او جدا شود و حکومت را به خود اختصاص دهد، بلکه بخاطر پیوند محکمی که در زمان عمویش شیرکوه میان آندو بود و همچنین بخاطر نیکی که در اوان جوانیش نورالدین به او ارزانی داده بود، از هر کاری که از آن بوی خروج او علیه نورالدین می آمد، خود داری کرد.

هنوز مدت زمان کوتاهی نگذشته بود که صلاح الدین در مساجد بعد از خلیفه عباسی خطبه را بنام نورالدین خواند، سکه را بنام او ضرب کرد، و هدایای با ارزشی را از موجودی گنجهای قصر برای او فرستاد. همه اینها بخاطر اظهار و اعتراف به فضل و احسان نورالدین و دوستی میان آنها بود.

در این مدتی کوتاه که صلاح الدین بر مصر حکومت می کرد، بعضی از امیران سخن چین لشکر که از خدمت او و ماندن با او در مصر سرباز زده بودند، خواستند که سینه نورالدین را نسبت به صلاح الدین پر از آتش خشم کنند و میان آندو آتش دشمنی و کینه را شعله ور سازند.

کوششهای حقیرانه آنها تا حدودی مؤثر واقع شد، نزدیک بود که میان آندو کینه و دشمنی پدید آید، اما عاقلان توانستند کارها را ردیف کنند و طرفین را از عاقبت دشمنی برحذر دارند، و از این اختلاف که اگر میانشان واقع می شد، تنها دشمنی که در کمین نشسته و انتظار تیرگی روابطشان را می کشد، استفاده خواهد برد بزودی صفا، پاکي، اطمینان و محبت به جان و دل هر دو قهرمان بازگشت، صلاح الدین هم تا وفات نورالدین در سال ۵۶۹ هـ ۱۱۷۳ م ظاهراً زیر پرچم او بود.

از نمایش این اعمال که صلاح الدین در مصر موفق به انجام آن شد، و

توطئه هايي که بر آنها چیره گشت، شخصیت این قهرمان نبوغ سياسي، دوراندیشي و حسن تدبیر او در ادارهء کارها، برای خوانندهء محترم مشخص می شود.

در واقع هر مانعی که در این عهده در برابر صلاح الدین می ایستاد فرو می ریخت و او بدون اغراق در مدت کوتاهی تبدیل به سرور مشرق زمین مسلمان و فرمانده ای امیدوار کننده برای معرکه های آزادی بخش شد. گویا قضا و قدر الهی او را برای محو کردن ننگ و عاری که از اشغال مسجد الاقصی توسط صلیبیان در مدت زمان طولانی از تاریخ، به مسلمین چسبیده است، آماده کرده است.

در فصل بعد خواهیم دید که چگونه صلاح الدین توانست کشورها را تحت فرمانروایی خود یکپارچه سازد، در مقابل اروپائیان در جنگ سرنوشت ساز حطین پیروز شود، و چگونه عزت والا را به اسلام و پیروزی عظیم و پهنای را به مسلمانان برگرداند و {ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
{المائدة ۵۴}

فصل چهارم

صلاح الدین در شام

۱. وضعیت شام بعد از وفات نورالدین

نورالدین وفات یافت و مملکت را برای فرزندش سلطان صالح اسماعیل که در آن هنگام بیش از یازده سال سن نداشت، باقی گذاشت، بنابراین سرپرستی و تدبیر مملکتش را شمس الدین بن مقدم بر عهده گرفت، در شام امرای نوری شروع به رقابت کردند، هر کدام سعی در ضعیف کردن، نیرنگ و بدی رساندن به دیگری را داشت، سلطان کوچک نه تنها چیزی نمی دانست، بلکه در دست این امیران که برای رسیدن به حکومت و تحقق آرزوهای شخصیشان رقابت می کردند، همانند یک اسباب بازی بود.

سیف الدین پسر عموی سلطان صالح و حاکم موصل بر مناطقی که متعلق به نورالدین بود چیره شد، امرای دیگر هم به استقلال ایالت‌هایی که در دستشان بود، دلبسته بودند. بعضی دیگر هم به صلح با اروپائیان پناه برده، تا با پشتیبانی آنان بر ضد امرای دیگر سنگر بگیرند، کشور بخاطر تفرقه، تقسیم و کشمکش بر سر حکومت اینگونه دچار آشفتگی شده بود، مثل قضا و قدر صلاح الدین را برای نجات کشور از چنین تقسیم معیوب کننده و تفرقه دشمنانه مهیا کرده بود.

۲. نامه دمشقیان به صلاح الدین

صلاح الدین نسبت به هرج و مرج، کشمکش و پریشانی که در کشور شام وجود داشت، آگاه بود و با دقت رویدادها را زیر نظر می گرفت، او انتظار فرصتی را می کشید که بتواند به آرامی دخالت کند. از جمله سیاست او این بود که با دخالت عجولانه خشم شامیان را بر نیانگیزد تا مبادا بر ضد او موضعگیری کنند و مانع کارهای او شوند، بنا براین مدام به سلطان صالح اسماعیل نامه می نوشت و خضوع و دوستی خود را نسبت به او بیان می کرد، سکه‌ها را بنام او ضرب کرده، خطبه را بنام او بر منابر خواند و به دنبال آن شدت ترسش نسبت به مصالح سلطان کوچک، پسر رئیس استاد و صاحب نعمتش را برای شامیان آشکار کرد.

دمشقیان وقتی فهمیدند سیف الدین بر شهرهای جزیره چیره شده تا در اداره آن مستقل شود و شمس الدین المقدم وصی سلطان کوچک با صلیبیان بیت المقدس آتش بس و صلح کرده است، و از طرفی امرای نوری برای بدست گرفتن حکومت و رسیدن به اهداف شخصی با هم به رقابت پرداخته اند، چاره‌ای جز آن نیافتند که برای نجات وضع و ممانعت از ادامه هرج و مرجی که بر شهرهای شام مستولی گشته، به صلاح الدین نامه بنویسند و از او بخواهند

که خود شخصاً در صحنه حضور یابد و امورات را بدست بگیرد تا کشور را از خطر و شر فرا گیر و بلاي عظیم رهایی یابد و چنین شد که...

۳. توجه صلاح الدین به دمشق

برای صلاح الدین درست نبود که دعوتی بیشتر از این را تمنا کند تا نزد شامیان مجوزی باشد برای دخالت او در مسائل کشور، بنا بر این لحظه ای تأخیر نکرد و بسرعت راه افتاد، از وسط صحرا عبور کرد، بدون اینکه به وجود اروپائیان میان او و دمشق اهمیت دهد، چرا که به خداوند اطمینان و به نیروی خودش اعتماد داشت. صلاح الدین مصر را ترک کرد و به بصری رسید که امیر آنجا با احترام و خوش آمد گویی به استقبال او رفت، سپس به سوی دمشق رفت و در ماه ربیع الاول سال ۵۷۰ هـ - ۱۱۷۰ م وارد آن شد. او بخانه پدرش رفت، مقدار کمی در آنجا ماند تا اینکه قلعه تسلیم او شد، به سوی قلعه رفت و بر اموال و گنجهایی که در آن بود مسلط گشت. صلاح الدین هیچگاه به این فکر نکرده بود که اقتدار را وسیله استثماری برای جمع آوری اموال، انباشتن ثروت و غوطه ور شدن در ناز و نعمت، قرار دهد، بلکه به اندازه نیاز از زندگی بهره برد، و همانطور که در فصل مناقب و صفات - ان شاء الله - می بینید، صلاح الدین بدون اینکه مالی داشته باشد، از دنیا رفت. اما او با این داراییها و گنجهایی که بدست می آورد و در حوزه قدرت او قرار می گرفتند، چه می کرد؟ در حقیقت آنها را میان فقرا و نیازمندان توزیع می کرد، تا آنگونه که با عدالت اسلام و تعالیم قرآن سازگار است، در جامعه اصول عدالت اجتماعی را تحقق بخشد و بر جهل، فقر و بیماری چیره شود. هیأتیهای نمایندگی ملی در گروههای عظیم که بیانگر خوشحالی و سرور فراوانشان بخاطر وارد شدن کسی بود که آرزوهای گسترده در یکپارچه سازی کشور، آزاد سازی بیت المقدس و تثبیت رژیم اسلامی در تمام جهان به او بستگی دارد، (برای استقبال) از شهر خارج شدند، شاعران هم شروع کردند به تحریک همّت و مردانگی وی برای جنگ و پیروزی مورد انتظار، که شعر «وجیش اسدی» از آنجمله است:

لله جاءك النصر و التوفيق واصطحبا

فكن لاضعاف عدا النصر مرتقبا

لله انت، صلاح الدین من أسد

أدني فريسته الأيام إن وثباً

رأيت جلق ثغراً لا نظير له

فجنتها عامراً سنّها الذي خربا

نارتك بالذلّ لما قلّ ناصرها

و أزمع الخلق من أوطانها هرباً

أحبيتها مثل ما أحبيت مصر فقد

أعدت من عدلها ما كان قد ذهباً

هذا الذي نصر الإسلام فاتّضحت

سبيله، و أهان الكفر و الصلّبا

يستكثر المدح يتلي في مكارمه

زُهداً، و يستصغر الدنيا إذا وهّبا

و الشام لو لم يدارك أهله أندثرت

آثاره، و عَفَت آيائه حُقباً

ياري و توفيق با هم به سوي تو آمده اند، پس انتظار چند برابر اين ياري را بکش. اي صلاح الدين تو چه شير (درنده و شجاعی) هستي که اگر بجهد روزگار کمترین شکار او خواهد بود. من مناطق سرسبز شهر دمشق را دیدم که نظیر ندارد، تو آمدي و آنچه را که از آن خراب شده بود آباد کردی. دمشق وقتي که ياري دهندگان کم بودند تو را صدا زد، و مردم از وطنهایشان فرار کردند. تو همانطور که مصر را آباد کردی دمشق را هم آباد کردی، (آنگاه) عدالتی را که از آن رفته بود باز گرداندي. اين شخص کسی است که اسلام را ياري کرد، پس راه او روشن و آشکار است، و او به کافران و صلیبیان توهین کرد. هر مدحي که در مورد مکارم اخلاقي او سروده مي شد، بخاطر زهدی که داشت در نظر او زیاد بود، و هر گاه (متاع) دنیوی را مي بخشید در نظر او کم بود. و اگر اهالی شام به آن ملحق نمی شدند، آثار آن از بین مي رفت و نشانه هاي آن در طول روزگار پاک و محو مي شد.

همچنین شعر «نشوالدولة أبي الفضل:

أتی بعد ما نادت دمشق لبعده ***** إلی ربّها: تالله مسني الضرّ

فله حمد لا يزال مجدّداً ***** علي ما حب من فضله و له الشکر

أتاح لنا من بعد یأس مجدّداً ***** علي ما حب من فضله و له الشکر

و لم لا يجوز الأرض شرقاً و مغرباً ***** و لله في إعلاء رتبته سر

آمد بعد از دمشق بخاطر دوری او بسوی پروردگارش ندا سر داد که: بخدا قسم به من زیان و ناراحتی رسیده است، پس ستایشی که همواره نو و تجدید می شود سزاوار خداوند است به خاطر فضلی که در حق ما کرده، او را شکر می گوئیم. بعد از نا امیدی شدید پادشاهی برای ما مهیا کرد که زمانه یکی از خادمان اوست، چرا نباید شرق و غرب زمین جمع نشود، که خداوند در بالا بردن مقام وی سرّی دارد.

صلاح الدين در دار العدل دمشق نشست تا ظلم را از بین برد و حقها را به صاحبانشان برگرداند و جزیه هاي نا عادلانه را که والیان شهرها نو می کردند باطل کند. «معاده بن عبد الله» در این شعر بیداری او را بخاطر عدالت ثبت می کند و از خداوند می خواهد توفیق او را دائمی گرداند:

في دار عدل مذ طلعت بأفقه

بداراً جلوت الظلم عن سكانها

فسقيت معتصبا بتاج بهائها

في دَسْت مجلسها، و ي ايوانها

ما أصبحت أیدی الرعية تجتني

عفواً ثمار الامن من بستانها

هنگامی که در افق سرزمین عدالت طلوع کرد با عجله و شتابان ظلم و ستم را از ساکنان آن زدودی، بنا براین با تاجی تاج گذاری کردی که ارزش آن در بهترین جای مجلس و ایوان آن است تا به حال دستان رعیت از بستانهای آن میوه امنیت را نچیده است.

بعد از اینکه صلاح الدین قدم در دمشق گذاشت، بر مکاتبه و گفتگوهای پی در پی در مورد اینکه او تنها برای یاری کردن پسر سرورش، سلطان صالح اسماعیل آمده است، تأکید می کرد، از جمله بعد از مالک شدن بر دمشق به سفیر حلب گفت: ای فلانی! بدان که من فقط برای جمع کلمهء اسلام، پاک کردن امورات، صیانت از جمهور مردم، محافظت از مرزها، تربیت و سرپرستی پسر نورالدین و ممانعت از بازگشت تجاوزگران به شام آمده ام.

۴. چیره شدن صلاح الدین بر حمص، حما و حلب:

بعد از اینکه صلاح الدین فتح دمشق را به پایان رسانده مدت کمی در آنجا ماند که در این مدت فساد موجود در آنرا اصلاح و امورات آنرا مرتب کرد و آنرا به برادرش «سیف الاسلام طغتکین» واگذار کرد. سپس به سوی «حمص» رفته آنرا جدای از قلعه اش فتح کرد، بنا براین عده ای را آنجا باقی گذاشت تا قلعه را محاصره کرده، شهر را فرق و از آن حمایت کنند و امورات آنرا اداره کنند. سپس خودش به سوی «حما» رفت که حاکم آن «عزالدین گوردیگ» - یکی از فرماندهانی که او را در حملهء سوم به مصر یاری کرد - بود. اولین بار حاکم حما از تسلیم شدن خود داری کرد، اما صلاح الدین به حاکم «گوردیگ» فهماند که او برای حفاظت از کشور در مقابل اروپائیان و باز پس گرداندن مناطقی که سیف الدین حاکم موصل بر آن چیره شده است، آمده و خودش تحت سلطان صالح اسماعیل می باشد. حاکم حما از سخنان او قانع شده، شهر را تسلیم او کرد، خودش هم قبول کرد که سفیر و فرستادهء صلاح الدین بسوی «سعدالدین کمشتکین» شود.

این سعد الدین همان کسی است که حکمروایی حلب را از حاکم اصلی آن (شمس الدین بن الدایه) غصب کرده، خود به جای او نشسته بود، «ابن الدایه» و اولادش و امرایش را هم به زندان انداخته بود، سپس به سوی اروپائیان متمایل شده بود تا با پشتیبانی آنها تقویت شود.

هنگامی که صلاح الدین سفیرش «گوردیگ» را بسوی سعدالدین کمشتکین - غاصب حکمروایی حلب از ابن الدایه - فرستاده به او توصیه کرد تا از کمشتکین بخواهد ابن الدایه و اسرا را از زندان آزاد کند. همینکه «گوردیگ» به حلب رسید و کمشتکین از نامهء صلاح الدین با خبر شد، فوراً او را به زندان انداخت و او هم با ابن الدایه در زمرهء زندانیان قرار گرفت. شکی

نیست که همین کمشتکین مسئولیت کارهایش را بر عهده خواهد گرفت، و صلاح الدین در کمین او خواهد نشست، و در آینده بسوی او خواهد رفت تا جنایت ظالمانه و دشمنانه دستانش را در حق زندانیان، محاسبه کند.

اما کمشتکین حتی به این مقدار هم راضی نشد، بلکه سفیری را بسوی بزرگ طائفه اسماعیلیه^۱ «راشد الدین بن سنان» که در «مصیاف» بود، فرستاده از او درخواست یاری و کمک کرد. راشدالدین بن سنان گروهی را برای ترور صلاح الدین فرستاد، و در حالیکه صلاح الدین در تپهء جوشن نزدیک شهر سیف الدولة در غرب حلب کنونی مستقر شده بود، به او رسیدند و سعی کردند خود را به چادر او برسانند، اما نتوانستند. بعد از جنگی که میان آنان در گرفت و هر دو گروه کشته دادند، لشکر صلاح الدین آنها را عقب راند. بدنبال آن تجاوز دیگری از طرف این طائفه پلید روی داد: در سال ۵۷۱ هـ هنگام ورود صلاح الدین به عزاز وابسته به قلمرو حلب، پیشمرگان اسماعیلی به چادر او باز گشتند، و این بار که سه نفر بودند محکم کاری کرده، در لباس نگهبانان و سربازان صلاح الدین وارد شدند، همین که اولین نفر بدون هیچ ترسی از سربازان وارد چادر شد، بر روی صلاح الدین پرید و با چاقو ضربه ای بر سرش وارد کرد، که اگر زره نپوشیده بود، کارش ساخته بود، اما خداوند او را در مقابلشان محفوظ کرد، و توطئه شان را باطل ساخت. درگیری میان پیشمرگان اسماعیلی و نگهبانان سلطان صلاح الدین بالا گرفت، همدیگر را با چاقوهای بلند و خنجر زخمی کردند، بدنبال آن تمام لشکر برای نجات آمد و آنها را فراری دادند، تعدادی هم آنها را دنبال کرده بقتل رساندند. سلطان با نیت انتقام نقشهء شیخونی بر ایشان کشید، در سال بعد هنگامی که از حلب باز می گشت به سوی قلعهء آنها در مصیاف واقع در غرب حما رفت، با نصب منجنیق و گشودن آتش بر آنها بیشتر شان را به قتل رساند، یا به اسارت گرفت، و هر چه در مقابلش بود از اموال و دارایی مردم گرفته تا دامها و گله هایشان را به غنیمت برد و آنرا عبرتی ساخت برای آنان که پند می گیرند.

وقتی کمشتکین در آرزویش ناکام ماند، از اروپائیان خواست تا او را در جنگ با صلاح الدین یاری کنند. اروپا (فرنگ) لشکری را به فرماندهی «ریموند سوم» ارسال کرد. صلاح الدین بلا فاصله محاصرهء حلب را رها کرده برای جنگ با اروپائیان در مسیر حمص حرکت کرد، اما آنان همینکه فهمیدند صلاح الدین قصد آنها را کرده از همان راهی که آمده بودند، برگشتند. و صلاح الدین به سوی دمشق رفته در سر راهش بر «بعلبک» چیره شد. از جمله مشکلاتی که صلاح الدین در این مرحله با آن مواجه بود، تجمع و انقلاب امرای نوری بر ضد وی بود و این تجمع به این علت بود که:

امرای نوری به مقامی که صلاح الدین به آن دست یافته و شهرهای شامی که بر آن تسلط یافته بود، چشم دوخته بودند، بنا بر این از اینکه قدرت بیشتری پیدا

^۱ امام غزالی در رسالهء «فضائح الباطنیة عن مبادئ الإسماعیلیة» می گوید: مذهب اسماعیلیه در ظاهر تشیع، اما در باطن کفر محض بود، بی بند و باری مطلق، کشف حجاب، مباح کردن محرّمات و انکار شریعتهای آسمانی از آنها روایت شده است. اما هرگاه این موارد را به آنها نسبت دهیم همگی انکار می کند، آنان منسوب به اسماعیل بن جعفر الصّاق می باشند. (مؤلف)

کند و حکومت را بدست بگیرد، ترس آنها را برداشته بود، در نتیجه به «سیف الدین فازی» حاکم موصل نامه نوشته و از او خواستند برای کمک پسر عمویش سلطان صالح، پیش قدم شود. سیف الدین فوری به گرد آوری لشکر و جمع کردن ذخیره و ساز برگ جنگی اقدام کرد و راهش را بی وقفه در پیش گرفت تا اینکه به پسر عمویش سلطان صالح رسید، لشکرش را به لشکر حلب ملحق ساخت و همگی با هم تصمیم به جنگ با صلاح الدین گرفتند، اما صلاح الدین در ابتدای کار خواست امور را با دور اندیشی و از سر حکمت معالجه کند. بنا براین برای حفظ خون مسلمین و اینکه اروپائیان از این کشمکش راهی برای روشن کردن آتش فتنه نداشته باشند، نامه ای نوشته و آنها را به صلح تشویق کرد، پس دادن تمام شهرهایی که بر آنها چیره شده بود از جمله پیشنهادهایی بود که برای صلح به آنها کرد، به گونه ای که خود به عنوان نایب سلطان صالح در دمشق باقی بماند. اما آنها سرباز زدند تا اینکه همه آنچه را که در دست دارد، تحویل دهد و خود فوری به مصر برگردد، در نتیجه بعد از اینکه آنها پیشنهاد صلاح الدین را رد کردند، او چاره ای ندید جز اینکه در مقابلشان بایستد و با آنان درگیر شود.

اذالم یکن الا الاسنة مرکب فما حيلة المضطر الا رکوبها
اگر تنها مرکب انسان نیزه باشد پس انسان مجبور، ناچار است که بر آن بنشیند.

صلاح الدین بقصد جنگ لشکری مجهز کرد و در نزدیکی حما با آنها درگیر شد و در روز نهم ماه رمضان به سال ۵۷۰ هـ چنان بر آنها پیروز شد که هیچ یک از آنها بخاطر شدت ترس و فرع، منتظر برادرش نمی ماند و همچنان در حال فرار بودند. صلاح الدین هم پشت سر شان بر آنها پیروز می توانستند فرار کنند، چیره می شد تا اینکه وارد حلب شدند و آنها را در آنجا محاصره کرد. سیف الدین بعد از این شکست به شهرش (موصل) بازگشت و یکبار دیگر خود را برای جنگ با صلاح الدین آماده کرد. اما صلاح الدین به او رسیده در تپه سلطان با هم روبرو شدند که در این درگیری هم لشکر صلاح الدین در مقابل لشکر موصل به پیروزی کامل رسید، تعداد زیادی از لشکریان موصل به اسارت گرفته شدند و تمام غنائم بدست صلاح الدین افتاد.

بدنبال آن صلاح الدین با غنائم به سوی بزاعه رفت و قلعه آن را گرفت، سپس بطرف منج رفته بر آن مسلط شد، پس از آن آهنگ قلعه عزاز کرده و آن را سخت محاصره کرد تا آنکه عاقبت تسلیم شدند. آنگاه یکبار دیگر بسرعت بطرف حلب رفت تا بر آن چیره شود. در اثنای محاصره حلب، دخترکم سن و سال نورالدین و خواهر سلطان صالح، پیش صلاح الدین آمد. صلاح الدین با احترام زیاد از او استقبال کرده هدایا و اموال زیاد و گرانبهایی به او داد و از او پرسید که قومه چه می خواهند؟ جواب داد که: عزاز را می خواهند. صلاح الدین هم آنجا را به آنها بخشید و خود شخصاً او را بخاطر احترام و تجلیل از مقام پدرش تا دیوارهای شهر رساند.

بعد از این صلح در سال ۵۷۶ هـ صلاح الدین به مصر برگشت تا امور و کارهای آن را تنظیم کند. هنوز به مصر نرسیده بود که خبر مرگ سلطان صالح اسماعیل در حالیکه ۱۹ سال سن داشت، به او رسید. سلطان صالح وصیت کرد پسر عمویش عزالدین مسعود که در آن وقت حاکم مصل بود، بعد از او سلطان شود. عزالدین مسعود برای رسیدن به وصیت سلطان صالح، فوری موصل را بقصد حلب ترک کرد تا زمام حکومت را بدست بگیرد. هنوز جای خود را خوش نکرده بود که برادرش عماد الدین حاکم سنجار نامه ای به او نوشته از او خواست تا سنجار را با حلب عوض کند. عزالدین مسعود خواسته او را پذیرفت، عمادالدین بسوی حلب رفت تا آنرا تحویل بگیرد، و سنجار را هم در ۱۳ محرم سال ۵۷۸ هـ به برادرش داد.

در آخر صلاح الدین توانست که عمادالدین را راضی و مطیع حکم خود کند. بنا براین فتح شهر به پایان رسید و صلاح الدین با خوشحالی، سرور و خشنودی مردم در روز ۱۷ صفر ۵۷۹ هـ وارد شهر حلب شد. شعرا و خطبا در مورد فضیلت او شعر سروده شاهکارهای کریمانه و قهرمانیهای جاودان او را بر می شمردند. محی الدین بن الزکی قاضی دمشق او را با این قصیده عجب مدح گفت:

و فتحکم حلباً بالسيف في صفر ***** مبشر بفتح القدس في رجب
و تو در ماه صفر با شمشیر بر حلب حکومت می کنی که مژده ایست برای فتح
قدس در ماه رجب.
مؤرخین متفقند که چهار سال بعد از تاریخ فتح حلب، فتح قدس در ماه رجب به
پایان رسید.

یوسف البراعی یکی از شاعرانی است که با این قصیده فتح حلب را به سلطان
صلاح الدین تهنیت گفت:

شرفت بسامی مجدک الشهباء ***** و تجللتها بهجة و ضياء
الفت إلیک قیادها و بها علي ***** کل الملوك ترفع و إباء
با شهر حلب بخاطر بزرگی و مقام والای تو، گرانمایه و شریف شد و تو با
سرور و روشنایی آنرا مجلل ساختی. فرمانروایی حلب به تو رسید که آن سبب
فخر و برتری تو نسبت به تمام سلاطین است.

ابو طیب النجار در این قصیده جایگاه حلب را بیان میکند:
حلب شامة الشام و قد زی***** دت جلالاً بیوسف و جمالاً
هي أسّ الفخار من نال أعلي ***** ها تعالی فخامة، ئ تعالی
و محل العلاء، من حلّ فیها ***** تاء کبراً و عزّة و جلالاً
و من حواها مُمَلِّکاً ملک الأُر ***** ض اقتساراً: سهولة و جمالاً
حلب خال سیاه شام است و با آمدن یوسف (صلاح الدین) شأن آن از نظر
زیبایی و عظمت فزونی یافته است. آن مایه افتخار است، هر کس بر بلندیهایی
آن دست یابد، با ابهت، عظمت و بلند مرتبه می شود، هر کس به مقام
بزرگواری آن برسد، بخاطر بزرگی، عزت و عظمت بخود می بالد، و هر

کس آن را به ملکیت خود در آورد و مالک آن شود، بزور بر دشتها و کوهستانهای زمین مالک شده است.

خلاصه اینکه: صلاح الدین در این مرحله که شهرهای شان را در دست داشت تمام توان خود را برای مقابله با سه نیرو صرف کرد: توطئه اسماعیلیان، نیروهای اروپایی و تجمع امرای نوری علیه وی. همه این نیروها بر ضد او همپیمان شده تا مانعی شوند میان او و تحقق وحدت اسلام بین عراق و شام و مصر در واقع دیدیم که صلاح الدین با دور اندیشی، قدرت و اراده که خداوند به او داده بود بر تمامی این نیروها غلبه پیدا کرد.

در فصل آینده خواهیم دید که این قهرمان چگونه توانست شهرهای اسلامی را تحت فرمانروایی خود یکپارچه سازد و با بانگ اخلاص خود روح مبارزه را در آن بدمد، تا با دشمن سرسخت و صلیبی کینه توز مواجه شود. این است آنچه شد و تحقق یافت و هر لحظه خبر پیروزی جاودانه را خواهی شنید.

فصل پنجم

شهرهایی که تحت فرمانروایی او یکپارچه گشت

۱- از زمانیکه سلطان نورالدین وفات یافت، برای صلاح الدین قهرمان فرصتهای پی در پی جهت یکپارچه سازی جهان اسلام زیر پرچم و فرمانروایی او، دست داد، به برکت استعداد نظامی، و کار کشتگی جنگی و سیاسیش توانست شهرها را یکی پس از دیگری یکپارچه سازد. در عهد صلاح الدین طوایف یمنی با هم به کشمکش پرداخت، به سختی با هم می جنگیدند که سبب می شد وحدت اسلامی دچار تفکیک و پراکندگی شود. در صنعا حمدانیان و در زبید نجاحیان بر سر حکومت درگیر بودند، در آن اوضاع مدعی دروغینی که خود را «مهدی منتظر» می نامید، ظهور کرد که باعث پریشانی و اضطراب در کشور یمن شد. کشتار رواج یافته بود، هرج و مرج فرا گیر و فتنه بر جامعه حاکم شده بود، بنا براین برای صلاح الدین مشکل بود که پیوند ملتهای مسلمان همدیگر را بکشند یا طائفه ای برای دیگری در فکر حيله باشد، در نتیجه برادرش «توران شاه» را به طرف کشور یمن فرستاد تا آن را از فتنه ای که ریشهء کشور را زده و در طول و عرض آن نفوذ کرده، پاک کند و آن را ضمیمهء مصر و شام کند و تحت یک فرمانروایی واحد در آورد.

۲- تورانشاه از راه نیل حرکت تا به شهر قوص رسید، سپس از راه خشکی رفت و به ساحل دریای سرخ (أحمر) رسید، از آنجا دریا را درنوردید تا اینکه به جدّه و به دنبال آن به یمن رسید و در عمق آن سرزمین فرورفت و بر استان زبید و بعضی از قلعه های دیگر چیره شد. بعضی از مؤرخین می گویند که او به تنهایی بیشتر از هشتاد قلعه و شهر را در یمن فتح کرد، و بیان می دارند که یمنیان از آمدن توران شاه خوشحال شدند، چرا که او یمن را در برابر هرج و مرج و پریشانی کمک می کند. حتی خود یمنیان زمینه را برای فتح یمن بدست فرمانده توران شاه فراهم کردند. نمایندگان قلعه ها بخاطر خون و اشتیاق به امنیت، کلیدها را برای او می فرستادند، بعد از پایان فتح یمن توران شاه با یاران و خاصگانش در مورد انتخاب مکانی مناسب برای سکونت خود و لشکرش، مشورت کرد، و بر انتخاب تعز به عنوان مقر و محل سکونت رأی دادند.

۳- بلا فاصله بعد از فتح یمن، صلاح الدین، برادرش توران شاه و سپس برادر دیگرش «طغتكین بن ایوب» را که تا مرگش در سال ۵۹۳ هـ در آنجا مانده به حکومت یمن رساند. حکام ایوبی بیشتر از هشتاد سال یعنی از سال ۵۶۹ هـ تا سال ۶۵۴ هـ بر یمن حکومت کردند.

۴- در همان سال که فتح یمن به پایان رسید، صلاح الدین توانست که در

سال ۵۶۹ هـ برقه، طرابلس، و قسمت شرقی تونس کنونی تا قابس^۱ را فتح کند.

۵- صلاح الدین در سال ۵۷۹ هـ برادرش سلطان عادل را برای حضور در کنفرانس اسلامی که برای سفیران امرای مسلمین در دمشق تشکیل شده بود، دعوت کرد. شیخ الشیوخ صدرالدین، و شهاب الدین بشیر فرستاده های الناصر لدین الله خلیفه عباسی، قاضی محی الدین شهر زوری و بهاء الدین بن شداد سفیران حاکم موصل، سفیر معزالدین سنجر حاکم الجزیره، و سفرای دیگر از جمله مدعوین بودند. صلاح الدین در این کنفرانس تلاش کرد تا اختلاف بین امرای مسلمین را ریشه کن کند، و میانشان برادری و توافق بر قرار کند، همه آنان با اتحاد موافق بودند و بغیر از نماینده موصل که با صلاح الدین جر و بحث تندی کرد و به نتیجه دلخواه هم نرسید، هیچ کس در این اجتماع مخالف اتحاد نبود.

۶- چون حاکم موصل به پیوستن زیر پرچم برادری اسلامی، جواب مثبت نداد، صلاح الدین مجبور شد برای اینکه جلو او را بگیرد و او را بسوی حق و هدایت برگرداند، دست به اسلحه برد، لشکریان صلاح الدین به طرف موصل پیش رفته، آنرا محاصره کردند. در نتیجه عزالدین حاکم موصل فروتنی کرد [و تن به صلح داد]. در سال ۵۸۱ هـ به مقتضای عهد نامه حران میان او و صلاح الدین قرار داد صلح بسته شد، بدین شرط که عزالدین حاکم موصل، شهر زور و کارهای آن، حکومت قرابلی و تمام ماورای رودخانه زاب از جمله کارهای حکومتی تفجاک را به صلاح الدین واگذار کند. صلاح الدین هم موصل را برای وی رها کند و اینکه خطبه و سگه به اسم صلاح الدین باشد و عزالدین مطیع سیاستهای او شود.

ابن واصل در کتابش «مفرج الکرוב فی تواریخ بنی ایوب» می نویسد: صلاح الدین بعد از عهد نامه حران توانست لشکریان موصل، سنجار، الجزیره، اربل، حران و دیار بکر را بعد از آنکه هر کدام برای خود گروه و حزب جداگانه ای بودند، زیر یک پرچم واحد گرد آورد.

۷. از جمله اموری که در این دوره صلاح الدین قصد انجام آنرا کرد، مکاتبه با خلیفه عباسی «المستضی» بود. قاضی الفاضل وزیر صلاح الدین نامه ای به المستضی نوشته، حق را که صلاح الدین بخاطر شگردهای بزرگش در جنگ با دشمن، فتح مصر، یمن و آفریقا و همچنین برپایی خطبه بنام خلفای عباسی، بر گردن خلافت بغداد دارد، برای وی بیان کرد و از او سنت و حکم جامعی را برای مصر، مغرب، یمن، شام و تمام مناطقی که دولت نوریان در برداشت و تمام شهرهایی که خداوند بدست او و لشکریانش برای دولت عباسیان فتح کرده بود و همچنین برادر یا پسری که بعد از وی به حکومت برسد، درخواست کرد «المستضی» خواسته او را اجابت کرده، هیأتی را با حکمی که برای ولایتهای مذکور که خواسته بود، ارسال کرد و هدایایی را به هیأت و

^۱ شهری است در جنوب شهر تونس و ساحل دریای مدیترانه. (مترجم)

نزدیکان صلاح الدین بخشید.

۸. از مطالبی که اکنون بیان کردیم روشن شد، کشورهای که صلاح الدین آنها را یکپارچه ساخت، گسترده و وسیع گشت، سلطان بالهیش را در جهات مختلفی از الرمله تا بستر رود نیل باز کرده بود، که سایه امتداد یافته آن شامل سواحل آفریقای شمالی تا طرابلس بود. او کشور یمن و عدن را مطیع خود ساخت، و بر سواحل طرابلس، تونس، تا شهر قابس، چیره شد. در تمامی این مناطق خطبه بنام او بر منابر خوانده می شد.^۱ اگر مصر، شام و شمال آفریقا را به مملکت وی اضافه کنیم، کشورهای که تحت فرمانروایی سلطان صلاح الدین قرار گرفتند، شامل شمال عراق (کردستان)، شام، یمن، مصر، مغرب و سواحل آفریقای شمالی می شد.

بی شک بزرگترین آرزوی تمامی امت اسلامی بر حکومت صلاح الدین قهرمان بسته بود، و برای تحقق و وحدت مسلمانان به دست وی مژده خیر می خواستند. اکنون بعد از این انسجام محکم وقت فروپاشی دولت صلیبیان در قدس و تبدیل آن از عینیت به اثر و نشانه در معرکه ای قاطع که در تاریخ انعکاسی دارد و برای نسلهای بعدی افتخار و اعجاب است، فرا رسیده است.

۹. بنظر شاعران وحدت کشورهای بدست صلاح الدین و تحت فرمانروایی وی - بعد از اینکه این کشورها توسط حکامی که لیاقت اداره مملکت و امور رعیت (ملت) را نداشتند، دچار رنج و بدبختی شده بودند - مصلحت کشورهای و مایه عزت اسلام است. ابن سناء الملک این حقیقت را اینگونه توصیف می کند:

ممالیک لم یدبرها مدبرها

إلا برأی خصی او بعقل صبی

حتی آنها صلاح الدین، فانصلحت

من الفساد کما صحت من الوصب

(آن کشورها) مملکتهایی بودند که حکام آن فقط با رأی و نظر افراد فرومایه و عقل کودکانه آنها اداره می کردند، تا اینکه صلاح الدین آمد، پس از فساد پاک شدند، همانگونه که کسی از بیماری بهبود می یابد.

بنظر آنان این فتوحات و توحید کلمه کشورهای مقدمه ایست برای فتح قدس، آزادسازی آن از دست صلیبیان کینه توز، پست و پیروزی کلمه اسلام، این فتح پایان، هدف، آرزو و بزرگ همه فتوحات است.

عماد اصفهانی در قصیده ای می گوید:

بفتوح عصرک یفخر الاسلام **** و بنور نصرک تشرق الأیام

^۱ در گذشته خاندن نام حکام، خلفا یا سلاطین در خطبه نماز جمعه و دعا کردن برای آنان به معنی پذیرفتن حکومت آنان بود. (مترجم)

أسدي صلاح الدين و الدنيا يداً **** بنوالهاي سوق الرجاء تقام
 فتمل فتحك، واقصد الفتح الذي **** بحصوله لفتوحك الإتمام
 دم للعلا، حتي يدوم نظامها **** واسلم، يعزّ بنصرک الإسلام

اسلام به فتحهاي دوران تو افتخار مي کند، و روزگاران با نور پيروزي تو
 نوراني مي شود. صلاح الدين چنان با نيکي رفتار مي کرد بگونه اي که در جهان
 بازاري از اميد به بخشش و عطاي وي برپا شده است. فتح نو گسترده و طولاني
 گشت، اما فتحي را آرزو کن که با حصول آن فتوح تو به پايان مي رسد. براي
 بزرگواري باقي بمان تا نظام آن باقي باشد، اسلام بياور که با ياري تو اسلام عزت
 مي يابد.

فصل ششم

توطئه و جنگهای صلیبان در مشرق^۱

۱. ماهیت جنگهای صلیبی

جنگهای صلیبی به حملاتی نظامی گفته می‌شود که اروپایی صلیبی طی دو قرن برای رهایی بیت المقدس از دست مسلمانان از یک سو، و جلوگیری از پیشروی اسلام که با تمام قدرتهای بزرگ درگیر بود، از سوی دیگر، به راه انداخته بود.

۲. اسباب و علتهای آن

این جنگها دارای اسباب و علتهاي زیادی هستند که مهمترین آنها را بیان می‌کنیم:

- أ- کینهء پنهانی که صلیبیان در نتیجهء وارد شدن بیت المقدس به عدالت مسلمین، و فتوحات اسلامی که تا آسیا، آفریقا و اروپایی که قبلاً زیر نفوذ مسیحیت بود، کشیده شده است، بر ضد اسلام و مسلمین داشتند.
- ب- تهدید قسطنطنیه از طرف سلجوقیان مسلمان بعد از اینکه همسایهء آنها شده بودند، در نتیجه امپراطور «آلکسیس کومنین» از کشورهای مسیحی بر ضد مسلمین طلب کرد.
- ج- حجاج مسیحی بیت المقدس که هنگامی که به اروپا بر می‌گشتند با دروغ مردم را نسبت به ظلم و ستمی که مسیحیان از دست مسلمانان دیده اند، می‌ترساندند، در میان این حجاج مشخص ترین چهره، و کسی که بیشترین اراده را در روشن کردن آتش فتنه و گرد آوری مسیحیان بر ضد مسلمانان داشت، راهبی فرانسوی بنام «پطرس ناسک» بود.
- د- حماسهء دینی: شوق برای رهایی بیت المقدس از دست مسلمانان بخشودگی گناهان و خطاها برای هر کس که در جنگهای صلیبی شرکت کند، و فعالترین وسایل برای برانگیختن این حماسهء دینی و بهره برداری از آن کلیسا، خطبه های اسقفان، راهبان و پاپ بود.
- ه- اشتیاق فاطمیان در مصر به همپیمان شدن با بیزانسیان مسیحی بر ضد سلجوقیان مسلمان، تا به آنان در بازپس گیری مناطق اشغال شده توسط سلجوقیان کمک کنند.

شایان ذکر است که پاپ در مجمع «کلیرمون» که در آن جنگهای صلیبی به

^۱ بیشتر مطالب این فصل را با تصرف از کتاب «جنگهای صلیبی در مشرق و مغرب» مؤلف محمد العروسی ص ۱۹، ۳۹ - ۴۰ اقتباس نمودم. (مؤلف)

سال ۴۸۸ هـ استقرار یافت، خطبه ای مهم القا کرد، که بعنوان خلاصه ای از کینه‌ها و دشمنی خانمانسوز آنان بر ضد اسلام و مسلمین به شمار می‌رود، از جمله گفت:

این جنگها تنها برای بدست آوردن یک شهر نیست، بلکه آن شامل تمام مناطق آسیا، با ثروتهای طبیعی و خزائن آن که قابل شمارش نیست می‌باشد. پس زیارتگاه قبر مقدس را بگیرد و اراضی مقدس را از دست اختلاس کنندگان رها کنید. آنرا برای خودتان بدست آورید. چرا که این سرزمین همانگونه که تورات می‌گوید، شیر و عسل از آن سرازیر می‌شود.^۱

۳. حمله اول صلیبیان و اشغال بیت المقدس

پطرس ناسک، راهب فرانسوی بسال ۴۸۶ هـ بیت المقدس را زیارت کرد، به هنگام بازگشت پیش پاپ رفته، با او متفق شد که دعوتگر جنگهای صلیبی باشد. پاپ در ابتدا مجمع «بیزانس» را در شمال ایتالیا، سپس مجمع «کلیرمون» را که جنگهای صلیبی در آن استقرار یافت، در فرانسه تشکیل داد. صلیبیان قرار گذاشتند که دیدار شان در شهر قسطنطنیه باشد. حمله اول صلیبیان در نهایت هرج و مرج و اضطراب به راه افتاد، هنگامی که از آسیای صغیر گذشتند، «قلیچ ارسلان» سلجوقی با آنان در نزدیکی شهر نیقیه^۲ روبرو شده، همه آنها را به هلاکت کشاند.

به دنبال آن لشکرهای دیگر صلیبیان که توسط اقطاعیان و امرأ تنظیم یافته بود به راه افتاد. آنان که از شمال و جنوب فرانسه و جنوب ایتالیا آمده بودند، در قسطنطنیه اجتماع کردند، هنگامی که از آسیای صغیر گذشتند «قلیچ ارسلان» مانع آنها شده درگیری میانشان روی داد، سپس تا انطاکیه پیش آمدند و بعد از محاصره ای که بیش از هشت ماه طول کشید، بر آن چیره شدند. بعد از آن صلیبیان به راهشان به سوی بیت المقدس ادامه دادند، و آنرا بعد از یک ماه محاصره در سال ۴۹۲ هـ - ۱۰۹۹ م اشغال کردند. هر آنچه را که ادیان آسمانی و وجدان انسانی، ناپسند می‌دانست، انجام دادند. در حق مسلمین مرتکب فجیع ترین و زشت ترین اعمال شدند. تعداد کشته شدگان مسلمان به هفتاد هزار نفر رسید به گونه ای که خون در مسجد الاقصی و کوچه ها و راههای که از آن منشعب می‌شد، همانند رود جاری گشت. ابن اثیر^۳ مظهر انزجار و تنفر جامعه اسلامی آن دوران را اینگونه بیان می‌کند: "شامیانی که طلب یاری می‌کردند به همراهی قاضی ابو سعید الهروی در ماه رمضان وارد بغداد شدند. وی در دیوان سخنی گفت که چشمها را گریاند و قلبها را به درد آورد. آنان در مسجد جامع جمع شدند از خداوند کمک طلبیدند، به گریه افتادند و از تعداد بیشمار کشته شدگان مسلمان، بی حرمتی به زنان و کودکان و تاراج اموالشان یاد کردند و از شدت آنچه که بر

^۱ الاخبار السنیه ص ۱۲

^۲ شهری نزدیک قسطنطنیه

^۳ دانشمند و مؤرخ مشهور کرد، کتابهایش «تاریخ کامل» و «اسدالغایة فی معرفة الصحابة» در جهان اسلام از شهرت خاصی برخوردار اند. (مترجم)

سر شان آمده بود، روزه را شکستند".

صلیبیان با همین رویه در شهرهای شام مستقر شده، امارتهای را در سواحل آن تأسیس کردند که از خلیج اسکندریه تا عسقلان و از خلیج عقبه تا شمال رُها^۱، امتداد یافته بود.

۴. علل پیروزی صلیبان

انحلال، اختلاف، درگیری و کشمکش موجود در جهان اسلام، از مهمترین علل موفقیت صلیبیان در اشغال بیت المقدس و دور و بر آن است. دشمن تنها هنگامی که اوضاع امت اسلام و ذلت، ضعف و انحطاط آنرا مشاهده کرد، توانست در دیار اسلام نفوذ کند و بر اماکن مقدس آن و محل اسرای رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسلط شود. آنان برای نابود سازی جهان اسلام، برچیدن بنیان آن و تبدیل عزت مسلمین به ذلت، از فرصت پیش آمده استفاده کردند. به همین علت بیشتر مؤرخین آن عصر را می بینیم که به این حالتی که جامعه اسلامی در جنگهای اول صلیبی به آن مبتلا شده بود، اینگونه اشاره می کنند:

ا- هنگامی که اروپا قدس را محاصره و اشغال کرد، محمد بن ملکشاه سلجوقی با برادر پدریش (برکیاروق) درگیر جنگ بود.

ب- اروپا عکا را از والی علوی آن گرفته بود.. و این در حالیست که ملوک شام مشغول جنگ با یکدیگر بودند.

ج- تقسیم شهرهای اسلامی میان بعضی از حکام، حيله و نیرنگ هر شهر برای دیگری، و چه بسا بعضی از شهرها برای جنگ با مسلمین دست یاری به سوی اروپا دراز کردند.

و موارد نقل شده دیگری که مؤرخین مثل ابن اثیر و غیره در کتابهای تاریخشان ثبت کرده اند، و این ثابت می کند که امت اسلامی استحقاق استعمار صلیبی که در آن حلول کرده و در ساحت آن نازل شده اند، را دارد، خداوند به آنان ظلم نکرده است، بلکه این خود آنان هستند که در حق خود ظلم کرده اند.

۵. حمله دوم صلیبان مقدمه ایست برای پیروزی در حطین

قبلا اشاره کردیم که حالت آشفته ای که جامعه اسلامی کمی قبل از جنگهای صلیبی به آن دچار شده بود، از مهمترین عوامل پیروزی صلیبیان در اشغال بیت المقدس به شمار می آید. در این هنگام تنها راه غلبه بر صلیبیان و طرد دشمن، فقط قیام یکپارچه مسلمانان که خاور اسلامی را به هم پیوند دهد و پراکندگیهای آن را گرد هم آورد، می باشد، آغاز نشانه های قیام با قیام آل زنگی در موصل هنگامی که عمادالدین زنگی در سال ۵۲۱ هـ دولت قوی را که از

^۱ شهر «اروا» ی کنونی در شرق ترکیه

موصل تا معرة النعمان امتداد یافته بود تشکیل داد، تحقق یافت. عمادالدین شروع به وارد کردن ضربات پشت سر هم بر صلیبیان کرد، که مهمترین آنها در رها و برچیدن امارت آن به سال ۵۳۹ هـ بود، این عمل و جهاد عمادالدین در روشن کردن آتش جنگ دوم صلیبیان که در آن «لویی چهارم» پادشاه فرانسه و «کونراد سوم» امپراتور آلمان شرکت داشتند، اثر بزرگی داشت، این حمله صلیبی در معرض مواجه شدن با بزرگترین خطری که صلیبیان را تهدید می کرد، یعنی جنگ نورالدین محمود قرار گرفت. نورالدین بعد از مرگ پدرش (عمادالدین زنگی) حکومت قسمت غربی مملکت را به دست گرفته بود.^۱ در واقع صلیبیان به سوی دمشق رفته و آنرا به مدت کمی محاصره کرده، سپس از همان راهی که آمده بودند، بازگشتند. باز شدن محاصره دمشق در سال ۵۴۳ هـ بود، و بدین ترتیب جنگ صلیبی دوم با این شکست فجیع و زیان تلخ که جامعه اسلامی را برانگیخت و از معنویاتش نیرو گرفت، پایان یافت و زمینه را برای پیروزی برتر در جنگ سرنوشت ساز حطین بدست صلاح الدین قهرمان آماده ساخت.

^۱ عمادالدین زنگی هنگام وفات چند پسر از خود باقی گذاشت که بزرگترینشان سیف الدین غازی و نورالدین محمود بودند. این دو برادر کشور را میان خود تقسیم کردند. قسمت شرقی بدست سیف الدین غازی افتاد که پایتخت آن «موصل» بود، و قسمت غربی بدست نورالدین محمود افتاد که پایتخت آن «حلب» بود. در این شرایط کشور نورالدین محمود با ممالیک صلیبی هم مرز بود، و این یکی از علتهای منجر شدن به کشمکش بود. (مؤلف)

فصل هفتم

صلاح الدین، پیروزی در حطین و جنگهای صلیبی

۱. علل مستقیم جنگ حطین

قبلاً در فصل پنجم گفتیم که صلاح الدین توانست کشور عظیمی تشکیل دهد که شامل شمال عراق (کردستان)، شام، مصر، برقه و ... می شد. او مشغول تأمین هزینه برای جنگ با اروپا بود تا بیت المقدس و کشورهایایی را که مطیع و تحت سلطه آنها بودند، از دستشان رها سازد. او بدنبال فرصتی بود تا به آنها هجوم برده، بخاطر جرمها و فجائعی که در بیت المقدس و مسجد الاقصی مرتکب شده بودند، درسی به آنها بدهد که هیچوقت فراموش نکنند.

در سال ۵۸۲ هـ بخاطر تجاوز ارنات، امیر کرک به قافله تجاری وابسته به صلاح الدین، فرصت انتقام دست داد. این امارت کرک میان کشورهای شام و مصر واقع بود، که میان آنان و صلاح الدین صلح و آشتی برقرار بود، که یکی از بندهای این صلح اجازه دادن به قافله های اسلام با حرکت از مصر به شام و بر عکس در کمال امنیت و سلامت بود.

در نتیجه تجاوز ارنات به قافله اسلامی، اموالشان مصادره و مردانشان اسیر شدند. مؤرخین نقل می کنند که هنگامی که قافله مسلمان بدست حاکم صلیبی کرک افتاد. به دین اسلام و پیامبر توهین کرده به اسیران گفت: اگر شما به محمد اعتقاد دارید، حالا او را صدا بزنید تا شما را از اسارت آزاد کند و از بلای بدی که به آن گرفتار شده اید برهاند.

این خبر به سلطان صلاح الدین رسید و او بشدت خشمگین شد، سوگند یاد کرد که اگر او را اسیر کند، بدست خود او را بکشد. و همانگونه که خواهیم دید سلطان به حقیقت به سوگند خود به خوبی عمل کرد. این تجاوز از طرف اروپائیان اولین جرقه برای روشن شدن آتش جنگهایی بود که صلاح الدین بر ضد صلیبیان انجام داد و به آنان جام عذاب و نابودی نوشاند. بگونه ای که نام او در اروپا پخش شد و مادران با نام صلاح الدین بچه های شان را می ترساندند، هر چند که می دانستند این قهرمان با اسیران، زنان و کودکان به خوبی رفتار می کند، که افتخاری برای تاریخ و الگویی برای نسلهای بعدی بشمار می آید.

۲. جنگ حطین و فتح بیت المقدس

سلطان صلاح الدین بعد از این تجاوز رسوا کننده پی گیر تهیه هزینه جنگ و گردآوری دسته های جنگجو شده تا سراسر اروپا را به مجازات شدید

برسانند، و تا جایی که امکان دارد سرزمین اسراء و محل نزول پیامبران را باز پس گیرند.

اکنون وقت بازگشت حجاج مسلمین است، حاکم کرک آماده است تا هنگام مراجعتشان به آنان یورش برد، صلاح الدین بعد از اعلان جنگ در سراسر کشور، آماده حمایت از حجاج شده است. در قصر دارالسلامة نزدیک بصری تجمع کرده و مراقب است تا حال حاجیان مسلمان با سلامت و امنیت از آنجا گذر کنند، و برای پیروزی و غلبه سلطان صلاح الدین بر قومی که تنها همتشان شکستن و نقض عهد و پیمانهاست، تعصب و کینه کورشان کرده، جهل و دشمنی قلبشان را سخت کرده و آنها را به بدترین کارها و امی دارد، دعا کنند.

صلاح الدین بعد از گرد آوری مردم و تنظیم سپاه، مجلس شواری را برای چگونگی درگیری با دشمن و زمان جنگ، تشکیل داد، همگی بر خارج شدن در روز ۱۷ ربیع الآخر سال ۵۸۳ هـ میان تکبیر، زاری و تضرع به دعای مسلمین، به توافق رسیدند.^۱

صلاح الدین از دمشق خارج شد، هنگامی که بر سر آب رسید آنرا مرکز تجمع لشکر کرده، پسرش سلطان افضل را بر سر آب باقی گذاشت و خود نیز به بصری رفت و مظفرالدین کوکبری روانه عکا شد. صلاح الدین از بصری متوجه دژ کرک و شوبک شد، سپس به طبریه باز گشت. او – که خداوند رحمتش کند – در جمع آوری مسلمین و برانگیختن همتشان برای جهاد مقدس در راه خدا از هیچ کوششی دریغ نکرد. و هرکس که به او می نگریست او را می دید که با همت و غمگین است و غم و غصه و ناراحتی زیاد بر او چیره شد... او حتی خود را از غذا خوردن هم منع کرده بود و فقط مقدار خیلی کمی از غذا میل می کرد. هنگامی که از علت این امر از او سؤال شد، جواب داد: چگونه می توانم خوشحال باشم، غذا بخورم و از خواب لذت ببرم در حالیکه بیت المقدس در دست صلیبیان است؟

یکی از دوستانش قاضی بهاء الدین بن شداد حال وی را در جنگهای صلیبی اینگونه توصیف می کند: مسئله قدس پیش او رحمه الله به اندازه ای بزرگ بود که تمام کوهها قدرت حمل آنرا نداشتند. و باز می گوید: او همانند مادر فرزند از دست داده بود، سوار بر اسپش برای کمک از مردم در جولان بود و آنان را برای

^۱ چقدر شایسته است که امروز مسلمین این حقیقت را دریابند و بدانند که آمادگی برای جنگ و رسیدن به پیروزی تنها با دعا یا پناه بردن به خداوند نیست، بلکه آمادگی برای جنگ باید در مرحله اول با تأمین نیروی مادی، سپس درگیری با دشمن در میدان و در اثنای آن زاری، دعا، و پناه بردن به قدرت خداوند برای تحقق پیروزی و راندن دشمن باشد. و این همان کاریست که صلاح الدین قهرمان انجام داد و قبل از او هم خلفای راشدین انجام داده بودند، که همگی در این مورد به موضعگیریهایی پیامبر صلی الله علیه و سلم در بدر احد، احزاب و حنین، اقتدا کرده بودند. هنگامی که او در قلب معرکه با دشمن، خداوند را دعا می کرد که: بار الها! به وعده ای که به من داده ای وفا کن. خداوندا! اگر این گروه مسلمان را نابود کنی در زمین عبادت نخواهی شد. و او اسباب مادی را هم تهیه کرده بود، یکی از شاعران چه زیبا این حقیقت را اظهار می دارد که:

خَلَقْتَ جَيْلًا مِنَ الْأَصْحَابِ سَبْرْتَهُمْ ***** تَضَوُّعَ بَيْنَ الْوَرِيِّ رُوحًا وَ رِيحَانًا

كَانَتْ فَتُوْحَاتِهِمْ بَرًّا وَ مَرْحَمَةً ***** كَانَتْ سِيَاسَتُهُمْ عَدْلًا وَ إِحْنَانًا

لَمْ يَعْرِفُوا الدِّينَ أَوْ رَادًّا وَ مَسْبِحَةً ***** بَلِ اشْبَعُوا الدِّينَ مَحْرَابًا وَ مِيدَانًا

تو نسلی از اصحاب را خلق کرده که سیره آنها مخلوقات را از جهت روحی و جسمی به هیجان در می آورد. فتوحاتشان احسان و رحمت بود، سیاستشان عدالت و نیکی کردن بود. دین را تنها اذکار و تسبیح نمی دانستند، بلکه با عبادت در محراب و حضور در میدان جنگ، دین را ارضا می کردند.

جهاد تحریک می کرد، خود تنها به دنبال خواسته هایش می رفت و ندا می داد به فریاد اسلام برسید! در این حال چشمه‌هایش از اشک برق می زد، و هرگاه به عکا و بلائی بزرگی که بر سر آن شهر و ساکنین آن آمده، نظر می افکند، پیشروی او تحریک او به جنگ بیشتر می شد. البته در آن هنگام اصلاً غذا نخورد، بلکه تنها از دارویی که دکتر تجویز کرده بود، می نوشید. یکی از طبیبانش به من گفت که او بخاطر اهتمام زیادش از روز جمعه تا روز یکشنبه، بغیر از مقدار خیلی کمی از غذا چیز دیگری نخورد.

صلیبیان به وسعت نقشه ای که صلاح الدین بر ضد آنها کشیده بود یقین پیدا کردند، در نتیجه رؤسایشان جمع کرده و لشکریانشان را گرد آوردند. آنان بسوی طبریه راه افتادند و دو لشکر درمکانی بنام حطین رو در روی هم قرار گرفتند. صبح است و حرارت سوزان خورشید انتشار یافته است، مسلمانان توانستند با تسلط بر آبها، صلیبیان تشنه را غافلگیر کنند. صلاح الدین قهرمان در یک هجوم شدید سوارهایشان را از پیاده های شان جدا و پراکنده ساخت. گروههای صلیبی بخاطر شدت هراس و تشنگی شدید بطرف تپه های حطین عقب نشینی کردند. بعد از یک جنگ سخت و خانمانسوز میان طرفین، صلاح الدین به یک پیروزی آشکار دست یافت. صلیبیان هم چنان شکست فاحشی خوردند که یک نفر از آنها باقی نماند. هر کدام یا کشته و یا اسیر شدند، که تعداد کشته هایشان به ده هزار نفر رسید. در آن اثنا «أسقف عکا» کشته شده، صلیب «الصلیوت» [کوچک] از دستانش افتاد و مسلمانان آنرا ضبط کردند. این بزرگترین مصیبتی بود که بر سر آنها آمد و آنان بر مرگ و هلاکت یقین پیدا کردند. بدین ترتیب مسلمانان شروع به پیشروی به سوی قلعه کوه کردند و در مقابلشان، صلیبیان در حالیکه کشته و اسیر می دادند، عقب نشینی کردند، تا جایی که تنها ۱۵۰ (یکصد و پنجاه) سواره نظام دور و بر پادشاه بیت المقدس باقی ماندند. آنها هم نهایتاً بخاطر ترس، خستگی و تشنگی بر زمین می افتادند و نمی توانستند حرکت کنند. پادشاه بیت المقدس و ارنات روشن کننده جرقه این جنگ، اسیر گشتند. خیمه ای برای سلطان صلاح الدین برپا شد که در آن صاحب نظران و مشاورانش جمع شدند و همگی سجده شکر را برای خداوند بخاطر یاری که به آنها رسانده بود، بردند. سپس دستور احضار پادشاه «جی لوزجان» و «ارنات» حاکم کرک را داد و آنها را داخل خیمه نشاند، در حالیکه تشنگی پادشاه را از پای درآورده بود، درخواست آب کرد. آب سردی را برای او آوردند که بیشتر آنرا نوشید و مقدار کمی را برای حاکم کرک باقی گذاشت. در این هنگام سلطان گفت: ما این آب را به او نداده ایم تا نسبت به جان خود احساس امنیت کند. سپس بلند شده، حاکم کرک را بخاطر رفتار بدی که با قافله مسلمانان داشته و توهینی که به مقام نبوت کرده بود، سرزنش کرده و به دنبال آن با دست خودش گردن او را زد، تا به وعده و سوگندی که خورده بود عمل کند. در آن وقت پادشاه ترسید، اما سلطان او را پناه داد و ترسش را فرونشاند. به او گفت که: از عادت پادشاهان نیست که پادشاهان را بکشند، ولی این یک از حدّ خود تجاوز کرده بود، تا اینکه اینگونه بر سرش آمد. سپس دستور داد تا او را با

باقیمانده قومش در کمال احترام و اکرام به دمشق بفرستند.

جنگ حطین پایان یافت و پیروزی در آن آشکارا از آن صلاح الدین بود. اروپائیان غاصب هم به حقیقت شکست تلخی چشیدند... سپاه اسلام با بهترین نظام، قویترین نیرو و ماهرترین فرماندهی، وارد جنگ شد - انتخاب زمین و مکان جنگ یکی از جوانب نظامی و جنگی است - به همین علت موقعیت صلاح الدین ضربهء کاری را بر گروههای اروپائی صلیبی وارد آورد.

صلاح الدین بعد از پیروزی بزرگی که در حطین بدست آورد، با نیروهایش متوجه بندر عکا شده و به آنجا رفت، هر کس که در آنجا بود با امنیت خود را تسلیم کرد. صلاح الدین در جمادی الاولی سال ۵۸۳ هـ وارد آن شد. صلیبیان هم از آنجا به شهر صور عزیمت کردند. بعد از آن اشغال شهرها و دژهای دور و بر عکا مثل تبنین، صیدا، جبیل، بیروت و سپس کل ساحل، اتفاق افتاد. عسقلان به مدت چهارده روز محاصره شد و با تسلیم آن، کار آنجا هم به پایان رسید. صلاح الدین دیواری به دور بیت المقدس کشید تا مانع از کمکهای صلیبی از طرف ساحل شود و بعد از تسلیم شدن شهرهای الرمله، الداروم، غزه، بیت لحم، النصورن بسوی بیت المقدس آمد، در این میان یکی از مسلمانان اسیر در قدس قصیده ای را از زبان مسجد الاقصی که صلاح الدین را مخاطب قرار می داد، نوشته و برای او فرستاد:

یا أيها الملك لذي **** لمعالم الصلبان تكس
جاءت اليك ظلامه **** تسعي من البيت المقدس
كل المساجد طهرت **** و أنا علي شرفي منجس

ای پادشاهی که سرنگون کننده نشانه های صلیبیان هستی! این شکایتی است که از طرف بیت المقدس به سوی شما آمده است. تمام مساجد پاک گشته اند، اما من علی رغم فضیلت و شرفم هنوز نجس مانده ام.

او با این قصیده از سلطان خواست که به بیت المقدس آسیب و آزار نرساند، و جای اینکه با نیروی هولناک لشکرش وارد شهر قدس شود، که بنای آنرا نابود و حرمت مقدسات آنرا پایمال می کند، با صلح وارد آن شود. مثل اینکه یکبار دیگر می خواست سیرهء خلیفهء دوم عمر بن خطاب رضی الله عنه را در مورد فتح آن تکرار کند. در نتیجه سلطان سفیرانی را نزد ساکنین قدس فرستاده، از آنها خواست تا طبق شرطهایی که وضع می کند تسلیم شوند. به آنها گفت: من کاملاً معتقدم که قدس همان بیت المقدس خداوند است؛ همانطور که شما هم معتقدید، و اصلاً قصد این را ندارم که با محاصره یا هجوم و حمله به آن ضرر و زیان برسانم.

اما اروپائیان بدون تائی و در نظر گرفتن عواقب، او را از آنچه می خواست، باز داشتند، به دنبال آن سلطان صلاح الدین تصمیم گرفت که از راه جنگ و دفاع بر شهر مسلط شود... هنوز یک هفته از مقاومت نگذشته بود که قدس تسلیم شد، اروپا تن به صلح داد، و قرار داد صلحی با این شرایط بسته شد:

چهل روز به آنان فرصت داده، تا از شهر خارج شوند، در مقابل هر مرد ده دینار، هر زن پنج دینار و هر فرزند دو دینار گرفته و هر کس که قدرت مالی نداشته باشد، اسیر می شود. جبیر قصیده ای را به رشته نظم درآورده است که در آن سلطان صلاح الدین را بعد از فتح بیت المقدس می ستاید و می گوید:

فضيلة فتح كان ثاني خليفة **** من القوم مبدیها و انت معیها

فضیلت این فتح در این است که خلیفه دوم (عمر بن الخطاب رضی الله عنه) آغازگر آن بود و تو تکرار کننده آن هستی.

ساکنان صلیبی قدس شروع کردند به بستن اثاثیه و خارج شدن از آن راهی که سلطان دستور داده بود، بطوریکه کارگران و کارمندان برای گرفتن فدیة از آنها هنگام جدایی شان، گماشته شدند. روز جمعه ۲۷ رجب ۵۳۸ هـ یعنی روز معراج پیامبر صلی الله علیه وسلم اولین روز خروجشان بود، بنا بر این خبر محی الدین بن الزکی به واقعیت پیوست هنگامی که سلطان صلاح الدین گفت:

و فتحكم حلباً بالسيف في صفر **** مبشر بفتح القدس في رجب

تو با شمشیر در ماه صفر بر حلب حکومت می کنی، که این مژده ایست برای فتح قدس در ماه رجب.

سلطان او را احضار کرده بود تا در روز جمعه اکبر در مسجد الاقصی بعد از اینکه در طول این مدت یعنی آغاز اشغال آن توسط اروپا، نماز در آن قطع شده بود. خطیب قدس شود، نماز جمعه بخاطر شرکت نماز گزاران و شادی فراوانی که در قلب مسلمانان بود، بسیار نماز مبارک و پریمیتمی بود. اینک تمام آن خفیه همانگونه که در جلد دوم کتاب الروضتین آمده است.

اولین خطیب مسجد الاقصی قاضی محی الدین بن زکی الدین بود، او بعد از مقدمات خطبه گفت:

ای مردم! شاد باشید به رضوان خدا که دورترین هدف و بالاترین درجه است، چرا که خداوند برای شما میسر کرد باز گرداندن این گمشده را به جایگاهش در اسلام، بعد از اینکه نزدیک به یکسال در دست مشرکین به ابتذال کشیده شده بود و پاک کردن این خانه ای که خداوند اجازه داده تا نام او در آن ذکر شده و بالا رود و دور کردن شرک از راههای آن بعد از اینکه آستانه آن همه شرک بود، نقشه و پایه های آن دو باره بر توحید و تقوا تعمیر شود که قبلاً از هر سو بر تقوا و توحید بنا شده بود، قدس موطن پدرتان ابراهیم، محل معراج پیامبر تان محمد صلی الله علیه وسلم و قبله تان که در آغاز اسلام به سوی آن نماز می خواندید، می باشد. آن مقرر و مقصد اولیاء، قرارگاه مرسلین و نزولگاه وحی و مکانیست که در آن امر و نهی نازل شده است. آن در سرزمین بلند محشر و ارض مقدسی که خداوند آنرا در کتاب آشکارش یاد می کند، قرار دارد. قدس شهریست که خداوند بنده، فرستاده و کلمه اش را که به مریم القا کرد و روحش یعنی عیسی را به سوی آن مبعوث کرد و مقام او را به سبب رسالت و نبوتش، شریف و بلند گردانید و او

را از مقام عبودیتش دور نکرد. خداوند می فرماید: **{لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ} {النساء: ۱۷۲}**

ترجمه: هرگز مسیح ابائی از این ندارد که بنده ای (از بندگان متواضع) برای خدا باشد.

و باز می فرماید: **{لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ} {المائدة: ۱۷}**

ترجمه: بطور مسلم کسانی که می گویند: خدا، مسیح پسر مریم است، کافرند.

مسجد الاقصی اولین قبله، دومین مسجد و سومین حرم است که مسافرت کردن بعد از دو مسجد دیگر [مسجد الحرام و مسجد النبی] فقط به سوی آن جایز است، و بعد از آن دو مکان، فقط باید به آن خیلی اهمیت داد و اگر شما بندگان برگزیده خداوند نبودید، هرگز به شما این فضیلت را نمی داد، که هیچ کس با شما در آن برابر نیست. پس خوش به حالتان که سپاهی دارید که معجزات پیامبرانه، جنگهای بدر گونه، اراده های صدیقی، فتحهای عمری، سپاههای عثمانی و دلاوریهای علی «رضی الله عنهم» را بر دستانتان ظاهر کرد.

در ایام قادسیه، جنگهای یرموکی، معرکه های خیبری و هجومهای خالدي، برای اسلام تلاش کردید، خداوند از سوی پیامبر بهترین پاداشها را به شما بدهد. بخاطر جانهایی که در راه کوبیدن و راندن دشمن، دادید، از شما تشکر و خونهایی را به بارگاه او هدیه کردید، قبول نماید، و بهشت را که خانه سعادتندان است، به شما پاداش دهد، پس ارزش این نعمت را همانگونه که هست بدانید و آن اندازه که واجب است خدا را شکر گویند، چرا که تنها اوست که این نعمت را به شما ارزانی داده و شما را برای این خدمت پرورش داده است... تا آخر خطبه.

بعد از پایان رسیدن این فتح بزرگ شعراء، دانشمندان، نویسندگان و مؤرخین پیش سلطان آمدند و در مقابل او شعرها و سخنان بلیغ بیشماري سرودند که کتابهای بزرگی را پر کرده اند. قسمت کمی از قصیده طولانی شاعر دانشمند ابوالحسن بن علی جوینی را برای نمونه ذکر می کنیم:

جُنْدُ السَّمَاءِ لِهَذَا الْمَلِكِ أَعْوَانٌ **** من شك فيهم فهذا الفتح برهان
هذي الفتوح فتوح الأنبياء وما **** لها سوى الشكر بالأفعال أثمان
أضحت ملوك الفرنج الصيِّد في يده **** صيداً وما ضعفوا يوماً وما هأنوا
تسعون عاما بلاد الله تصرخ و الإسد **** لام أنصاره صمّ و عميان
فالآن لبّي صلاح الدين دعوتهم **** بأمر من هو للسمعون معوان
إذا طوي الله ديوان العباد فما **** يطوي لأجر صلاح الدين ديوان

لشکر آسمان یاری گر این پادشاه است و هرکس در آن شک دارد (به این فتح عظیم بنگرد) که این فتح برهان روشنی است. این فتحها همان فتحهای پیامبران می باشد که تنها بها و ارزش آن فقط شکر است.

پادشاهان اروپا (فرنگ) که قبلاً خوار و ضعیف شده بودند، اکنون در دست او تبدیل به شکارها (ی خوار و ذلیل) شده اند. کشور خدا نود سال فریاد می کشید اما یاران اسلام کر و کور شده بودند. اما الآن صلاح الدین دعوتشان را لیبیک و اجابت کرده، آنها به دستور ذاتی که کمک کننده کمک کنندگان است. هرگاه خداوند دفتر اجر بندگان را ببیچد، بخاطر اجر صلاح الدین چه دفتری پیچیده خواهد شد.

محمد بن اسعد بن علی بن معمر حلبی معروف به جوانی نقیب اشراف دیار مصری در قصیده ای می گوید:

أترى منا ما بعيني أبصر **** القدس تفتح و الفرنجة تكسر
و مليكهم في القيد مصفود و لم **** ير قبل ذلك لهم مليك يؤسر
فتح الشام و طهر القدس الذي **** هو في القيامة للأنام المحشر
يا يوسف الصديق أنت لفتحها **** فاروقها عمر الإمام الأطهر
و لأنت عثمان الشريعة بعده **** و لأنت في نصر النبوة حيدر

آیا این خواب را که من با چشمانم می بینم تو هم می بینی، اینکه قدس آزاد شد و فرنگ در هم شکست، پادشاه آنها در بند کشیده شد، در حالیکه قبل از آن هیچ وقت پادشاه آنها اسیر نشده بود. شام فتح شد و قدس که در قیامت محشر نیکو کاران است، پاک گشت، ای یوسف صدیق تو برای فتح قدس همچون امام اطهر عمر فاروق هست، تو همچون عثمان شریعت بعد از او هستی، تو در یاری نبوت همچون حیدر هستی.

۳. سیاست صلاح الدین در برخورد و رفتار با صلیبیان

در بحث گذشته اشاره کردیم به اینکه یکی از بندهای معاهده صلحی که میان صلاح الدین و اروپا به پایان رسید این بود که: به آنها چهل روز فرصت دهد تا از شهر خارج شوند، در مقابل هر مرد ده دینار، هر زن پنج دینار و هر فرزند دو دینار بگیرند و هر کس که قدرت پرداخت این مبلغ را نداشته باشد، اسیر می شود.

اما باوجود این صلاح الدین از این بند معاهده پا فراتر نهاده و با صلیبیان با عظوفت، رحمت و نیکی رفتار کرد، تا به این سرکشان متجاوز، پادشاهان مستبد، ظالم و صلیبیان کینه توز نسبت به اسلام و مسلمین، نمونه ای زیبا و الگویی شایسته از نرمش، عدالت و عفو و بخشش را به هنگام قدرت نشان دهد... تا همه آنها بدانند که اسلام دین رحمت و انسانیت است و برای شمشیر کشیدن بر مغلوب،

انتقام گرفتن از پناهنده یا ریختن ظالمانه و دشمنانه خون بشریت، ظاهر نشده است، حال رفتار صلاح الدین با دشمنانش را بعد از اینکه خداوند او را بر آنان مسلط کرد ببینید.

سلطان دید که تعداد زیادی از اروپائیان پدر و مادر ضعیف یا نزدیکان بیمار شان را با پشت حمل می کنند، در نتیجه از این منظره بشدت متأثر شده، این کار بر او گردان آمد و توان دیدن آنها نداشت، بنا بر این دستور داد اموالی به آنها دهند و چهار پایانی میانشان توزیع کنند تا کسانی را که توان راه رفتن ندارند حمل کرده و به کشور شان – که به سختی به آن می رسیدند – برسانند. ترحم و شفقت او نسبت به زنان خیلی بیشتر بود، هنگامی که در قدس بود، زن یکی از پادشاهان روم برای عبادت و تقرب الی الله به همراه تعداد زیادی از خدمتگاران، اتباع و اموالی بیشمار آمد، سلطان او را نسبت به جان و مال و اتباعش مطمئن کرد. وقتی ملکه «سیبیل» از او اجازه رفتن خود و اتباعش را خواست، لطف زیادی به او کرد و چنان بر حالش تأسف خورد که زبانه به شکر و ثنای او در آمدند. با مهربانی و ترحم فراوان با او برخورد کرد و او را پیش شوهر زندانش در قلعه «نابلس» فرستاد و اجازه داد که پیش او بماند. هنگام خروج عده زیادی از زنانی که گریه می کردند و فرزندانشان را در آغوش گرفته بودند، با او بودند. وقتی به سلطان نزدیک شدند به او گفتند:

ای سلطان! آیا تو ما را می بینی که از این دیار کوچ می کنیم، در حالیکه ما همسر، مادر یا دختر این سربازانی هستیم که هنوز در اسارت تو هستیم، ما الآن این سرزمین را تا ابد ترک می کنیم، و این سربازانی که آنها را ترک می کنیم توشه زندگی و اسلحه روزگار ما هستند، اگر آنها را از دست بدهیم زندگی را از دست داده ایم، ولی اگر آنها را به ما ببخشی در واقع نعمت زیادی به ما بخشیده ای، درد ما را سبک کرده ای، و ناراحتی و سختی را از ما دور کرده ای، ما بدون همکار و خانواده نمی توانیم بر روی دنیا زندگی کنیم.

سلطان از گریه هاشان و آنچه شنید متأثر شد، دستور داد که پسران را به مادران، شوهران را به همسران و پدران را به دخترانشان باز گردانند، و سوگند خورد که با بقیه اسیران به خوبی و مهربانی رفتار کند.

«استیفان سن» می گوید: در حقیقت سلطان به تعداد خیلی زیادی اجازه داد بدون فدیة کوچ کنند. «استانلی لین بول» از «آرنولد» نقل می کند که: سلطان یک روز تمام از طلوع خورشید تا غروب آن را با بار کردن در برای عاجزان و فقیران که بدون دادن فدیة خارج شوند، صرف کرد.

سلطان به مردان دین و تمام مردم اجازه داده بود که هر اندازه بخواهند کالاها و اموالشان را با خود بردارند، آنها هم هر اندازه که خواستند با خود برداشتند، بدون اینکه در این مورد متعرض آنها شود، و آنچه را که طاقت حمل آنها نداشتند باقی گذاشتند، که مسلمانان از آنها خریدند.

سلطان عادل از برادرش صلاح الدین خواست هفت هزار نفر از فقرا و مساکین را بدون فدیة آزاد کند. و سلطان صلاح الدین نزدیک به ده هزار نفر را آزاد کرد.

این برخورد و معامله نیک از طرف سلطان صلاح الدین با اروپائیان بعد از پیروزی در حطین متفاوت بود با رفتار بدی که آنها خود با یکدیگر داشتند، گذشته از رفتار کینه توزانه شان با مسلمین در جنگ اول صلیبی. امیر علی از میل مؤرخ انگلیسی نقل می کند که: تعدادی از مسیحیانی که قدس را به قصد انطاکیه مسیحی ترک کرده بودند، امیر انطاکیه از پذیرفتن آنها سرباز زده و از شهر بیرونشان کرد، ناچاراً به شهرهای مسلمان نشین برگشتند که با خوش آمد گویی بسیار مورد استقبال قرار گرفتند.

امیر علی اضافه می کند که: (می شود) حال این مسیحیان را که از قدس رانده شده بودند، و بی احترامی که از برادران مسیحیشان دیده بودند، توصیف می کند که تعدادی از آنها در سوریه در اثر گرسنگی به خود می پیچیدند، آنان در نهایت تنگدستی قرار داشتند. طرابلس در هایش را بر روی آنان بسته بود - سپس می گوید - : یکی از زنان در حالیکه آن مسیحیانی را که از پذیرفتن و کمک کردن به آنها سرباز زده بودند، نفرین می کرد، مجبور شد که کودکش را به دریا بیندازد.

هنگامی که بطرک^۱ با اموال و داراییش که خیلی زیاد بود و بدون آنکه آنرا جهت فدیة فقرا و مساکین صرف کند، از شهر خارج می شد - بعد از اینکه استانلی او را آدم بی وجدانی توصیف می کند - به سلطان گفتند: چرا اموال او را مصادره و درکاری که مسلمانان را تقویت کند، صرف نمی کنی؟

سلطان به آنان گفت: از او فقط ده دینار می گیرم و به او خیانت نمی کنم. «استانلی لین بول» در این باره می گوید: کار به جایی رسیده بود که یک سلطان مسلمان درس نیکی کردن و احسان را به یک راهب مسیحی بدهد.

اما در مورد رفتار کینه توزانه آنان نسبت به اسلام و مسلمین در جنگ اول صلیبی در فصل قبلا اشاره داشتیم به کشتار گاههای وحشیانه ای که مرتکب شدند، هزاران نفس بشری را که نابود کردند، و خونهایی که همانند فواره بر زمین می ریختند، تاریخ هیچگاه فراموش نمی کند. هنگامی که در سال ۴۹۲ هـ - ۱۰۹۹ م پا بر روی سر زمین قدس گذاشتند دستهای جنایتکار شان بچه اندازه مرتکب خیانت، تجاوز و جرم و جنایت شد. همانطور که در کتاب «امیر علی» آمده است، (می شود) به نقل از «میل» مؤرخ انگلیسی در مورد وارد شدن صلیبیان به قدس می گوید:

مسلمانان در خیابانها و منازل کشته می شدند، و در قدس هیچ جایی برای پناه بردن وجود نداشت. بعضی از ترس قربانی شدن فرار کرده، خود را از بالای

^۱ روحانی طراز اول مسیحی در یک منطقه (مترجم)

دیوار شهر به پایین می انداختند، بعضی دیگر در گوشه قصرها، برجها و حتی در مساجد پنهان می شدند، ولی هیچکدام از چشم مسیحیانی که آنان را دنبال می کردند، مخفی نمی ماند.

سپس می گوید: سواره ها و پیاده ها با سرعت فراریان را تعقیب می کردند، در میان این جمع انبوه جز صدای جان کندن و سختی مرگ، صدایی بگوش نمی رسید و آن مسیحیان پیروز شده بر روی تپه های از اجساد مردگان، پشت سر آنان که دنبال پناهگاه و مأوی می گشتند، راه می رفتند. اروپائیان کسانی را که بخاطر طمع در اموالشان زنده نگه داشته بودند، همه را بدون ترحم قربانی کردند، بگونه ای که مسلمین مجبور شده بودند خود را از بالایی منازل پرت کنند. بعضی را هم زنده زنده می سوزاندند، بعضی دیگر هم از چادرهایشان تا میدانهای عمومی، بر زمین کشیده می شدند و همانجا به قتل می رسیدند و روی جسد های دیگر گذاشته می شدند، نه آب چشم زنان، نه صدای گریه کودکان و نه منظره آن مکانی که مسیح در آن قاتلانش را عفو کرد، شورش این پیروز شده ها را آرام می کرد. «میل» سپس اضافه می کند: هیچ قلبی بر این مردم بی گناه به رحم و شفقت در نیامد و حتی یک نفر هم اقدام به کاری نیک و پسندیده نکرد. تقریباً هفتاد هزار نفر بدون گناه قربانی شدند.

آیا در تاریخ رفتاری پسندیده تر و شریفتر از رفتار صلاح الدین شنیده اید؟
آیا گوشه‌نشینان تا بحال ظلم، وحشیگری و جنایت فجیع تر و بزرگتر از جنایت صلیبیان شنیده است؟ خداوند رحمت کند این شاعر را که می گوید:

ملکنا فکان العدل مناسجیة **** فلما ملکتم سال بالدم أبطح
و حللتم قتل الاساری و طالما **** غدونا علی الأسری نمّ و نصف
فحسبکم هذا التفاوت بیننا **** و کلّ إناء بالذی فیہ ینضح

هنگامی که ما (مسلمانان) مالک (قدس) شدیم عدالت خلق و خوی ما بود. اما وقتی که شما (صلیبیان) مالک آن شدید، سیل خون جاری گشت. شما کشتن اسیران را جائز دانستید و چه بسا ما بر اسیران شما منت می گذاریم و از تقصیرشان می گذریم. همین مقدار تفاوتی که میان ما هست برای شما کافیهست، هر ظرفی با آن مقدار مایعی که در آن است تشنگیش بر طرف می شود.

«قلیپ حتی» در این باره می گوید: فرق میان برخورد صلاح الدین با گناهکاران اروپائی و برخورد اروپائیان با مسلمانان هشتاد و هشت سال قبل از آن، بسیار آشکار است.

۴. محاصره عکا و حمله سوم صلیبی

در مبحث گذشته گفتیم که صلیبیان از بیت المقدس، عکا و دیگر شهرها خارج و زیر حمایت نیروهای اسلامی به سوی شهر «صور» رفته، تعهد کردند که

یکبار دیگر دست به جنگ نزنند، ذمه و عهد خود را فراموش نکنند، ولی آنان پیمان خود را شکستند و هر ذمه‌ای را که به سلطان صلاح الدین داده بودند، قطع کردند. گروه‌های صلیبی پناهنده به شهر «صور» وقتی که تجمع کردند، بخاطر اجتماع و کثرتشان، نسبت به نقض پنهانی که با صلاح الدین بسته بودند، مغرور شدند، به همین علت به سوی شهر «عکا» رفته و بخاطر اعتمادی که به نیروهای گرد آمده خود، و کمک‌هایی که از اروپا به آنها می‌رسید داشتند، آنجا را محاصره کردند. محاصره عکا با توجه به درازی آن که دو سال طول کشید و شجاعتها، دلیریها و جسارت‌هایی که هر یک جنگجویان، چه مسلمان و چه صلیبی از خود نشان دادند، در تاریخ انعکاس یافت.

سپاه صلیبی در ۸ رجب ۵۸۵ هـ ۱۱۸۹ م بطرف عکا به حرکت در آمدند و همینکه به آنجا رسیدند، آنرا از خشکی و دریا محاصره کردند، پس از آن سپاه اسلام سر رسید و نیروهای صلیبی را از خشکی در محاصره قرار داد. صلاح الدین خیمه‌ای را بر «تپه کیسان» بر افراشت، درگیریها ادامه داشت و جنگ هر روز و هر ساعت شدیدتر می‌شد. صلاح الدین افرادی را به اطراف کشورش فرستاد تا مردم را نسبت به جهاد بر انگیزند. نیروهای کمکی که بخاطر تسلط صلاح الدین بر بیت المقدس، جار و جنجال به پا کرده بودند، از اروپا برای صلیبیان می‌رسیدند. در زمان محاصره شهر عکا توسط صلیبیان، ممالک اروپایی به دنبال پیروزیهای ارزشمندی که صلاح الدین بر ضد امارات صلیبی به ثبت رسانده بود و بیت المقدس را بازپس گرفته بود، خود را برای جنگ سوم صلیبی آماده می‌کردند. مشخصه جنگ سوم صلیبی این بود که در رأس آن بزرگترین پادشاهان اروپایی آن زمان قرار داشتند:

۱. امپراتور آلمان فردریک برابوس
۲. پادشاه فرانسه «فیلیپ اگوستش»
۳. پادشاه انگلیس «ریچارد بردولیفون»

سرنوشت هجوم آلمانیها

امپراتور آلمان در سپاه بزرگی نزدیک به صد هزار جنگجو از وسط کشور مجارستان بسوی قسطنطنیه به حرکت درآمد. این لشکر بسیار بزرگ، امپراتور بیزانس «اسحاق لانتز» را هم به کمک طلبید، امپراتور بیزانس هیچگونه کمکی به آنها نکرد. کار بجایی رسید که امپراتور بیزانس خبر حرکت آلمان را به صلاح الدین رساند و به او فهماند که هیچ کمکی به آنها نخواهد کرد. سپاه آلمان بسوی آسیای صغیر حرکت کرده، هنگامی که به ارمنستان رسید، کمک خوبی بدست آورد، ولی غرق شدن امپراتور آلمان «بربروس» در رودخانه ساف در سلسله جبال ارمنستان سپاه آلمان را در تشتت و اضطراب قرار داد، بطوریکه بیشتر آنان به آلمان بازگشتند و بقیه به فرماندهی «فردریک دوسواب»

پسر امپراطور سابق آلمان، با کشتی بسوی عکا و صور رفتند، اما این پسر هم در میان راه مرد، و از این سپاه بزرگ تنها عده کمی به عکا رسیدند، که اگر همه آنان به مقصد می رسیدند، در درگیری میان صلیبیان و صلاح الدین اثر بزرگی را بر جای می گذاشتند.

حمله های فرانسوی و انگلیسی هم بدین صورت بود که:

انگلیسها و فرانسویان در صقلیه بهم رسیده مدت زیادی را به خاطر اختلافی که میانشان به وجود آمد در آنجا اقامت کردند. در آن مدت صلیبیان در عکا با بی قراری منتظر آنان بودند. نهایتاً فرانسویان صقلیه را ترک کردند و صلیبیان با رسیدن نیروهای فرانسوی که به نیرویشان می افزود و آنان را کمک می کرد و پیرویشان را ممکن می ساخت، بسیار خوشنود شدند. پادشاه انگلیس «ریچارد بردولیون» همچو باد با ناوگان خود به جزیره قبرص که وابسته به امپراطور بیزانس بود، رفت. هدف او تنها با بیزانسیان، چیره شدن بر قبرص و استقرار یافتن برای مدتی در آنجا بود، بدنبال آن وقتی پادشاه بیت المقدس که صلاح الدین او را از اسارت آزاد کرده بود، از او (بردولیون) کمک طلبید، از راه دریا بطرف عکا آمد.

در مقاومت عکا بعد از محاصره همه جانبه دشمن، چه گذشت؟

بدون شک صلیبیان با رسیدن بردولیون پادشاه انگلیس، نیرویشان افزایش یافت، و با وجود تلاشهای فراوانی که صلاح الدین و مردانش برای نجات مسلمانان عکا و باز گرداندن محاصره، انجام داده بودند، این تلاشهای بی فایده بود. در آخر محاصره شدگان چون متوجه شدند که مقاومت و باز شدن محاصره از آنان محال است، مجبور شدند خود را تسلیم کنند. در ظهر روز جمعه هفدهم جمادی الثانی سال ۵۸۷ هـ ۱۱۹۱ م هنگامی که صلاح الدین مشاوران خود را برای مشورت در مورد تصمیم محصور شدگان عکا به صلح و تسلیم شدن، جمع کرده بود، پرچمهای صلیبی به نشانه اشغال و تسلیم عکا بر دیوارهای آن شهر بالا رفت و در نتیجه مسلمانان ترسیده، پراکنده شدند، و صلیبیان از خوشحالی فریاد کشیدند. بعد از تسلیم شدن عکا اعمال وحشیگرانه صلیبیان به حالت اول باز گشت، آنان اهالی مسلمان آنرا مجازات کرده، تعداد زیادی از آنان را قربانی و به شهادت رساندند، گویا آنان به برخورد و رفتار نیکی که صلاح الدین با آنان داشت، توجه نداشتند و بر عهد و پیمانی که بسته بودند، محافظت نکردند. استانیلی می گوید: در ۲۳ رجب سال ۵۸۷ هـ ۱۶ اگوست (اوت) سال ۱۱۹۱ م پادشاه انگلیس «ریچارد بردولیون» ۲۷۰۰ مسلمان را در مقابل تجمع مسلمانان و اروپائیان بقتل رساند، بدون اینکه قلبش از شدت ناخوشایندی این کشتار عظیم نرم شود، خونها مثل دریا جاری گشته و اجساد در آن شناور شدند.

و شما خواننده محترم اگر می خواهی بر این منظره کریه و ناخوشایند واقف شوی، گفته استانیلی را در مورد چیره شدن صلیبیان بر عکا را بخوان که

می گوید: اروپائیان جز به افراد ثروتمندی که به ثروت آنان طمع داشتند، به هیچ کس رحم نکردند، و عکا که دارای شصت هزار مسلمان بود، بدون بهاء از دست نرفت.

اروپائیان بعد از تسلط بر عکا طبق عادتشان در خوشیها و لذات فرو رفتند، «میشود» می گوید: اروپائیان پیروز شده مدت زیادی را در عکا در استراحت و لذت بردن سپری کردند، که از زمانیکه به سوریه آمده بودند، سابقه نداشت. خوشیهای امنیت، فراوانی مواد غذایی و زنانه که از جزیره های مجاور و نزدیک آمده بودند، همگی سبب شدند تا هدف مهمی را که برای آن آمده بودند، فراموش کنند.

بعد از پیروزی اروپا در عکا و بعد از اینکه تمام اروپا و تمام جهان لاتین در آسیا اقامت کرده بودند، انتظار درگیریهای با نیروهای سلطان صلاح الدین می رفت، و بعد از همدیگر این موارد انتظار می رفت که اروپا با لشکر بزرگ و نیروی هولناکش در جنگ با صلاح الدین به موفقیت‌های مهمی دست پیدا کرده، با شکست دادن مسلمانان به حد والایی برسند، و تمام شهرهایی را که از دست داده بودند، باز گردانند، اما آنان بعد از جنگی که دو سال ادامه داشت، تنها بر یک شهر تسلط پیدا کردند، و لشکر صلاح الدین با همان قوت و عزت خود باقی ماند و تنها عده کمی را از دست داد.

از جمله مواردی که به بازماندن سپاه صلیبی از فتح و پیروزی کمک کرد، اختلاف تندي بود که میان پادشاه فرانسه و پادشاه انگلیس هنگامی که در صقلیه بودند، به وجود آمد، و همچنین این اختلاف میان پادشاه بیت المقدس (الطریه) و مرکیر^۱ «کونراد مونت» حاکم شهر صور، شدیدتر بود. بطوریکه پادشاه فرانسه به مرکیر حاکم صور که به تاج و تخت کشور بیت المقدس، چشم دوخته بود، متمایل بود آنگاه که پیروزی صلیبیان در عکا تحقق یافت، اختلافات هم با بستن قراردادی به پایان رسید که در آن مقرر شد. پادشاه بیت المقدس تا زمانی که زنده است حامل تاج و تختش باشد و بعد از مرگش به مرکیر «کونراد» برسد. پادشاه انگلیس عزت دروغین و تکبر او را به گناه واداشته، تصور کرد که اگر بجنگد، می تواند شهرهایی را که صلاح الدین فتح کرده بود، باز پس گیرد. معارک و جنگ‌های سخت بسیاری میان او و صلاح الدین در گرفت که پیروزی یکبار برای صلاح الدین و بار دیگر برای بردولئون به ثبت می رسید. یکی از جنگ‌های بزرگی که در آن صلیبیان به پیروزی رسیدند، جنگ «أرسو» بود که در آن صلیبیان بر نیروهای اسلامی غلبه کردند، و آنرا به حساب انتقام جنگ حطین گذاشتند.

جنگ با چه وضعی تمام شد؟

^۱ یکی از القاب اشرافی اروپائیان (مترجم)

جنگ میان صلاح الدین و صلیبیان ادامه داشت، بارها تلاش کردند که خود را به بیت المقدس نزدیک کنند، بطوریکه یکبار به دو فرسخی آن رسیدند. بردولئون از ترس اینکه محاصره سبب نابودی او شود، توان محاصره کردن بیت المقدس را نداشت، زیرا محافظان بیت المقدس در این جنگ صلیبی همانند محافظان آن در جنگ صلیبی اول نبودند، و پیروزیهای هم میان صلیبیان و صلاح الدین نوبتی بود. صلیبیان نمی توانستند در شهرهای شامی فرو روند و بیت المقدس را نجات دهند، و برای صلاح الدین هم فرصتی پیش نیامد تا آنان را از ساحل دور کرده، به دریا بیاندازد و بر آنان پیروز شود، بنا براین دعوت به صلح و آشتی از هر دو طرف خواهان پیدا کرد.

در آخر، هر دو طرف به صلح و آشتی رغبت پیدا کردند، که در شعبان سال ۵۸۸ هـ / ۱۱۹۲ م در الرمله صلح پایان یافت و مهمترین مفاد آن عبارت بودند از:

۱. صلیبیان در نوار ساحلی که از صور تا حیفا کشیده شده، مستقر شوند.

۲. اجازه دادن به مسیحیان برای زیارت بیت المقدس بدون پرداخت جزیه.

۳. میان طرفین به مدت سه سال و هشت ماه صلح برقرار باشد. نوار ساحلی که اروپا در آن مستقر شد در واقع امتداد کشور بیت المقدس سابق بود و شهر عکا پایتخت کشور بیت المقدس جدید گشت. کمی بعد از صلح بردولئون پس از آنکه شهرت عظیمی به دست آورد و تبدیل به درخشانترین شخصیت در جنگ صلیبی سوم شد، سواحل شامی را به قصد کشورش ترک کرد.

بدین شکل جنگ سوم صلیبی بعد از جنگی که پنج سال ادامه داشت به پایان رسید و در آن بسیاری جان خود را از دست دادند. شهرهای زیادی ویران گشتند، آلمان امپراطور خود را که از بزرگترین طغیانگران این جنگ بود، از دست داد، فرانسه و انگلیس جوانان برگزیده و فرماندهان زیادی را از دست دادند.

تمام اینها در صورتی بود که اروپا فقط عکا را بدست آورد، پس نتیجه این جنگ در هیچ حالی آنگونه که اروپا قصد آنرا کرده بود، و در راه آن از دست داده بود، برابر نبود.

این جنگ در حالی درگرفت که مسلمین قبل از صلاح الدین به اندازه یک وجب خاک فلسطین را در اختیار نداشتند، اما بعد از جنگ حطین و صلح الرمله، تمام فلسطین به جز قسمت کمی از صور تا عکا، مسلمان گشت، بدین ترتیب صلاح الدین قدرتی پیدا کرد که در مقابل هیچ قدرت دیگری تکان نمی خورد. امرای تمام مناطق مطیع و خاضع وی شدند. اروپا را از کشور طرد کرد، بیت

المقدس را پس گرفت، به اسلام بزرگواری و پادشاهی عظیمش را برگرداند و کشور بزرگی را که شامل شمال عراق (کردستان) شام، مصر، فلسطین و برقه می شد، در مدت زمان کوتاهی که به نسبت عمر تاریخ، کم می باشد، تشکیل داد.

فصل هشتم

پایان کار صلاح الدین

۱- شواهد تاریخی دلالت دارند بر اینکه صلاح الدین به اختیار خود، اقدام به صلح با اروپائیان نکرد، بلکه شرایط بد موجود یعنی هنگامی که جسارت لشکر و تظاهر شان به مخالفت را دید ناچاراً مجبور به پذیرش صلح شد، و اگر آنگونه که صلاح الدین می خواست، کارهایش می رفت، جهاد برای بالا بردن کلمه الله ادامه می یافت تا کشور شام و خاک فلسطین از گروه اندک سرکشان و متجاوزان پاک شود، مهمترین مسئله که صلاح الدین از آن می ترسید این بود که صلیبیان در شهرهای شامی که متمرکز شده اند، فساد کنند و با اتحاد و اجتماعشان به جهان اسلام هجوم آورند، تا آنرا ویران کرده، بر آن تسلط پیدا کنند و در آن پراکندگی و تباهی راه بیندازند، چنانکه رسمشان بود.

قاضی ابن شداد در کتابش «النوادر السلطانية» بر این معنا تأکید می کند و در حالیکه قسم می خورد، می گوید: قسم به خداوند عظیم! او صلح را ترجیح نداده بود، او طی گفتگوهایش در زمینه صلح به من گفت: می ترسم که صلح کنم، و نمی دانم که چه کاری از من سر می زند که سبب تقویت دشمن شود، این شهرها بر ایشان باقی مانده؛ در نتیجه برای پس گیری بقیه شهرهایشان خارج می شوند، و ما تک تک این گروهها را می بینیم که هر کدام در قلعه خود نشسته است.

بهر حال صلح الرمله با خوشنودی تمام از جوانب مسلمانان و صلیبیان پذیرفته شد، آنهم بعد از اینکه همگی به این جنگهای طولانی نابود کننده ای که بر تر و خشک وارد می شد و آنرا تبدیل به خرابه و ویرانه می کرد، تمایل داشتند، جنگهایی که به یک نتیجه قطعی و آشکاری که طرفین را راضی کند، نرسید، بلکه مردم مشتاق به دوره ای از آرامش و استقرار بودند که در آن مستقیماً دست به فعالیت‌های عمرانی و پیشرفت تمدن بزنند. «المقریزی» در کتابش «السلوک» خوشنودی زیادی را که هنگام اعلان صلح، مسلمانان و صلیبیان را در بر گرفته، بر ایمان به تصویر می کشد: روز صلح همانند روز قیامت بود که در آن دو گروه بخاطر زیانهایی که از طولانی شدن جنگ دیده بودند، نسبت به صلح خوشحال و مسرور بودند.

در این میان، صلاح الدین اعلام کرد که: صلح انتظام یافته است، پس هر کس که می خواهد از کشور آنان به کشور ما بیاید، آزاد است؛ و هر کس که می خواهد از کشور ما به کشور آنان برود، می تواند این کار را بکند.

پس از این اعلان مسالمت آمیز از سوی صلاح الدین، فعالیت در مسیر تجارت و شکوفایی زندگی اقتصادی، بسیار خوب پیشرفت. گروهی از مسلمین در طلب تجارت و بدست آوری روزی به یافا رفتند، زندگی طبیعی به فلسطین باز

گشت، و مردم از نعمت امنیت و استقرار برخوردار شدند. صلاح الدین دو طرف دروازه را برای زائرین صلیبی بیت المقدس باز گذاشت.

مسیحیان بیشماري که برای هیچ عقلي قابل تصور نبود، جهت زیارت بدانجا آمدند، هنگامی که «ریچارد بردولین» نسبت به کثرت زائران مسیحی که از بیت المقدس زیارت می کردند، آگاهی یافت، ترسید که صلاح الدین به سبب آن خشمگین شود، به همین علت سفیری را به سوی سلطان فرستاده از او خواست که زائران را منع کند و پیشنهاد کرد که فقط با آوردن نشانه یا نامه ای از سوی او، به آنها اجازه زیارت دهد. اما صلاح الدین این پیشنهاد را رد کرد و به او جواب داد که: این زائرین از آن راه دور برای زیارت به این مکان شریف آمده اند، پس منع کردن آنها را جایز م شمار. حتی صلاح الدین در احترام به زائران مسیحی که به بیت المقدس می آمدند، مبالغه کرده، شروع کرد به غذا دادن، خوش و بش کردن و گفتگو کردن با آنان.

صلاح الدین با این آسانگیری شایسته و اخلاق پسندیده، درسهایی از جوانمردی، بخشش و مکارم اخلاق را به پادشاهان شرق و غرب داد... و این قبل از آن بود که «بردولین» سوار بر کشتی بسوی کشورش برگردد، خداوند رحمت کند صلاح الدین را و مقامش را در علین والا گرداند.

۲- بعد از پایان امضای صلح الرمله، صلاح الدین رهسپار بیت المقدس شد، تا اوضاع آنرا بررسی کرده، کارهای آنرا منظم کند و دستور بازگشائی مدارس، ایجاد بیمارستان و سازماندهی ادارات را بدهد. سپس شوق و رغبت خود را نسبت به ادای فریضه حج بیان داشت، اما امراء ترسیدند، از اینکه وقتی اروپا پی به این مطلب ببرد، دست به خیانت بزند، بنا براین اصرار کردند که از تصمیمش صرف نظر کند، در نتیجه او هم قبول کرد و پس از مدتی برای سرکشی قلعه ها و پناهگاهها و بازسازی جاهایی که نیاز به اصلاح داشتند، بطرف ساحل رفت. او از قدس به نابلس، بیسان، طبریه، سپس بیروت و به دنبال آن در روز ۲۶ شوال به دمشق رسید، مردم از آمدن او خوشحال شده برای استقبال وی مغازه ها را بستند، البته جای عجب نیست که آنان چنین کردند، چرا که سلطان به خاطر حفظ کشور، انتشار پرچم عدالت و خاموش کردن فتنه ها و انقلابها، حق بزرگی بر گردن آنان داشت.

صلاح الدین پس از رسیدن به دمشق، شروع به تنظیم امورات کشور، توزیع اموال میان مستحقان و فرستادن لشکریان به شهرهایشان کرد. او برای پهن کردن بال عدالت و باراندن امر خیر و برکتش، به شکایتهای مردم رسیدگی می کرد. در دمشق به وی خوش گذشت، و با برادرش عادل و فرزندان به ورزش شکار پرداخت، آنان در خاک دمشق و سرزمین آهوان تفریح می کردند، گویا پس از مدتها سختی، بیداری در شب و کوشش در روز، راحتی را یافته است. قاضی ابن شداد می گوید که: شادی و خرمی دمشق سبب شد که صلاح الدین تصمیم خود را برای رفتن به شهرهای مصری، فراموش کند. او حتی فرستاده ای را بسوی ابن

شداد در قدس فرستاد و از او خواهش کرد که به دمشق نزد وی بیاید. ابن شداد می گوید: پی او رفتم، او برخاست، چنان با من ملاقات کرد که قبلاً سابقه نداشت. مرا در آغوش گرفت و اشک از چشمانش سرازیر شد - خداوند رحمتش کند - .

همچنان در آن حال بود تا اینکه در روز ۱۴ صفر سال ۵۹۸ هـ برای ملاقات حاجیانی که از مکه باز می گشتند، از شهر خارج شد. این دیدار چنان هراسناک بود که سلطان از آن متأثر شده، به گریه افتاد. خیلی آرزو کرد که ای کاش با آنان می بود تا به این خبر عظیم دست می یافت! و چه اندازه دلش می خواست که فریضه حج را بجا آورد! اما باها بر خلاف میل کشتیها می وزیدند!

۳- صلاح الدین بلا فاصله پس از بازگشت از استقبال حاجیان، دچار بیماری صفاوی شد، بیماری بشدت افزایش یافت، تا آنکه حالش وخیم شد که پزشکان از علاج آن مأیوس شدند. خبر بیماری صلاح الدین به سرعت در دمشق انتشار یافت، که باعث اضطراب و ترس مردم شد، «آنچنان غم و اندوهی وجود شان را فرا گرفته بود، که تا آن وقت سابقه نداشت».

مردم زیادی چه آنان که می خواستند حقیقت را دریابند و مطمئن شوند و چه آنان که برای شفای وی دعا می کردند، دور قلعه دمشق جمع شدند، که بغیر از قاضی ابن شداد و قاضی الفاضل به هیچ کس اجازه ورود داده نشد و آندو در طول روزهای بیماری همراه وی بودند.

در روز ششم بیماریش، قاضی ابن شداد کنار او نشسته بود، آب جوشانده شده ای را برای او آوردند تا پس از دوا بنوشد، اما صلاح الدین از شدت گرمی آب شکایت کرد، هنگامی که آب دیگری برای وی آوردند از شدت سردی شکایت کرد، و بدون اینکه عصبانی شود یا فریاد بکشد، گفت: سبحان الله، برای کسی ممکن نیست که آب را خنک کند.

ابن شداد می گوید: من و قاضی الفاضل در حالیکه بشدت گریه می کردیم از کنار او رفتیم، قاضی الفاضل به من گفت: این اخلاق را ببین که مسلمانان بخاطر جدایی او سر پا ایستاده اند! به خدا قسم! اگر کسی دیگری دچار این بیماری شده بود، با ملاقه به سر هر کس که پیش او می آمد، می زد.

قاضی ابن شداد می گوید: در روز دهم از بیماریش، دوباره ادرار کرد که از آن آسایشی بدست آورد و مقداری سبک شد. سپس مقداری که نیاز بود از آب جو نوشید، و مردم [چون فکر می کردند که حالش بهتر شده] بسیار شاد گشتند، در آن روز با خبر شدیم که عرق در ساق پاهایش اثر کرده و بخاطر آن خداوند بلند مرتبه را شکر کردیم.. پس از آن به ما گفتند که عرق تمام بدنش را گرفته است. پس از دلخوشیمان دست کشیدیم، و در صبح روز یازدهم از بیماریش که برابر بود با بیست و ششم صفر، بر در منزلش حاضر شدیم و از احوال او سؤال کردیم، به ما گفتند که عرق چندان زیاد بوده که از تشک رد شده، در حصیر نفوذ کرده و زمین را خیس کرده است.. و پزشکان از این نیرو حیران و متعجب شده اند.

وقتی که سلطان افضل (نورالدین علی) بزرگترین پسر صلاح الدین بیماری پدرش را دید، و متوجه شد که این حالتی که پدرش از آن رنج می برد، همان سختی های مرگ است، برای پدرش آرزوی بهبودی کرد و از مردم خواست سوگند یاد کنند که حکومت برای پدرش تا هنگامی که زنده است باشد، و بعد از وفات پدرش برای او (نورالدین علی) باشد.

سوگند نامه ای که به آن سوگند خورده می شد - دارای همانگونه که قاضی ابن شداد در کتاب النوادر السلطانیة ذکر می کند - دارای چنین مضمونی بود: «من در این هنگام نیت خود را برای سلطان ناصر (صلاح الدین) تا هنگامی که زنده است پاک و خالص می کنم، و من پیوسته در حمایت و دفاع از دولت او با جان، مال، شمشیر و مردانم، تلاش می کنم، در حالیکه مطیع او هستم و به هنگام بیماریش استوار خواهم بود، سپس بعد از آن حکومت به پسر بزرگتر و وارثش، نورالدین علی می رسد، و به خدا قسم من از او اطاعت می کنم و با جان، مال شمشیر و مردانم، از دولت و کشور او دفاع می کنم، مطیع امر و نهی او هستم و ظاهر و باطنم در این باره مساویست، و خداوند بر آنچه می گویم وکیل است».

۴- در شب چهارشنبه، بیست و هفتم صفر ۵۸۹ هـ که دوازدهمین شب بیماری صلاح الدین بود، حالش وخیم گشت، و دچار یک حالت بیهوش طولانی شد که انسان بندرت از آن جان سالم بدر می برد، بنا بر این یکی از قاریان را احضار کردند که تا بر او قرآن بخواند، هنگامی که قاری به آیه «لا اله الا هو علیه توکلت» رسید، صلاح الدین تبسمی کرده، لا اله الا الله گفت و روح خود را به پروردگارش تسلیم کرد، و این واقعه بعد از نماز صبح روز بیست و هفتم صفر سال پانصد و هشتاد و نه، بود.

۵- خبر مرگ صلاح الدین همانند صاعقه ای برای یک صدمه کمزشکن و یک مصیبت بزرگ، بر مسلمین فرود آمد، مجال را به قاضی ابن شداد - که شاهد عینی بود - بدهیم، تا حال مردم و گرفتاری شدیدشان را برای ما توصیف کند، او می گوید: و آن روزی بود که اسلام و مسلمانان بعد از، از دست دادن خلفای راشدین، مصیبتی همانند آنرا ندیده بودند، چنان غم و اندهی قلعه شهر و جهان را فرا گرفته بود که فقط خدا می دانست، بخدا قسم از بعضی از مردمی می شنیدم که می خواستند جانشان را فدای او کنند. و این گفته را در غیر آن روز مگر با نوعی از مجاز، نشنیده بودم، من از طرف خودم و غیر خودم فهمیدم که اگر او می توانست فدا شدن مردم را قبول کند، حتماً مردم جان خود را به او می بخشیدند.. فرزندان او بیرون می رفتند و مردم را به فریاد می طلبیدند، به خاطر هولناکی آن منظره نزدیک بود جانها از تن بیرون رود، و آن وضع تا بعد از نماز ظهر بر همان منوال بود.. بخاک سپردن او - قدس الله روحه و نور ضریحه - نزدیک نماز عصر بود، در میان روز پسرش سلطان الظافر آمد و مردم را تسلائی خاطر داده، قلبهایشان را تسکین داد. هر قلبی اندوهگین بود و هر چشمی گریان، بعد از آن مردم با بدترین حال به خانه هایشان باز گشتند.

۶- نزدیک به نماز عصر، او را در تابوتی که با پارچه هایی که قاضي الفاضل آورده بود، پوشانده شده بود، بیرون آوردند. هنگامی که مردم تابوت را مشاهده کردند، اشکها سرزیر شد و داد و فریادها بالا گرفت، بگونه ای که هر شنونده ای خیال می کرد که تمام دنیا یکصدا فریاد می کشد.

او رحمه الله در قلعهء دمشق یعنی همانجایی که فوت کرد، دفن شد. و سه سال بعد از مرگش، پسرش (سلطان فاضل) قبری را نزدیک مسجد جامع اموی، در خانهء مرد صالحی، که آنرا از او خریده بود، آماده کرد، و در روز عاشورا در یک تجمع بزرگ، استخوانهایش را به آنجا انتقال داد، و سه روز تمام برای تعزیه در مسجد جامع اموی نشست. صلاح الدین فوت کرد، و امت اسلامی در روز وفاتش مردی را از دست دادند که در تاریخ، نام و در قلبها جا و در جانها احترامی داشت، بسیار بعید است که مادران فرزندان هم چون صلاح الدین، فاضل، جان فدا، مخلص و جهادگر، به دنیا بیاورند، خداوند مقامش را گرامی، آرامگاهش را نورانی و جایگاهش را در اعلی علیین والا گرداند.

۷- عمر صلاح الدین - رحمه الله - بعد از اینکه روحش بسوی پروردگارش به پرواز درآمد، پنجاه و هفت سال بود. او هنگام مرگ در صندوقش بغیر از چهل و هفت درهم ناصری و یک دینار، هیچ طلا و نقره ای را از خود بجا نگذاشت. او نه زمینی، نه باغی، نه بستانی، نه مزرعه ای و نه هیچ نوع ملکی را بجا گذاشت.

۸- بعد از مرگش، شاعران اشعار نفیسی را در مرثیهء او سرودند، و در آن ویژگیهای پسندیده اش را که او را حبيب قلبها، محترم پیش انسانها، الگو برای نسلها و رازی برای دفاع از مقدسات اسلام و پس گیری وطن غصب شده کرده بود، برشمردند. عماد اصفهانی از جملهء شاعرانی است که قصیدهء زیبایی را در مرثیهء او سروده، که در آن آمده است:

شمس الهدی و الملك عمّ شتاته **** والدهر ساء، و اقلعت حسناته
 این الذي كان له طاعاتنا **** مذبولة، و لربّيه طاعاته
 بالله، این الناصر الملك الذي **** لله خالصه صفت نیاتاه
 این الذي مازال سلطانا لنا **** یرجي نداء، و تنقي سطواته
 این الذي شرف الزمان بفضله **** و سمت علي الفضلاء تشریفاته
 این الذي عنت الفرنج لبأسه **** ذلًا، و مسستها أدركت ثاراته
 لذّ المتاعب في الجهاد، و لم تكن **** مذ عاش قط لذاته لذائمه
 لا تحبسوه ممات شخص واحد **** فمات كل العالمين مماته
 في نصره الإسلام يسهر دائماً **** لتطول في روض الجنان سناته..

آن پادشاه شمع هدایتی بود که پراکندگی های جهان را یکپارچه ساخت،
 زمانه بدی کرد و نیکی های آن زوده شد. کجاست آن پادشاه یاری گری که نیت
 های خود را برای خداوند صاف و خالص کرده بود. کجا است آن کسی که همچنان
 سلطان ما است، جود و بخشش او را می خواهیم و از خشم او پرهیز می کنیم. کجا
 است آن کسی که زمانه به فضل او فضیلت یافت و خصائل او سر آمد همهء فضلاء
 بود. کجا است آن کسی که فرنگ بخاطر دلیری او خوار شد و دلاوری و انتقام او
 را درک کرد. از سختی های جنگ لذت برد و تا زنده بود هیچ وقت لذتها را برای
 خودش نخواست. فکر نکنید که مرگ او تنها مرگ یک نفر است، بلکه مرگ او
 مرگ تمام جهانیان است. بخاطر یاری دین اسلام همیشه بیدار بود تا در بهشت مقام
 و منزلت او بالا رود.

فصل نهم

علل و رمز پیروزی بر صلیبان

قبلاً بیان داشتیم که بزرگترین پیروزی که صلاح الدین در جنگ‌هایش با صلیبیان بدست آورد، همان جنگ سرنوشت ساز حطین بود، نتیجه این پیروزی جاودان، آزاد سازی بیت المقدس از چنگال صلیبیان کینه توز، بعد از اینکه نزدیک به صد سال در آن فساد کردند، تاریخ شکست زشتشان را پس از آنکه هزاران کشته، اسیر و مجروح بر جای گذاشتند، ثبت کرد.

اگر هر پیروزی علل و مقدماتی دارد، پس باید مهمترین علل و مقدماتی را که پیروزی جاودانه‌ای را در جنگ حطین برای صلاح الدین فراهم ساخت، جستجو کنیم.

نباید از نظر دور داشت که علی که موفقیت را برای صلاح الدین مهیا کرد و مقدماتی که پیروزی را برای امت اسلامی تحقق بخشید، جزو ابداعات و ابتکارات صلاح الدین نبود، بلکه او تنها از مسیری که پیامبر صلی الله علیه وسلم در بدر، احزاب، و فتح مکه طی کرده بود، و راهی که اصحاب بزرگوار در جنگ‌های قادسیه و یرموک و... رفته بودند، پیروی کرد. پس روشن است که صلاح الدین پیروز می‌شود، و طبیعی است که خداوند او را بر دشمنانش غالب گرداند، چرا که او شیوه‌ای را برگزید و راهی را طی کرد که پیامبر صلی الله علیه وسلم و اصحابش آنرا طی کرده بودند. خداوند عظیم راست گفته است که:

{وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ} {۴۰} {الَّذِينَ إِذْ قَالَ لَهُمُ ابْنُ مَرْثَدَةَ خَلِّوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِكُمْ فَسَبُّوا رَسُولَ اللَّهِ فَكَرِهْتُمُوهُمْ وَاتَّخَذُوا أَسْرَارًا لَّيْسُوا بِمُعْتَابِرِينَ} {۴۱} {الحج: ۴۰ - ۴۱}

و بطور مسلم خدا یاری می‌دهد کسانی را که (با دفاع از دین)، او را یاری دهند، خداوند نیرومند و چیره است. (آنان) کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و سر انجام همه کارها به خدا بر می‌گردد.

امت اسلامی - در هر زمان و مکانی - هرگاه هدایت و سیره این آیه کریمه را در پیش بگیرند، برای تهیه اسباب پیروزی تلاش کنند، در تحقق آن خالصانه سعی کنند و برای اجرای آن با جدیت بیدار باشند، در اینصورت خداوند جلیل الحکمة، عزت و پیروزی که گم کرده باشند، و بزرگواران و سروری را که آرزو کنند، برای آنان محقق خواهد ساخت، زیرا که خداوند در کتاب گرانمایه اش می‌فرماید:

{وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا} {النور: ۵۵}

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، وعده می دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است. همچنین آئین ایشان را که برای آنان می پسندیدند، حتماً (در زمین) پا بر جا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می سازد، مرا می پرستند و چیزی را شریک من قرار نمی دهند.

ولي علل و رمز پیروزي به علل زیر برمي گردد:

۱. تقوای خدا و مواظبت از گناه

تقوای خداوند، ترس از او، حسن ظن به او، پناه بردن به او، دوری از محرمات و اجرای اوامر خداوند... اولین مقدمات پیروزی و نشانه های مژده دهنده آن است، چرا که این معنی روحی و نیروی معنوی هرگاه در لشکر جنگنده اسلام ریشه دار باشد، از این لشکر نیروی هولناکی می سازد که خواری و ضعف را نمی شناسد، و کوه استواری را می سازد که بادهای کند آنرا به لرزه در نمی آورد و شیبخونها نمی توانند از آن انتقام بگیرند، خداوند سبحان هرگز این لشکر مؤمن را که به او اطمینان و اعتماد دارند، احکام او را اجرا می کنند، هرگاه در تنگنا قرار گیرند با دشمن بر ضد شان تجمع و توطئه کند، تنها نمی گذارد. اگر امت مجاهد اسلامی از نظر امکانات مادی و عوامل زمینی در مضیقه باشد، خداوند با نیروی آسمانی به آن کمک خواهد کرد، ترس را در قلب دشمنانش می اندازد و از راهی که فکر نمی کند، او را یاری خواهد کرد، چرا که او در کتاب محکمش می فرماید:

{إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّثُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَالِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ} {۱۲} ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ} {الانفال: ۱۲ - ۱۳}

زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم، پس مؤمنان را تقویت و ثابت قدم بدارید، (و من هم) به دلهای کافران خوف و هراس خواهم انداخت. (به مؤمنان الهام کنید:) سرهای آنان را بزنیید و دستهایشان را برید. این بدان خاطر است که کافران با خدا و پیغمبرش به ستیز برخاستند، و هر بار خدا و پیغمبرش بستیزد، در آن صورت خداوند دارای عقاب شدید است.

{وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ} {الانفال: ۱۰}

خداوند این (امداد) را تنها برای مژده دادن به شما و آرامش پیدا کردن دل شما کرد، وگر نه پیروزی جز از سوی خدا نیست، بیگمان خداوند توانا (و کارهایش) از روی حکمت است.

اگر مثال در مورد صلاح الدین بر گناهان و ممانعت از فواحش و منکرات بیاوریم، می توانیم به موضعگیری برجسته و بی باطل کردن انواع مظاهر نیرنگ و بیشرمی، در روزهایی که وزارت را در مصر به دست داشت، اشاره کنیم. در مورد تقوا، سلوک عبادی و خوفش از خداوند عزوجل، در واقع دوست و رفیقش قاضی بهاء الدین موارد بسیاری از تقوا، خوف و عبادت وی را که در سفر و حضر از او دیده بود، بر ایمان بازگو می کند. قاضی می گوید: او – رحمه الله – قلبی خاشع و چشمانی بسیار گریان داشت، هرگاه به قرآن گوش فرا می داد، قلبش خاضع می گشت و چشمانش می گریست. او رحمه الله شعائر دینی را بسیار بزرگ پنداشت، او از فلاسفه، معطله^۱ و هرکس که با دین ستیز می کرد، متنفر بود، و هر وقت می شنید یک نفر ملحد ستیزه گو در کشورش وجود دارد، دستور قتل او را صادر می کرد.

او یاری گر توحید بود، بدعتگزاران را ریشه کن می ساخت، هر نمازی را در وقت خود می خواند و آنرا به تأخیر نمی انداخت، او امامی داشت که همیشه با او بود و نمازهای پنجگانه را به او اقتدا میکرد، اگر این امام حضور نداشت، با هر عالمی که در محضر وی بود و از گناهان اجتناب می کرد، نماز می خواند، بر خواندن نماز سنت (مستحب) مواظبت می کرد، و هرگاه در شب بیدار می شد چند رکعت نماز می خواند وگر نه آنها را قبل از نماز صبح می خواند.

ابو شامه نویسنده کتاب "الروضتین فی اخبار الدولتین" می گوید که او را در همان بیماری که با آن فوت کرد دید که به حالت ایستاده نماز می خواند. او بجز در سه روز آخر بیماریش که در اغما به سر می برد، هیچگاه نماز را ترک نکرد، هرگاه سوار بر اسب بود، وقت نماز فرا می رسید، فرود می آمد و نمازش را می خواند. او اولاد و کسانی را که به عنوان حاکم تعیین می کرد به تقوای خداوند، فرمانبرداری از اوامر الهی، حفظ حقوق مردم و دوری از ظلم، سفارش می کرد. «استانلی لین بول» از مؤرخین اسلامی نقل می کند که یک روز صلاح الدین به پسرش «ظاهر» گفت: تو را به تقوای خداوند سفارش می کنم، که آن رأس هر خیری است. تو را بر آنچه که خداوند دستور انجامش را داده، امر می کنم، که همین سبب نجات توست، تو را از خونریزی، وارد شدن به آن یا دستور دادن به آن بر حذر می دارم. چرا که (فتنه) خونریزی فروکش نمی کند، تو را به حفظ و بدست آوردن دل رعیت و توجه به اوضاعشان، سفارش می کنم، تو امین من و امین خداوند بر آنان هستی.

^۱ منظور از فلاسفه کسانی است که تنها عقل را قبول دارند و به شرع بها نمی دهند و معطله هم کسانیند که عقل را تعطیل می کنند و در درک مسائل شرعی آنرا عاجز می دانند. (مترجم)

پس رهبري که چنين احوال و رئيسي که چنين صفاتي داشته باشد!... آيا هيچ عقلي قبول دارد که خداوند او را تنها بگذارد، يا در تنگناها و بدترين شرايط، او را خوار کند؟

قاضي ابن شداد مي گويد: هرگاه صلاح الدين مي شنيد که دشمنان مسلمانان را محاصره کرده اند، بر زمين افتاده، براي خدا سجده مي برد، و اين دعا را مي خواند (پروردگارا! امکانات زمينيم براي ياري و پيروي دين تو تمام شده است و جز تكيه و اعتماد به تو، و چنگ زدن به ريسمان تو، و اعتماد به فضل تو، نيرويي براي نمانده است، تو براي من کافي و بهترين وکيل هستي...) باز مي گويد: او را در حال سجده ديدم، که اشکهايش قطره قطره بر روي موهاي سپيدش و سپس روي سجاده اش مي ريخت، نمي شنيدم چه مي گفت، اما آنروز هنوز پايان نيافته بود، که خبر پيروي بر دشمن رسيد... او هميشه جنگهايش را در روز جمعه مخصوصاً هنگام نماز جمعه، بخاطر تبرک به دعاي خطيبان بر منبرها، که چه بسا به اجابت نزديکتر است، آغاز مي نمود.

اين شيوه اي را که صلاح الدين برگزيده، قبل از او شيوه خلفاي راشدين بود، که لشکرشان به تقوي خداوند، و مواظبت بر معاصي، و امت را به عمل به احکام اسلامي، سفارشي مي کردند. عمر بن خطاب خليفه راشد رضي الله عنه هنگامی که سعد بن ابی وقاص را براي فتح فارس فرستاده بود، نامه اي را با اين متن براي او نوشت:

أما بعد: فإني أمرک و من معک بتقوي الله علي کلّ حال، فإن تقوي الله أفضل العدة علي العدو، و أقوى المکیدة في الحرب، و أمرک و من معک أن تكونوا أشدّ احتراساً من المعاصي منک من عدوكم فإن ذنوب الجيش أخوف عليهم من عدوهم، و انما ينصر المسلمون بمعصية عدوهم لله، و لولا ذلك لم تكن لها بهم قوة، لأن عددنا ليس كعددهم، و عدتنا ليست كعدتهم، فإن إستوينا في المعصية كان لهم علينا الفضل في القوة، و إن لا تنصر عليهم بفضلنا لم نغلبهم بقوتنا، فاعملوا أن عليكم في سيركم حفظة من الله يعملون ما تفعلون فاستحيوا منهم... فلا تقولوا إنّ عدونا شرّ منّا فلن يسلط علينا إن أسأنا، فربّ قوم سلط عليهم من هو شرّ منهم كما سلط علي بني اسرائيل - لما عملوا بالمعاصي - كفار مجوس.

و سلوا الله العون علي أنفسكم كما تسألونه النصر علي عدوكم و أسأل الله ذلك لنا و لكم.

اما بعد: من و تو و همراهانت را به تقوای خداوند در هر حالي، امر مي کنم، زيرا بهترين امکانات در برابر دشمن و قوي ترين تاکتيک در جنگ، همان تقوای خداوند است، و به تو و همراهانت دستور مي دهم که به شدت بر گناهانتان مواظبت کنيد تا بر دشمن؛ چرا که گناه لشکر ترسناکتر از دشمن است، مسلمانان فقط با گناه دشمنشان در برابر خدا پيروز مي شوند، در غير اينصورت، مسلمانان نيرويي بر آنان ندارند، زيرا امکانات ما همانند امکانات آنان نيست، تعداد ما هم

کمتر از تعداد آنان است، اگر در گناه و معصیت هم برابر باشیم، در آن صورت آنان با نیرویشان بر ما برتری خواهند داشت. اگر با فضل (ایمان و تقوا) بر آنان پیروز شویم، با نیرویمان نمی توانیم بر آنان غلبه کنیم.

بدانید که (فرشتگانی) از سوی خداوند مواظب رفتار تان هستند، هر چه را انجام دهید می دانند، پس از آنان شرم کنید... نگوئید که دشمن خیلی از ما بدتر است و اگر بدی هم بکنیم، بر ما غلبه نمی کنند، چه بسا اقوامی که اقوام بدتر، بر آنان تسلط پیدا کرده اند، همانگونه که کفار مجوسی (زرتشتی) بر بنی اسرائیل - بخاطر گناهایی که مرتکب شده بودند - غلبه کردند.

و همانگونه که از خداوند پیروزی بر دشمن را می خواهید، پیروزی بر نفس خود را هم بخواهید، و من این را هم برای خود و هم برای شما از خداوند مسألت دارم.

از تمام این مطالب در می یابیم که امت اسلامی در هر زمان و مکانی فقط با تقوای خداوند، اطمینان به او، پناه بردن به لطف او، عمل به آئین و اطاعت از اوامر و دوری از نواهی او، بر دشمن پیروز می گردد. این همان راه پیروزیست، این همان راه، جاودانگیست و این همان راه واقعی زندگیست.

۲. آمادگی کامل و توجه فراوان به مسئله آزاد سازی

مؤرخان اتفاق نظر دارند که توجه صلاح الدین به مسئله آزاد سازی قدس بسیار فراوان بود تا جاییکه وقت، آسایش، استقرار و هر چه را که نفس بشری می خواهد از او گرفته بود. دوستش قاضی بهاء الدین در وصف حال صلاح الدین به هنگام جمع آوری مردم، بر انگیزتن همتشان برای جنگ در راه خدا و مقاومت سرسختانه اش در مقابل صلیبیان، می گوید: مسئله قدس نزد او رحمه الله آنقدر عظیم بود که کوهها توان حمل آنرا نداشتند. و می گوید: او مثل مادر فرزند از دست داده بود، خود با اسبش در طلب کمک مردم بود، و آنان را برای جهاد تحریک می کرد، فریاد می کشید: به فریاد اسلام برسید! در آن حال چشمانش از اشک برق می زد، هرگاه به عکا، و بلایی که به آن رسیده و مصیبت بزرگی که بر سر ساکنین آن آمده بود، نگاه می کرد، در پیشروی و تحریک مردم به جنگ حریص تر می شد، البته در آن روز غذایی نخورد، تنها دواهایی که پزشکان تجویز کرده بودند، می نوشید.

قاضی می گوید: سلطان خود شخصاً این امورات را پیوسته انجام می داده، برای تحقق آن تلاش می کرد، او بخاطر شدت حرص و همت فراوانش همچو مادری بود که کودکش را از دست داده بود، یکی از پزشکانش به من گفت که او از روز جمعه تا روز شنبه بخاطر توجه فراوانش به قدس، جز مقدار خیلی کمی، اصلاً غذا نخورد.

سخن از جهاد همیشه او را مشغول کرده و بر دل و اعضایش چنان چیره شده بود، که تنها از جهاد حرف می زد، فقط به لوازم و امکانات جنگی و مردان جنگجویش توجه داشت و فقط به کسی که او را بر جهاد برمی انگیزت تمایل داشت.

بخاطر جهاد و اعلاي کلمهء الله زن و فرزندانش را ترک کرد، و مدت زمان طولاني بخاطر رهايي سرزمين مقدس از چنگال صليبيان کينه توز و پاکسازي آن از دست آن وحشيان، دور از آنان در جهاد بسر برد. توجه و اهتمام او رحمه الله به آمادگي جنگي و تهيهء لوازم مادي کمتر از توجه او به آمادگي روي و معنوي نبود، بعنوان نمونه او ديواني را در سپاه ايجاد کرد، که صاحب اين ديوان ويژگيهاي زيادي داشت، مثلاً در اثناي جنگ از صفي به صف ديگر مي رفت تا از سلامتي سپاه، صلاحيت اسلحه ها و تعداد سربازان، آرايش لباسهايشان و اينکه حالشان رضاييت بخش است، اطمينان حاصل کند.

او همچنين به صنعت اسلحه سازي، کشتي سازي، ساختن مواد منفجره، ترکيب مين ها با منجنيقها و ادوات جنگي ديگر نيز اهتمام ويژه اي داشت.

صلاح الدين به ساختن ناوگان توجه کرده، ديوان مخصوصي را براي آن ايجاد کرد، که به بکارگيري و ادارهء شئون ناو مي پرداخت و به رئيس ناوگان، «امير البحر» يا «امير الماء» گفته مي شد.^۱

پس از اين توجه زياد و آمادگي کامل، با ايماني راسخ و عزمي صادق بر دشمن مي تاخت، در نتيجه دشمن مطرود و گريزان مي شد به طوري که قدرت غلبه بر هيچ چيزي را نداشت.

اين همان طرد و راندن دشمن و رسيدن به ساحل پيروزي و بزرگواريست.

۳. وحدت سياسي کشور تحت یک فرمانروایی واحد

قبلاً گفتيم که صلاح الدين رحمه الله هنگامي که در مصر بر کرسی وزارت نشست، و آخرين خليفهء فاطمي به سال ۵۶۷ هـ فوت کرد، صلاح الدين رحمه الله سلطان مصر گشت، سپس دائرهء کشورش را گسترش داده، با شهر «النوبه» (جنوب مصر) جنگيد، کشورهاي يمن و حجاز را اشغال کرد، کل دريائي سرخ تحت حکومت و فرمانروايي او واقع شد. همچنين گفتيم هنگامي که اجل به سراغ نورالدين حاکم شهرهاي، شام آمد، صلاح الدين رحمه الله سعي کرد مملکت او را بعد از آنکه دچار انقسام و اضطراب شده بوده به کشور خود اضافه کند، بنا بر اين مالک دمشق، حلب و بقيهء شهرهاي شام شد... و براي صلاح الدين رحمه الله یک وحدت اسلامي به وجود آمد که شامل شمال عراق، کردستان، شام، يمن، مصر و برقه و غيره مي شد.

^۱ از کتاب «صلاح الدين» مؤلف داکتر جمال الدين رمادي ص ۵۷

بی شک پایداری این وحدت و تثبیت ستونهای آن، بزرگترین تأثیر را در آزادسازی سرزمین مقدس بعد از آنکه صلیبیان نزدیک به صد سال در آن حکومت کردند، داشت. هرگاه کشوری از لحاظ اسلامی بودن، متحد باشد و از نظر سیاسی دارای ارتباط باشد، و بالآخره هنگامی که فرمانروایی آنرا مردی مؤمن، قهرمانی کارکشته، فرمانده ای شجاع، پادشاهی با تجربه و امیری مخلص... بر عهده داشته باشد، در اینصورت ناچار باید پیروزی برای امت اسلامی تحقق یابد، و پرچم عزت اسلامی در خاک اسلام و کشور مسلمین به اهتزاز در آید.

و این همان کاریست که قهرمان مخلص، صلاح الدین رحمه الله، شکست دهنده صلیبیان، طر کنده آن سپاه وحشی، رهایی بخش مسجد الاقصی، سومین حرم، اولین قبله، گهواره عیسی و محل اسرای پیامبر صلی الله علیه وسلم توانست انجام دهد. خداوند او را رحمت کند، از گناهانش درگذرد و درجات او را در آخرت والا گرداند.

۴. هدف از جنگ اعلاى كلمه الله بود

در شریعت اسلام آمده است که یک مجاهد قبل از آنکه درگیر جنگ شود و با دشمنان اسلام بجنگد، قبل از هر چیز لازم است نیت خود را از هرگونه جنگیدن بخاطر غنائم، شهرت، تعصب یا ریاء، پاک گرداند، تا جهادش خالص برای خدا و در راه بدست آوردن رضایت او باشد و این فرموده خداوند تحقق یابد:

{ الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ }

النساء: ۷۶

کسانی که ایمان آورده اند در راه الله می جنگند، و کسانی که کفر پیشه اند در راه شیطان می جنگند.

در حدیث آمده است، هنگامی که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مورد مردی که از روی شجاعت بجنگد، یا از روی تعصب یا از روی ریاء... سؤال شد: کدامیک در راه خدا است؟ او علیه الصلاة والسلام جواب داد: هر کس با این هدف بجنگد که نام خداوند را بالا برد، جنگ او در راه خداست^۱.

صلاح الدین رحمه الله جنگهایش را با صلیبیان از مبدأ آن یعنی اعلاى كلمه الله آغاز می نمود، قاضی بهاءالدین بن شداد در کتابش «النوادر السلطانية» حکایتی را می آورد که از مفهوم آن بر می آید که جنگ با صلاح الدین رحمه الله با اروپا در راه خدا و اعلاى او بود. قاضی گوید: در واقع آنچه را که از او شنیده ام، حکایت می کنم... در ذی قعدة سال ۵۸۴ هـ به لشکر دستوری داد، و لشکر شروع به بازگشت به سوی مصر کرد، برادرش سلطان عادل امیر لشکر بود، صلاح الدین رحمه الله با او رفت تا او را بدرقه کند، سپس از راه ساحلی برگردد و به شهرهای ساحلی تا عکا سرکشی، و اوضاع آنجا را مرتب کند. به او اشاره

^۱ بخاری و مسلم

کردند که چنین کاری را نکن، زیرا اگر لشکر از ما جدا شود، تعداد ما خیلی کم خواهد بود، در حالیکه تمام لشکر اروپا در صور اقامت دارد، و این ریسک بزرگیست، اما او توجهی نکرده، با لشکر و برادرش در عسقلان خدا حافظی کرد. پس از آن در خدمت وی تا عکا رفتیم. فصل زمستان بود و دریا بشدت طوفانی، که هر موجش به اندازه کوهی بود. هنگامی که در آنجا بودم، صلاح الدین رحمه الله رو بمن کرده، گفت: می خواهی آنچه را که در دلم است برایت بازگو کنم؟ هرگاه خداوند، فتح بقیه ساحل را برایت مقدر سازد، کشور را تقسیم کرده، وصیت و خدا حافظی می کنم و از راه این دریا به جزایر آن می روم، سپس آنان را دنبال می کنم تا اینکه هیچ کس را بر زمین باقی نگذارم که به خداوند کفر گوید، یا اینکه بمیرم! این سخن در نظرم خیلی بزرگ آمد. قاضی به آن قهرمان گفت: برای سلطان شایسته نیست که جان خود و لشکرش را با سوار شدن بر کشتی به خطر بیندازد، آنهم در حالیکه لشکر، شرف و توانایی اسلام است. صلاح الدین رحمه الله به او گفت: من از تو یک سؤال می کنم، از این دو مرگ کدامیک بنظر تو بهتر است؟

جواب دادم: مرگ در راه خدا.

صلاح الدین رحمه الله گفت: بزرگترین آرزوی من این است که با بهترین نوع مرگ بمیرم. به این نیت نگاه کنید، چقدر پاک است و به این روح بنگرید که چقدر شجاع و دلیر است، رحمت خدا بر او باد، خداوندا! تو می دانی که او برای یاری دین تو تلاش کرد و بخاطر رحمت تو مبارزه کرد، پس به او رحم کن!

بیشتر به استغاثه و پافشاری او در دعا به هنگام درگیری و مبارزه با دشمن، اشاره کردیم... از جمله دعاهای او در این زمینه: خداوندا! امکانات زمینیم برای پیروزی دین تو تمام شده است، و جز تکیه بر تو، و چنگ زدن به ریسمان تو، و اعتماد به فضل تو، نیرویی برایم نمانده است، تو برای من کافی و بهترین وکیل هستی. و این دلیل دیگریست بر اینکه جهاد در راه خدا بوده است.

دلیل دیگری که تأکید می کند که مبارزه او برای اعلائی کلمه الله بوده است. موضعگیریهای بزرگوارانه او در مقابل دشمنانش می باشد، تمام مؤرخان شرقی، غربی، مسلمان و مستشرق، با اشتیاق این موضعگیریها و آثار پسندیده را بیان می کنند. از جمله توزیع مال و اسب میان بیماران، سالخوردهگان و فقرا، اروپایی، و یا آزاد کردن اسیران، احترام به آنها و آزار نرساندن به آنان و موضعگیریهای پسندیده و آثار جاودانه دیگری که تاریخ در صفحات خود به ثبت رسانده، و هر نسلی به نسل دیگر انتقال داده است، که آنرا در جای خود بیان خواهیم کرد.

دکتر فیلیپ حتی، در این باره می گوید: فرق میان برخورد صلاح الدین رحمه الله با صلیبیان اروپایی گناهکار و برخورد صلیبیان هشتاد و هشت سال قبل از آن با مسلمانان، کاملاً آشکار است. در بحث «سیاست صلاح الدین رحمه الله

در برخورد با صلیبیان» مطالب بسیاری را از مهربانیهای صلاح الدین رحمه الله با اسیران و برخورد بزرگوارانه اش با زنان، کودکان و سالخوردهگان، بیان کردیم.

۵. مسأله آزادی قدسی، مسأله اسلام و مسلمین بود

شریعت اسلامی بیان می کند که هرگاه کفار، خاکی را از مسلمانان غصب کنند، بر تمام مسلمانان در هر گوشه ای از جهان واجب است که برای رهایی خاک غصب شده از چنگال دشمنان و تسلط کفار، یکصدا، بپا خیزند. و هرگاه در انجام این تکلیف کوتاهی کنند، مسؤولیت الهی و تاریخی دامنگیر تمام امت اسلامی در شرق و غرب جهان، بخاطر کوتاهی و سهل انگاری در دناکشان، خواهد شد. خداوند عظیم راست گفته است که:

{ إِيَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ } التوبة: ۳۹

اگر برای جهاد بیرون نروید، خداوند شما را عذاب دردناکی می دهد و قومی را جایگزینتان می سازد که جدای از شما هستند و هیچ زیانی به خدا نمی رسانید و خدا بر هر چیز تواناست.

فرموده است:

{ انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ } التوبة: ۴۱

به سویی جهاد حرکت کنید، سبکبار یا سنگین بار (جوان، یا پیر، مجرد یا متأهل، فقیر یا غنی، مسلح یا بدون اسلحه...) و با مال و جان در راه خدا جهاد کنید، اگر دانا باشید، می دانید که این به نفع خود شماست.

بر اساس این تفکر و برای عملی کردن این مبدأ است که صلاح الدین رحمه الله گرد، مسلمانان را با وجود اختلاف جنس، رنگ و زبانشان، زیر پرچم وحدت اسلامی گرد آورد، تا در برابر صلیبیان کینه توز، استعمار پست، در برابر نیروی سرکشی که گهواره عیسی علیه السلام را لکه دار کرد و حرمت مکان اِسْرایی محمد صلی الله علیه وسلم با وحشی گری و فسق و فجور در هم شکست، استوار و پا برجا مقاومت کنند.

چرا مسلمانان نباید خود را یک فرد فرض کنند؟ در حالیکه اسلام آنان را برادرانی قرار داده که نسبت به یکدیگر محبت، ترحم و عطف دارند، درست همانند یک جسم که اگر عضوی بیمار شود، سایر اعضا با بیداری و پرهیز بی قرار می شوند.

چرا نه؟! در حالیکه اسلام آنان را علی رغم تفاوت جنس، رنگ و زبان، زیر یک پرچم گرد آورده است، هیچ عربی بر غیر عربی و هیچ سفیدی بر سیاهی برتری ندارد، جز با تقوی.

چرا نه؟!... در حالیکه آنان داراي یک عقیده هستند که دین آنان را جمع کرده، قرآن آنان را یکپارچه ساخته، اسلام میانشان پیوند برقرار ساخته است و بر همه‌های بلند شان پرچم توحید آویزان است.

چرا نه؟!... در حالیکه هر و جب از خاک جهان که در آنان یاد خدا باشد، خاک آنهاست، و هر سرزمینی که در آن پرچم اسلام به اهتزاز درآمده باشد، سرزمین آنها است، شاعر چه زیبا گفته است:

و لست أدري سوي الإسلام لي وطنًا ** الشام فيه و وادي النيل سيان
و كلما ذكر اسم الله في بلد **** عدت أرجاءه من لب أوطاني**

من وطنی جز اسلام برای خود نمی‌شناسم، شام یا مصر و (همه شهرهای سرزمین اسلام) با هم مساویند. هر شهری که در آن از خداوند یاد شود، آن شهر جزو وطن من محسوب می‌شود.

چرا نه؟!... در حالیکه هریک از سربازان صلاح الدین رحمه الله شهادت در راه خدا را می‌خواستند، بطوریکه اگر شهید شده، بر زمین می‌افتادند، شبیه این سخن را می‌گفتند:

لست أبالي حين أقتل مسلماً ** علي أي جنب كان في الله مصرعي**

هنگامی که مسلمان کشته می‌شوم از اینکه به کدام طرف نیافتم باکی ندارم، چرا که کشته شدن من در راه خداست.

یا: پروردگار!!! برای رضایت تو با عجله به سوی تو آمدم و یا: به خدای کعبه قسم رستگار شدم.

بدین ترتیب هر مسلمانی که به خداوند بعنوان پروردگار، به اسلام بعنوان دین و به محمد صلی الله علیه وسلم بعنوان پیامبر و فرستاده خدا ایمان داشت، با چشم پوشی از نوع جنس یا زبانش وارد لشکر صلاح الدین رحمه الله شد... زیرا مسأله‌ای که بخاطر آن می‌جنگیدند و در راه آن به شهادت می‌رسیدند، مسأله‌ای اسلام و مسأله‌ای مسلمین در شرق و غرب جهان بود.

فصل دهم

فلسطین، امروز و دیروز

اکنون که علل و رمز پیروزی بر صلیبیان را بیان کردیم، بهتر است به علل ضعف، ننگ، خواری و ذلت در جنگهای امروز مان با یهود در فلسطین، بپردازیم، یا می توانی بگویی شکست ننگینی که امت ما در قرن بیستم به آن مبتلا است، در مقابل چه کسی؟ در مقابل ذلیل ترین ملت در طول تاریخ، در مقابل ملتی که خداوند آنان را تبدیل به خوک و میمون کرد، در مقابل کسانی که غضب و لعنت خداوند، تا روز قیامت شامل حال آنان است. در مقابل ملتی که به خیانت، بزدلی، فرومایگی، حقارت و پستی شهرت دارد. در مقابل یهود، یاران مکر، حيله و خیانت در طول زمان و تاریخ.

اگر در فصل نهم از راز پیروزی که سلطان صلاح الدین رحمه الله در جنگهایش با صلیبیان، بدست آورد، پرده برداشتیم در این فصل می خواهیم از عوامل ضعف و شکستی که امت اسلامی در جنگهایش با یهود از سال ۱۹۴۸م تا انتشار این کتاب^۱ به آن مبتلا گشته است، سخن به میان آوریم. بنظر بنده عوامل ضعف، در امور زیر خلاصه می شود:

۱. از بین رفتن بُعد معنوی و روحی

اگر یکی از عوامل پیروزی در حطین «تقوای خداوند و مواظبت بر گناهان» بود. یکی از عوامل ضعف و شکست در جنگهای امروز ما با یهود هم از بین رفتن بُعد معنوی و روحی است که در صفوف ملت وارد شده و بر سربازانی که در جنگ هستند و با دشمن مبارزه می کنند، تسلط یافته است. چه بسا از جنگجویانی که در صف مقدم هستند، می شنیدیم که مشروبات الکلی می نوشیدند، روسپی ها و خواننده ها را برای رفاه آنان می فرستادند. دشمن هم در مقابل مراقب اوضاعشان است و بر سقوط روحی و انحطاط اخلاقیشان آگاه است.

چقدر از رادیوهای عربی در لحظه هایی که جنگ شایع بود و درگیری شدت داشت، می شنیدیم که در فریادهایشان با چنین کلماتی جنگجویان را تحریک می کردند: بکشید، بزنید و دشمن را مجازات کنید، که هنرمندان زن و مرد پشتیبانان هستند، فلان زن خواننده با شماست یا آن زن بازیگر طرفدار تان است، اما خداوند با تقوا یا طلب باران فیض الهی بحساب نمی آید؟

^۱ انتشار اولین چاپ این کتاب در سال ۱۹۷۴م بود.

چقدر مي شنيديم که رهبران غربي - چند روز قبل از درگيري - دهها هزار عکس خواننده ها و بازیگران زن را میان سربازاني که با خط آتش ارتباط داشتند، پخش مي کردند تا روحیه نابود شده آنان را تقویت کنند؟!

چقدر مي شنيديم که مجلات رسمي یک ماه قبل از جنگ (۱۹۶۷م) بدون هیچ شرم و حیايي، کفر و الحاد را ترویج مي کردند، تا اینکه بيشرمي در یک نویسنده متحد بجايي رسیده بود که در یک مجله مسؤول مقاله اي را با عنوان «راه تازه براي خلق انسان عرب» بنویسد، که در آن مقاله آمده است:

«ملت عرب از خدا طلب کمک کرد، ارزشهاي قديمي در اسلام و مسیحیت را جستجو کرد، از نظاميهاي فئودالي، سرمایه داري و نظاميهاي مشهور دیگر در قرون وسطي کمک طلبید، اما همه اينها بي فايده بود.»

این نویسنده سخنش را ادامه داده مي گوید: «تنها راه براي تأسیس تمدن عرب، و بنا نهادن جامعه عربي، آفریدن عرب سوسیالیست جدید است.»

انسانی را که آن مجرم کافر مي خواهد خلق کند انسانی است «که ایمان دارد به اینکه خدا، ادیان، فئودالي، سرمایه، استعمار و استثمار و تمام ارزشهاي که بر جامعه گذشته حاکم بود، تنها بتي کوچک در موزه تاريخ بود.» متأسفانه آنچه در قلب اندوه و حسرت را بر جاي مي گذارد این است که مجله عربي «المعلم»^۱ قصیده اي را از شاعري ملحد که دین، شرف و وجدانش را به شیطان فروخته است، انتشار داد. در این قصیده آمده است:

تسائل القوم هل صلوا و هل عبدوا **** اني كفرت بهم حقداً و بالصنم
و ما صلاتي لهم تسمو بموكبها **** والله مات مع الأوثان من قدم
إذا الم بهم ضميم فأرقهم **** توجهوا لانتاج الغيب و الحكم
يلوذ بالغيب من هانت شمائله **** و يركب الهول قلب لاذ بالشيم

مردم از همدیگر سؤال مي کنند که آیا نماز خوانده اند یا عبادت کرده اند؟ من از سر کینه هم به عبادت آنها و هم به بت پرستي کافر نمازي وجود ندارد که با سوار شدن بر مرکب آن به آسمان برسند خیلی وقت است که خداوند هم با بتها مرده است. هرگاه ستمي به آنها برسد تحت تأثیر قرار مي گیرند و آنرا با نسبت دادن به غیب یا قضا و قدر توجیه مي کنند کسی که اراده ضعیفی دارد به غیب پناه مي برد و قلب کسی که به غیب پناه مي برد عادتاً بر ترس سوار شده است.

سپس او - لعنة الله - مي گوید:

تكشف الجمع عن صبر و معذرة **** اني كفرت بر الصبر من حكم
مردم صبر را آشکار مي سازند (از صبر دم مي زنند) اما من با عرض معذرت به خدای صبر در برابر قضا و قدر کافر.

^۱ برگرفته از مجله عربي المعلم، شماره پنجم سال دوازدهم ۱۹۶۵ از شماره تشرین ثانی کانون اول، ص ۵۱، عنوان قصیده «سرد گم شده عروس» از صالح عضیمه.

عجیب است که چنین قصیده ای را مجله عرب المعلم انتشار می دهد که نویسندگان آن ادعا می کنند، این مجله تنها مجله تربیتی است که برای کاشتن بذر ایمان، اخلاق و دانش در روح معلمان و دانش آموزان تأسیس شده است. اما هرگاه چنین قصیده ای که از آن کینه، فرومایگی و پلییدی نسبت به عقاید ملت و رسالت انبیاء می چکد، را بررسی کنیم، آیا – در صورتی که سربازان اسلام چنین وضعی را دارا باشند – می توانند از دشمن خود انتقام گیرند، یا خداوند آنان را در جنگ سرنوشت پیروز گرداند؟!

آیا حال این سرکشان بیشتر به حال ابوجهل شبیه نیست، آنگاه که ابوسفیان نماینده ای به سوی او فرستاد که کاروان ما نجات یافته است و تو با لشکر برگرد، اما ابوجهل جواب داد: بخدا قسم بر نخواهیم گشت تا هنگامی که به چاههای بدر وارد شویم، سه روز در آنجا توقف کنیم، طعام ببخشیم، شترها را قربانی کنیم، خمر بنوشیم، دختران برای ما آواز بخوانند و عرب در مورد حرکت ما زبان به سخن بگشایند؟

مگر عمر بن خطاب رضی الله عنه روش آشکار و برنامه کامل را برای جنگ و پیروزی بر دشمن طراحی نکرد؟

مگر به فرمانده اش (سعد بن ابی وقاص) وقتی که او را برای فتح فارس رهسپار کرد، نگفت که: من، تو و همراهانت را به تقوای خداوند در هر حالی امر می کنم، زیرا بهترین امکانات در برابر دشمن و قوی ترین تاکتیک در جنگ همان تقوای خداوند است، به تو و همراهانت دستور می دهم که بشدت بر گناهانتان مواظبت کنید تا بر دشمن؛ چراکه گناه لشکر ترسناکتر از دشمن است، مسلمانان فقط با گناه دشمنانشان در برابر خدا پیروز می شوند. در غیر این صورت، مسلمانان نیرویی بر آنان ندارند، زیرا امکانات ما همانند امکانات آنان نیست، تعداد ما هم کمتر از تعداد آنان است، اگر در گناه و معصیت هم با آنان برابر باشیم، در آن صورت آنان با نیرویشان بر ما برتری خواهند داشت، اگر با فضل «ایمان و تقوا» بر آنان پیروز نشویم، با نیروی مان نمی توانیم بر آنان غلبه کنیم؟

تا آخر آنچه که در عهده که از آنان گرفته بود و نصیحتی که به آنان کرده بود، آمده است.

حال این نسبت به گناهان است، پس نسبت به کسی که وجود خالق را انکار می کند، آشکارا مردم را به کفر و الحاد فرا می خواند و منکر اصول دین و اخلاق است، چگونه خواهد بود؟

این حقیقت مهمی است که ملت مسلمان عموماً و کشورهای عربی خصوصاً اگر بخواهند به قله بزرگوار و پیروزی آشکار برسند، شایسته است آنرا حفظ کنند. خداوند عظیم راست گفته است که:

{ وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ } الْحَج: ۴۰

و بطور مسلم خدا یاری می دهد کسانی را که او را یاری دهند، خداوند نیرومند و چیره است.

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ} محمد: ۷

ای مؤمنان اگر (دین) خدا را یاری دهید، خدا شما را یاری می کند و گمراهیتان را استوار می دارد.

۲. تفرقه، اختلاف و دشمنی

اگر یکی از عوامل پیروزی در حطین، «وحدت سیاسی کشور تحت یک فرمانروایی» بود، امروزه یکی از عوامل ضعف و شکست در جنگهای ما با یهود، تفرقه، اختلاف و دشمنی است.

چه اندازه دشنامهای متقابل، اتهامات و ناسزاهای میان پادشاهان و سران کشورها را که امواج رادیو به گوش جهانیان می رساندند، می شنیدیم؟ هر کدام دیگری را به مزدوری و خیانت متهم می کنند، هر کدام جام غضبش را بر دیگری می ریزد تا شأن او را پایین بیاورد و او را مثل یک خائن مزدور جلوه دهد. در همان حال دشمن با چشمانی بیدار، مراقب این ناسزاهای و اتهامات است، بی شک او به خاطر این اختلاف، دشمنی و کینه ای که ملت مسلمان به آن دچار شده است، از خوشحالی مست می شود و برقص در می آید. در این میان دشمن از لحاظ مادی و معنوی تقویت شده، تمام یهودیان جهان را به مهاجرت به سوی فلسطین تشویق می کند، و برای اجرای برنامه اش از فرات تا نیل شب و روز کار می کند.

این تفرقه و اختلاف که امروزه کشورهای عربی به آن مبتلا گشته اند، چیزی نیست جز دوری از اسلام، این حکام صدها ملت را با اصول و اراده شان از شرق یا غرب نسبت به همدیگر تحریک می کنند، و کشورهایایی را که اصول آنان را قبول نداشته و با افکار و معتقداتشان سازگار نیستند، به خشم در می آورند، که نتیجه آن تباین و اختلاف در راه، مذهب و افکار است. این به واشنگتن متمایل است و دیگری به لندن. این به مسکو تمایل دارد و آن به پکن. این یکی جناح راست نامیده می شود، و آن یکی جناح چپ. ملت مسلمان عرب اینگونه به گروهها، احزاب و کشورهای مختلف تقسیم شده است که مردم آنان را به انقلابی یا محافظه کار، پیشرو یا پسرو تقسیم کرده اند، ممکن نیست که با همدیگر هم فکر شوند، یا زیر یک بیرق با همدیگر متحد شوند، چرا که آنان از شریعت اسلام و از حکومت به آنچه خداوند نازل کرده است کناره گرفته اند.

این همان چیزی است که قرآن از آن نهی فرموده است، آنگاه که می

فرماید:

{وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ}

الانعام: ۱۵۳

و این راه (که من برایتان بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می گردد). پس از آن پیروی کنید و از راههای باطلی که شما را از آن نهي کردم) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می سازد.

{ وَلَا تَنَازَعُوا فِتْنَتُكُمُورًا وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ } الْأَنْفَالُ: ۴۶

و کشمکش نکنید که (اگر کشمکش کردید) در مانده و ناتوان می شوید، و شکوه و هیبت شما از میان می رود.

چطور ممکن است – در حالیکه مسلمین چنین وضعیتی دارند – بتوانند از دشمنشان انتقام بگیرند، یا خداوند آنان را در جنگ سرنوشت پیروز گرداند؟

۳. توجه به مسأله فلسطین با حرف نه با عمل

اگر یکی از عوامل پیروزی در حطین «آمادگی کامل و توجه زیاد به مسأله آزاد سازی» بود، امروزه یکی از عوامل ضعف و شکست در جنگهای ما با یهود، «توجه به مسأله فلسطین با حرف، پُر دادن و دروغ» است.

از هنگامی که مسأله فلسطین به وجود آمده است، خطبه های دردناکی یا سخنان حماسی زیادی را که در برابر اجتماع مردم خوانده شده اند تا عواطف و احساسات آنان را تحریک کنند، شنیده ایم، و مردم ساده لوح هم شور و شوق خود را نسبت به این سخنان با کف زدنهای تند و صداهای رعد آسا، ابراز داشته اند، اما بدون اینکه بدنبال آن، آمادگی نظامی یا کارهای مثبتی انجام داده باشند، مگر خداوند بلند مرتبه نفرموده است که:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ } { ۲ } كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ } { ۳ } الصَّف: ۲ - ۳

ای مؤمنان! چرا سخنی (به دیگران) می گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی کنید؟ اگر سخنی را بگوئید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می گردد.

و کَلَّ يَدْعِي وَصَلًا بِلَيْلِي **** و لَيْلِي لَا تَقْرَ لَهُمْ بَذَاكَ
همه آرزوی رسیدن به وصال لیلی را دارند، اما لیلی به این مقدار اکتفا نمی کند.

مسأله فلسطین رو به فساد است، هر اندازه از مفسده ای دور شویم در مفسده ای بدتر و بزرگتر می افتیم. هر روز خورشید عالم به نفع توان، توسعه، آمادگی و استحکام اسرائیل بر جهان می تابد، چرا که ملت مسلمان در سطح مسئولیت پذیری نسبت به مسأله فلسطین نیست. ملتها دچار یأس و نومیدی شده اند، هان، این همان اخبار صلح و طرح «روجرز» و طرحهای دیگری هستند که هر چند گاهی به گوش ما می رسد، این همان کشورهای عربی هستند که اجرایی

طرح‌های مجمل و مفصل قدرتهای بزرگ را بر عهده گرفته اند، اینها همان برنامه های هولناکی هستند که برای از پای درآوردن عملیات چریکی، و خدشه وارد ساختن به اصل و ریشه مسئله فلسطین طرح ریزی شده اند، بی شک همه اینها به نفع اسرائیل، و مرحله اول برای تحقق آرزوهای توسعه طلبانه و اهداف بزرگ استعماری اسرائیل است.

از آغاز تولد اسرائیل تا به امروز، بیشتر حکام در توجه و اهتمام به مسئله فلسطین و جهاد در راه آن، شایستگی لازم را از خود نشان نداده اند، چون در آن صورت فساد خانه ها، سالنهای رقص، و مغازه های مشروب فروشی را می بستند – چنانکه «دوگل» (De Gaulle) در پایان حکومتش در جنگ جهانی دوم عمل کرد – پخش ترانه های تأثرها و رقصهای مبتذل و بی شرمانه را از رادیو تلویزیونهایشان منع می کردند. جوانان را از نظر اخلاق و دین بطور کامل آماده می ساختند و مظاهر ضعف، انحطاط، و انحلال را از جامعه می زدودند!! آیا در حالیکه مسلمانان هیچ گونه اهتمام و آمادگی ندارند و در ورطه انحطاط و انحلال افتاده اند می توانند از دشمن انتقام بگیرند، یا خداوند آنان را در جنگ سرنوشت پیرو می گرداند؟

۴. هدف جنگ اعلای کلمه الله نبود؟

اگر یکی از عوامل پیروزی در حطین «جنگ برای اعلای کلمه الله» بود، امروز یکی از عوامل ضعف و شکست در جنگهای ما با یهود، جنگ بخاطر تعصبات، هواها، افکار وارده و اصول جدید و مدرنی که هیچگونه پیوندی با اسلام ندارد، می باشد، بسیار می شنیدیم که مسئولان و رؤسای جمهور برای تحریک مردم و بیدار کردن همتشان برای جنگ، در سخنانشان نام خدا را بر زبان نمی آوردند، نه تنها در گفته ها و بیانیه های شان اسمی از اسلام شنیده نمی شد، بلکه آنرا برای تحریک مردم و بیداری همتشان نسبت به جنگ با جاهلیتی علنی و تعصبی ظالمانه بیان می کردند.

در سال ۱۹۴۸م دعوت به جنگ با نام ملیت بود.

در سال ۱۹۵۶م دعوت به جنگ با نام ملیت بود.

در سال ۱۹۶۷ دعوت به جنگ با نام اصول انقلابی بود.

در سال ۱۹۷۳م دعوت به جنگ با نام عزت عربی، مبارزه و مقاومت بود.

{إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ} النجم: ۲۳

اینها فقط نامهایی است که شما و پدرانتان (از پیش خود) بر آنها گذاشته اید، هرگز خداوند دلیل و حجتی (بر صحت آنها) نازل نکرده است، آنها جز از

گمانهای بی اساس و هواهای نفس پیروی نمی کنند، در حالیکه هدایت و رهنمود از سوی پروردگار شان برای ایشان آمده است.

این شعارهای کفر آمیز و این نامهای گمراه کننده ای که آن روزها بر ما عرضه می شد و تنها هدف آن دور کردن اسلام از هر گونه مقاومتی در برابر دشمن یا آزاد سازی سرزمین غصب شده بود، را نمی دانستیم. از این همه بدتر روان کردن جنبشهای ملی اجبر شده – در جنگ با اسرائیل – درگیر شدن با دین، تکبر بر ذات الله، اسلام و پیامبران بود، یکی از مزدوران^۱ حزب پیشرو در کتابش با نام «از سرنگونی تا انقلاب» نوشت: جهان از راه سرکشان نجات پیدا خواهد کرد، تمدن ما، فرهنگ ما و هر چه را که دوست داریم، بدون آنان به پایان خواهد رسید. این سرکشان نمک زمین و پاسخگو در برابر خدا هستند، زیرا من مطمئن هستم که آن بوجود نخواهد آمد، هر چند که ما باید آنرا پدید آوریم.

آیا با این انقلابیون سرکش در مقابل خدا، شریعت و پیامبران، پیروز می شویم؟ یا از مفسده ای به مفسد و از غمی بسوی غمهای دیگر نمی رویم؟..

آیا از آنان انتظار خوبی می رود؟ آیا با دستهای آنان – که تکبری علنی در مقابل خدا، ارزشهای والا و اسلام دارند – پیروزی تحقق خواهد یافت؟ آیا ممکن است که روزی آنان، سربازان فدا کار و قهرمانان میدان جنگ شوند؟

فلسطین هرگز توسط این ملحدان فرومایه آزاد نخواهد شد.

با این منکران ادیان و خالق، نه فلسطین آزاد خواهد شد و نه اسرائیل از بین خواهد رفت.

فلسطین با این بیهوده کاران مجرم، عاشقان فاسد و دائم الخمرها آزاد نخواهد شد.

من یقین دارم که فلسطین تنها با دستان مؤمنان صادق، آنان که همیشه در برابر خدایشان خاضعند و او را عبادت می کنند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند، حدود و قوانین خداوند را مراعات می کنند، آنان که با وضو به میدان جنگ می روند و قبل از آنکه جسمشان وضو بگیرد، قلبشان پاک گشته است، آزاد خواهد شد. آنان که هیچکس نمی تواند در برابر شان بایستد، و هرگاه منادی در میانشان ندا در دهد، هیچ نیرویی یارای مقاومت در برابر شان را ندارد. ای باد بهشت! وزان آغاز کن، ای یاری خدا! نزدیک شو، ای مردان قرآن! قرآن را با کارهایتان زینت بخشید.

آنان کسانی هستند که بر نظریه مادی می شورند، زبان اعداد را مسخره می کنند، به تعداد لشکر دشمن اهمیت نمی دهند، چرا که به کیفیت اخلاق و ایمان خود اعتماد دارند، افق آنها گسترش یافته و از زمین به سوی آسمان رفته اند، جهان

^۱ نامش ندیم البطار است.

بیدار را به سوی جهان ناپیدا پیموده اند، ایمان دارند به اینکه اگر دوستی مردم و یاری دنیا را از دست بدهند، خداوند جل شأنه با آنان است:

{وَكْفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا} النساء: ۴۵

و کافی است که خدا سرپرست باشد و کافی است که خدا سرپرست باشد و کافی است که خدا یاور باشد.

لشکر خداوند با آنان است:

{وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ} المدثر: ۳۱

لشکرهای پروردگارت را جز او کسی نمیداند.

آنان همان کسانی هستند که فلسطین به دست آنان آزاد خواهد شد. میکروب یهودیت از خاک فلسطین برکنده خواهد شد، آنان هدفی جز اعلائی کلمه الله نامی جز اسلام، شعاری جز بندگی خدا و فریادی جز الله اکبر ندارند. پیامبر صلی الله علیه وسلم در یکی از احادیثش به این جنگجویان مؤمن اشاره می کند که: تا هنگامی که مسلمانان با یهود می جنگند، در نتیجه یهودی پشت سنگ یا درخت پنهان می شود، سنگ یا درخت می گوید: ای مسلمان! ای بنده خدا! این یهودی پشت من است بیا و او را بکش، قیامت برپا خواهد شد. رواه مسلم.

اینان یهود را می کشند، فلسطین را رها می سازند، آنان مسلمانان هستند، نه از اردنیها، سوریه ایها، فلسطینیها، یا عرب... آنان این عناوین را کنار گذاشته اند و عنوانی جز مسلمان ندارند!

اینان همان کسانی هستند که سنگ یا درخت رو به آنان می گوید: ای مسلمان، ای بنده خدا. آنان پرچمی جز اسلام و بندگی برای خدای واحد ندارند.

این همان جنگجویی است که ملت او را می خواهد، اوست که سلطنت اسرائیل را نابود می کند و یهود را از میان می برد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که او مسلمان است، مسلمانی که قلبش سرشار از ایمان است، در تمام اعضایش شعله ایمان و یقین روشن است، و زندگی دنیوی را به آخرت فروخته است. نه مسلمان «جغرافیایی» که اسلام را همانند اسم و شهرتش از پدر و مادرش به ارث برده است، تنها نام او همان است که در شناسنامه همراه تاریخ تولدش آمده است، نام ظاهریش عبد الله است، اما در واقع عبد شهوات، عبد زن، عبد جام شراب، عبد دنیا و پول و عبد اصولی است که به دست یهود ساخته شده است. با چنین مردانی نه پیروزی بدست خواهد آمد، نه سرزمینی آزاد خواهد شد، و نه پرچمی برای ملت ما برافراشته خواهد شد، آنان تنها سرنگونی و بدبختی را به دنبال دارند.

یهود در جنگ ۱۹۴۸م هنگامی که گروهی مؤمن منسوب به اخوان المسلمین، در برابر شان مقاومت کردند، طعم رسواییهایی را چشید، این گروه که

^۱ از کتاب «دومین مفسده» مؤلف استاد یوسف قرضاوی ص ۸۹

بیشتر از ۲۰۰ مرد نبودند، علی رغم کمبود امکانات، لوازم جنگی، و وجود خیانت‌هایی بر ضدشان، با شگفتی معجزه کردند.

چرا نه! در حالیکه این گروه مؤمن شهادت در راه خدا را می خواهند، آنان به سرعت به سوی مرگ می روند. بطوریکه یک اسیر یهودی به افسر مجاهدی بنام «معروف الخضري» گفت: ما چنانکه از این مردان سخت کوش می ترسیم از هیچ نیروی دیگری نمی ترسیم. افسر پرسید: علت ترس شما از آنان چیست؟ یهودی جواب داد: ما از کشورهای مختلفی به این سرزمین آمدیم تا زندگی کنیم، اما آنها برای مردن به اینجا آمده اند. در این اواخر بسیار می شنیدیم که در جنگ رمضان، افسران مؤمن و سربازان مسلمانی که دوران خدمت سربازی را در سپاه سوریه بسر می بردند، امتحان خوبی پس داده، همانند قهرمانان ایستادگی کردند، و خسارت سنگینی را بر دشمن یهودی تحمیل کردند، و برای ملتشان پیروزیهای جاودانه ای را به ثبت رساندند. زیرا آنان برای اعلاي کلمه الله می جنگیدند و خود را با اخلاق کریمانه، مردانگی و ادب والای اسلامی، زینت بخشیده بودند. پس، ایمان به خدا، اعلاي کلمه الله، رسیدن به شهادت در راه خدا و با نام اسلام وارد جنگ شدن، اولین مقدمات پیروزی است.

در چنین حالتی که مسلمانان بخاطر تعصبات، هواهای نفس و شعارهای وارده بجنگند، آیا ممکن است بتوانند از دشمنانشان انتقام بگیرند یا خداوند آنان را در جنگ سرنوشت پیروز گرداند؟

۵. تبدیل مسأله فلسطین به یک مسأله عربی صرف

اگر یکی از عوامل پیروزی در حطین «تبدیل مسأله آزادی قدس به مسأله اسلامی» بود، امروزه یکی از عوامل ضعف و شکست در جنگ‌هایی ما با یهود، تبدیل مسأله فلسطین به مسأله عربی و ملی است. چه اندازه از رادیوها می شنیدیم و در روزنامه‌های می خواندیم که گوینده‌ها و نویسندگان هایشان مردم را به ناسیونالیستی عربی فرا می خواندند، و تبلیغ می کردند که تنها عرب مسئول آزاد سازی فلسطین و رویارویی با یهود است؟

آیا این بیانی‌ها و سخنان سبب گمراه کردن شش صد میلیون مسلمان که به سومین حرم، اولین قبله و محل اسرای پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان دارند و حتی جنگ در راه سرزمین اسلام را بزرگترین جهاد و بالاترین هدف می دانند نیست؟

جنگ با یهود به اسم ملیت، یا به اسم عربیت، خیانت به اسلام، مسلمین و مسأله فلسطین است، خیانت به اسلام است. زیرا آنان که با نام ملیت یا عربیت مردم را به جهاد فرا می خوانند، اسلام را از جنگیدن با نام آن جهاد در راه آن دور می کنند.

خیانت به مسلمین است، زیرا آنان که با نام ملیت یا عربیت مردم را به جهاد فرا می خوانند، پیوند عربی را بعنوان رابطه برادری و خویشاوندی ملی را به عنوان خویشاوندی ایمانی می شناسند. در حالیکه خداوند سبحان در کتاب محکمش می فرماید:

{إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ} الحجرات: ۱۰

فقط مؤمنان برادر همدیگر اند.

و می فرماید:

{إِنَّ هَذِهِ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ} الأنبياء: ۹۲

این ملت یگانه ای بوده (و آئین واحد و برنامه یکتایی دارند).

آیا از این دو آیه جز این فهمیده می شود که رابطه حقیقی که مسلمین را جمع کرده، آنان را هماهنگ می سازد، همان رابطه اعتقادی اسلامی است که اسلام این رابطه را و رای رابطه خون، جنس، رنگ، زبان و تاریخ می داند؟

آیا در تاریخ ملت اسلام خیانتی بزرگتر از این خیانت را دیده اید؟

آیا در تمام جنگهایی که مسلمانان در گذشته و حال با دشمنانشان انجام داده اند، انکار و ناسپاس در برابر برادران اسلام، مثل این انکار و ناسپاس دیده اید؟

خیانت به مسأله فلسطین است؛ زیرا که با نام ملیت یا عربیت مردم را به جهاد فرا می خوانند، با جفا و کینه در مقابل مسلمانان غیر عرب موضعگیری می کنند تا با دروغ و بهتان به آنان ابلاغ کنند که مسأله فلسطین تنها مسأله عرب است نه مسلمین.

آیا امکان دارد - بعد از این واکنش - مسلمانان در شرق و غرب جهان برای پیروزی فلسطین و جهاد بخاطر سرزمین مقدس، آن هم با وجود آنکه دعوتگران به ملیت عربی هرگونه خویشاوندی آنان را با کشورهای اسلامی و پیوندشان را به عقیده اسلامی، قطع کرده اند، خود را آماده کنند؟

آیا مسلمانان در تاریخ پرافتخارشان و در سیره پدران گذشته شان، نسبی جز نسب اسلام و رابطه ای جز رابطه ایمان و قرآن می شناسند؟

شاعر راست گفته است که:

دعي القوم ينصر مدعيه **** ليلحقه بذي الحسب الصميم

أبي الإسلام لا اب لي سواه **** إذا افتخروا بقيس أو تميم

پسر خوانده قوم، خواهان خود را یاری می دهد تا او را به خانواده ای اصیل ملحق سازد؛ پدر من اسلام است و من پدری جز اسلام ندارم، در صورتیکه مردمان به «پدرانشان» قیس یا تمیم افتخار می کنند.

شیخ محمد نمر خطیب در کتابش «ایمان راه ما به سوی پیروزی» ص ۸۲ می گوید: در طی سالیان درازی رهبران عرب تلاش کرده اند تا مسأله فلسطین را به یک مسأله عربی صرف تبدیل کنند، اما می نمی دانم علت این امر چیست؟

نمی دانم چه چیزی آن را مجبور می کند تا از مسلمانان جهان که هفتصد میلیون نفر می باشند و بزرگترین و غنی ترین مناطق جهان را اشغال کرده و طلای سیاه و سفید را در اختیار دارند، دوری گزینند؟ نمی دانم چرا این کار را می کنند، در حالیکه می بینیم ملت‌های دیگر برای به دست آوردن دوستان و استقبال ملت‌های دیگر از کارهای شان تلاش می کنند؟

نهایتاً می توانم از کارهای رهبران عرب، چنین برداشت کنم که آنان می خواهند رضایت هموطنان مسیحی که به صورت اقلیت کمی در کشورهای عربی از خلیج فارس تا اقیانوس اطلس پراکنده شده اند را به دست آورند. اما آیا هموطنان مسیحی ما برای کمک به برادران مسلمان در نجات دادن فلسطین، گهواره عیسی و تنها کلیسای قیامت، بی تابی می کنند؟!

آیا هموطنان مسیحی ما با دیدن مسلمانان غیر عرب که برای دادن خون خود در راه آزاد سازی سرزمین مقدس با تمام عرب مسابقه می کنند، بی قرار می شوند؟ دلیل کسانی که در جنگ با یهود، اسلام را از عربیت جدا می دانند، این است که امروزه جهان دیگر در جنگ‌هایش، به نغمه دین و دعوت به آن گوش نمی دهد، و اگر ما مسأله فلسطین را تبدیل به مسأله اسلامی کنیم، ما را عقبمانده می دانند، اما آیا آنان نمی دانند که اسرائیل از همان آغاز بر پایه های دینی برپا شد و اکنون در خارج با نام یهودیت برای خود تبلیغات می کند.

«وایزمن» یهودی در گفتگوهایش می گوید: با «لورد بلور» وزیر خارجه بریتانیا ملاقات کردم، که او فوری از من سؤال کرد: چرا برپایی یک وطن ملی را در اوگاندا قبول نمی کنید؟ به او گفتم: این درست است که صهیونیستی یک جنبش سیاسی ملی است، اما امکان ندارد از بُعد روحی آن غافل باشیم. من کاملاً مطمئن هستم که هرگاه از بعد روحی و معنوی غافل باشیم، نمی توانیم رؤیای سیاسی ملی را تحقق بخشیم.

«هرتزل» یهودی در کنفرانس «بال» که در سال ۱۸۹۷م تشکیل شد، گفت: قبل از آنکه به صهیون برگردیم باید به یهودیت برگردیم.

«بن گوریون» نامه ای به «دوگل» رئیس جمهور فرانسه نوشت و به او گفت: سرّ بقای ما بعد از نابودی بابل و رومانی و کینه مسیحیان که هزار سال ما را احاطه کرده بودند، در نماز و پیوند معنوی ما با کتاب مقدس نهفته است.

رهبران یهود سوگندی را وضع کرده اند که هر یهودی که به سن بلوغ می رسد باید آنرا بگوید: ای اسرائیل ۱ این سوگند ما است. سوگند یاد می کنم که فقط با خدا، تورات، ملت یهود و دولت یهودی، دوستی و رابطه برقرار کنم.

«بن گوریون» در بیست و پنجمین کنفرانس صهیونست در ۲۵/۱۲/۱۹۶۰م گفت: بر هر یهودی واجب است که به اسرائیل مهاجرت کند، و هر یهودی که بعد از تأسیس اسرائیل در خارج از آن اقامت داشته باشد، بعنوان مخالف تورات شناخته خواهد شد، و این یهودی روزی یهودیت را انکار می کند.

یکی از تأثیرات ارزشهای روحی در ملت یهود این است که آن را به امور زیر برساند:

نام حکومت اسرائیل است.

هر کس در روز شنبه کار کند، سنگسار می شود.

هر کس با خویشاوندان خود ازدواج کند، دولت آنرا به رسمیت نمی شناسد.

رستورانهایی که طبق سنت یهودی غذا نپزند، بسته خواهند شد.

هر یهودی باید برای خود نامی یهودی را از تورات انتخاب کند.

پس از مدت کوتاهی «نسیم» بزرگترین پیشوای مذهبی یهود در اسرائیل که قبل از آن وزیر امور اجتماعی دولت نژاد پرست بود، درخواست کرد که «تلمود» را تبدیل به شریعت و آئین بنی اسرائیل کند، و اعتراف کرده بود که تورات تنها کتابی است که اسرائیل را بر اصول آن به پیش می برد.

آخرین خبری که شنیدیم این بود که یکی از احزاب یهودی به «گولدامايد» خانمی که نخست وزیر اسرائیل بود، رأی ندادند، به این دلیل که دین یهود اجازه نمی دهد یک زن رئیس دولت شود.^۱

آیا حق، منطقی و عدالت قبول دارد که به دشمن غاصبان اجازه دهیم که با نام دین قیام کنند، با نام دین متحد شوند، و دولت خود را بر پایه دین بنا نهند. اما در حالیکه ما مدعی حق و یاران مسأله فلسطین هستیم، خجالت بکشیم از اینکه اسلام را که شریعت خدا است در جنگ به حساب آوریم، یا اینکه جنگ ما با دشمن با نام اسلام که با آن زنده ایم و بر آن می میریم، باشد؟ حتی بی شرمی در بعضی از مسئولان مسأله فلسطین به جایی رسیده است که در برابر ششصد میلیون مسلمان، تغییر شکل داده و این مسأله را تنها منحصر به عرب و کشورهای عربی دانسته اند.

آیا امکان دارد - در حالیکه جنگ با نام ملیت یا عربیت باشد - جهان عرب از دشمن خود انتقام بگیرد، یا خداوند آنان را در جنگ سرنوشت پیروز گرداند؟

آنچه گذشت مقایسه ای بود میان جنگهای فلسطین دیروز و امروز، صاحبان خرد باید از آن پند گیرند، و شیوه بهتری را در راه آزاد سازی سرزمین مقدس از چنگال یهود و رسیدن به پیروزی قطعی، در پیش گیرند، اگر که می خواهند برای

^۱ از مجله حوادث ۹ شباط، شماره ۵۸۷/۱۹۶۸

ملتشان افتخاري در طي روزگاران كسب كنند، و براي نسلهاي شان نام بزرگي را به دست آورند كه فرزندان به نوه ها نقل كنند.

اسلام تنها راه نجات، رهايي و دفع ننگ است، اسلام راه رسيدن به پيروزي است:

{وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ} يوسف: ۲۱

خدا بر كار خود چيره و مسلط است، ولي بيشتر مردم نمي دانند.

فصل یازدهم

ویژگی های اصلی صلاح الدین رحمه الله

بعد از اینکه در فصلهای قبلی به مراحل تولد صلاح الدین رحمه الله تا جنگهایش با صلیبیان و تا هنگامی که خداوند او را به جوار رحمت خویش برد، اشاره کردیم، بهتر است در مورد صفات و ویژگیهای اساسی که این قهرمان خود را با آن آراسته بود، صحبت کنیم، و از عبادت خالص، اخلاق شخصی و مزایای والایی او – که نام او را در تاریخ جاودانه ساخته است – پرده برداری کنیم.

بارزترین صفات و مشخص ترین خلق و خوی او عبارتند از:

۱- تقوا و عبادت او

شکی نیست که تقوا و عبادت خدا، خوف از او، حسن ظن به او و توکل بر او اولین و بهترین صفاتی است که هر مسلمانی باید متصف به آنها باشد. چرا که پناه بردن به بزرگترین پشتوانه ارتباط با خدا و درخواست کمک کردن از او در هر پیشامدی، از مسلمان شیر درنده ای می سازد که شکست را نمی شناسد، قهرمان دلیری می سازد که از مرگ نمی ترسد و انسان شجاعی می سازد که بدون ترس از هیچ نیرویی و هیچ دشمنی، بر دشمن می تازد، این قرابت با ایمان و عبادت و این پدیده دلیری در فرمانده قهرمان صلاح الدین رحمه الله، تحقق یافته بود. اینکه ببینید قاضی بهاء الدین معروف به ابن شداد که هم دوره او بود، با او زیست و بر اخبار وی آگاه بود، در کتابش با نام «سیره صلاح الدین رحمه الله» ص ۵ (با کمی تصرف و اختصار) در باره او چه می گوید:

او رحمه الله اعتقاد زیبایی داشت، خداوند بلند مرتبه را بسیار یاد می کرد، او اعتقاد خود را همراه با دلیل در اثر مباحثه کردن با علما و فقهای بزرگ، بدست می آورد. شیخ قطب الدین نیشاپوری مسائل عقیده ای را برای او گرد آورده که جوابگوی همه مسائل مورد نیاز صلاح الدین رحمه الله می شد، او بسیار حریص بود که مسائل اعتقادی را به اولاد کوچکش یاد دهد، تا از همان کودکی در ذهنش رسوخ کند. من او را دیدم که این مسائل اعتقادی را از بچه های می پرسید و آنان از حفظ جواب می دادند.

در مورد نماز او رحمه الله شدیداً بر خواندن نماز مواظبت می کرد، بطوریکه روزی خودش گفت که سالیان درازی است که تمام نمازهایش را با جماعت خوانده است. او بر خواندن نمازهای سنت و روایت هم مواظبت می کرد و هرگاه در شب از خواب بیدار می شد، چند رکعت نماز می خواند، در غیر اینصورت قبل از نماز صبح آنها را می خواند. او را – قدس الله روحه – در همان

بیماری قبل از مرگش دیدم که ایستاده نماز می خواند و جز سه روز آخر عمر که هوش خود را از دست داده بود، هیچ نمازی را ترک نکرد، و هرگاه سوار بر اسب بود و وقت نماز فرا می رسید، پیاده می شد و نماز می خواند.

در مورد زکات: صلاح الدین رحمه الله مُرد، اما چیزی نداشت که بر آن زکات واجب باشد. او هر چه را بدست می آورد به صورت صدقه می بخشید، او اموال زیادی را بدست آورد، اما [بعثت بخششهای زیاد] جز چهل و هفت درهم ناصری و به اندازه وزن یک هسته خرما طلا، هیچ طلا و نقره ای را در خزانه اش باقی نگذاشت، او هیچ ملک، خانه، دارایی، بستان، روستا، مزرعه و املاک دیگری را بر جا نگذاشت.

در مورد روزه رمضان: صلاح الدین رحمه الله بعثت بیماریهای پی در پی نتوانسته بود بعضی از روزه ها را بگیرد. بنا براین در قدس شریف و در همان سالی که فوت کرد، شروع به قضای آن روزها نمود، هرچند که پزشکان او را سرزنش می کردند، گوش نمی داد و می گفت: نمی دانم چه می شود. گویا آنچه را می خواست به او الهام شده بود - خداوند او را رحمت کند - .

در مورد حج: او همیشه عزم و نیت رفتن به حج را داشت، مخصوصاً در آن سالی که وفات یافت، اما بعثت نبود وقت و دست تنگی، حج برای او میسر نشد. او حج را برای سال بعد به تأخیر انداخت، اما در آن سال فوت کرد، و این چیزی است که عام و خاص به یک اندازه از آن آگاهی دارند.

او رحمه الله دوست داشت به قرآن عظیم گوش دهد و کسی را به عنوان استاد انتخاب می کرد که عالم باشد، قرآن را بداند و به خوبی آنرا حفظ کرده باشد. او رحمه الله قلبی خاشع و چشمانی گریان داشت. هرگاه قرآن را می شنید، قلبش خاشع می شد و در بیشتر اوقات اشک از چشمانش جاری می شد. او بسیار به شنیدن حدیث رغبت داشت و اگر می شنید که عالمی در حدیث مشهور و پر آوازه است، او را احضار می کرد و به شنیدن حدیث از او گوش فرا می داد، و کاری می کرد که به گوش اولاد و خواص او که در آن مکان بودند، نیر برسد.

او رحمه الله به شعائر دینی بسیار ارج می نهاد و از فلاسفه، معطله و هر کس که با شریعت اسلام ستیز می کرد، متنفّر بود، هرگاه می شنید که کافر ستیزه گری در کشورش وجود دارد، دستور قتل او را صادر می کرد.

او قدس الله روحه به خداوند حسن ظن داشته، بسیار بر او توکل و به درگاهش توبه می کرد. هرگاه می شنید که دشمن مسلمانان را محاصره کرده است، دیده می شد که بیدار، پر اهتمام، غمگین و در حال سجده برای خداوند است. او در سجده هایش این دعا را می خواند: پروردگار! اسباب و امکانات زمینیم برای پیروز گرداندن دین تو تمام شده است، و جز پناه بردن به تو و اعتصام به ریسمان و توکل بر فضل تو، نیرویی برایم نمانده است. تو برای من کافی و بهترین سرپرست هستی.

قاضی بهاء الدین می گوید: او را در حال سجده دیدم، که در همان حال اشکهایش قطره، قطره، بر موهای سپیدش و سپس بر سجاده اش می چکید، آنچه را می گفت نمی شنیدم، اما امروز هنوز به پایان نرسیده بود که خبر پیروزی بر دشمن به دستش رسید.

عشق و علاقه او به جهاد، به شدت بر قلب، احساسات و سایر اعضایش چیره بود، همیشه در روزهای جمعه مخصوصاً نماز جمعه به جنگ می رفت، تا تیرگی باشد به دعای خطیبان بر منبرها که معمولاً به اجابت نزدیکتر است. (با تصرف).

۲- عدالت و عفو او

قاضی بهاء الدین می گوید: او رحمه الله بسیار عادل، رحیم، مهربان یاری دهنده ضعیف بر قوی بود. هر هفته روزهای دوشنبه و پنجشنبه برای قضاوت در یک جلسه عمومی که فقهاء، قاضیان و دانشمندان هم حضور داشتند، می نشست، و در را برای مردم باز می گذاشت تا همه، پیر، جوان، پیرزن یا پیرمرد به سوی او بیایند. او این کار را در سفر و حضر انجام می داد. هر کس که برای دادخواهی پیش او می رفت، حتماً به مسأله اش گوش می داد و مشککش را بر طرف می کرد.

از مواردی که بر عدالت او دلالت دارد این است که او در برابر قضاوت از دشمن خود طرفداری می کرد، بدون اینکه در این کار گناه یا عیبی ببیند، زیرا به نظر او حق سزاوارتر است که از آن پیروی شود. بر حسب اتفاق تاجری به نام «عمر الخلاص» نزد صلاح الدین رحمه الله ادعا کرد که یکی از بنده هایش به نام «سنقر» تمام دارائی و ثروت هنگفت او را بدون هیچ حقی برداشته است، هنگامی که این تاجر شکایتش را به قاضی ابن شداد تقدیم کرد، صلاح الدین رحمه الله بردباری زیادی از خود نشان داد و قبول کرد که نقش طرف شاکی را بازی کند و هر یک از طرفین شهود و دلایل باطل آن مرد نزد قاضی ثابت شد. اما صلاح الدین رحمه الله نخواست که آن مدعی ناکام از نزد او برود بنا بر این دستور داد که هدیه و مبلغی پول به او بدهند تا دلیلی باشد بر کرم و بخشش او به هنگام قدرت به جای سرزنش.

از میان برداشتن گمرک و مالیاتی برای سبک کردن بار زندگی مردم و برداشتن ظلم از شانه هایشان، یکی دیگر از دلایلی است که بر عدالت و بیداری او بر مصالح رعیت دلالت دارد.

ابن جبیر در مورد آثار و کارهای بزرگوارانه صلاح الدین رحمه الله که همچون نام نیکی در جهان و آخرت باقی گذاشته است، می گوید: او بیشتر گمرکها و مالیاتهایی که بر مردم، فروشنده یا خریدار، کوچک یا بزرگ، واجب بود، حتی برای نوشیدن آب نیل هم باید گمرک می پرداختند را ملغاً و باطل اعلام کرد.

مالیات دیگری به مبلغ هفت دینار و نیم وجود داشت که هر حاجی هنگام رفتن به حجاز برای تعمیر مکه و مدینه و کمک به مردم آنجا باید پرداخت می کرد. مخصوصاً فاطمیان در گرفتن این مالیاتها زیاده روی می کردند و هر کس که از پرداخت آن عاجز بود، به شدت شکنجه می کردند. اما صلاح الدین رحمه الله همه این مالیاتها و گمرکها را باطل کرد، و به جای آن، کمکی مالی معادل آنچه از حاجیان گرفته می شد، هر سال به اهل حجاز داده می شد، بدین ترتیب صلاح الدین رحمه الله حجاج را از مشقت مالیات آسوده کرد، بخصوص که بیشتر آنان فقیر بوده، توان پرداخت آن مبالغ را نداشتند.

۳- شجاعت و مسیر او

در واقع شجاعت صلاح الدین رحمه الله ضرب المثل بود، دشمنان قبل از دوستان به آن شهادت داده بودند، اما این قهرمان هرگز مانند آن پادشاهان و فرماندهانی که بر تخت فرمانروایی می نشستند و فقط می توانستند به پیروانشان دستور دهند، آنان را روانه میدان جنگ کنند، اگر پیروز می شدند به نام پادشاهان بود، و اگر شکست می خوردند، آنان خود در مرکز فرماندهیشان در امنیت بسر می بردند، نبود. صلاح الدین رحمه الله از دسته این پادشاهان و فرماندهان نبود، بلکه هرگاه می خواست با دشمن درگیر شود، خود در جلو لشکر حرکت می کرد، تا در میدان نبرد آنها را همراهی کند، در خطرات جنگ شرکت داشته باشد و در سپاه ترین شرایط و بدترین بحرانها همراهشان پایداری کند.

از نمونه های این دلیری سر آمد که صلاح الدین رحمه الله با آن آراسته بود، بعنوان مثال: هنگامی که در سال ۵۸۴ هـ بر «دژ کوکب» چیره گشت، به لشکر مصر که به فرماندهی برادرش سلطان عادل بود، اجازه داد برای استراحت باز گردد، قرار شد که صلاح الدین رحمه الله تا عسقلان آن را بدرقه کند، و از آنجا برای بررسی شهرهای ساحلی تا عکا برود، اما مشاوران صلاح الدین رحمه الله موافقت نکردند، زیرا بعد از آنکه لشکر مصر را در عسقلان بدرقه کند، خود با تعداد کمی از سربازان باقی خواهد ماند، پس اگر به شهرهای مختلف ساحلی برود آنها در شرایطی که لشکری نیست که از او حمایت کند، چگونه نسبت به جان خود در امان خواهد بود؟ مخصوصاً که تعداد صلیبیان در شهر صور بسیار زیاد است، بنا براین همراهان او - از جمله قاضی ابن شداد - از او خواستند که چنین کاری را نکند و آنرا ریسک بزرگی بر شمرند، اما او بر نظر خود اصرار ورزید و پس از جدا شدن از لشکر مصری، بدون اینکه از دشمن یا خطری بترسد، در مسیر ساحل راه خود را به سوی عکا در پیش گرفت. فصل زمستان بود، سرما بیداد می کرد و دریا متلاطم بود، صلاح الدین رحمه الله نگاهی به امواج خروشان دریا کرد، سپس رو به قاضی ابن شداد کرد و گفت: می خواهی آنچه را که در دلم است برایت بازگو کنم: هرگاه خداوند فتح بقیه ساحل را براریم میسر کند، کشور را (میان فرزندان) تقسیم می کنم و پس از وصیت کردن خدا

حافظي مي کنم، از راه اين دريا به طرف جزيره هاي آن مي روم، آنگاه صليبيان را تعقيب مي کنيم، تا هنگامي که بر روي زمين کسي را باقي نگذارم که خداوند را انکار کند و به او کافر باشد يا اينکه بميرم!!.

او رحمه الله خونسرد و استوار بود، هرگاه در سختي مي افتاد يا دچار مصائب مي شد، لشکر خود را باز نمي گرداند، از جمله قاضي ابن شداد روايت مي کند: که در اثنای محاصره عکا توسط صليبيان، در یک شب بيشتتر از هفتاد کشتي صليبي به ساحل رسيد، او بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب یک به یک آن کشتي ها را شمارش کرد، با اين وجود صلاح الدين رحمه الله تنها اعتماد به نفسش زياد داشت.

ابن شداد مي گويد: اصلاً نديدم که او دشمن را زياد به حساب آورد، يا آنان را قوي بداند. در بعضي مواقع که صلاح الدين رحمه الله در دشت عکا با صليبيان درگير بود، پيش مي آمد که مسلمانان شکست بخورند و پرچمشان بر زمين بيافتد، با وجود اين صلاح الدين رحمه الله با تعداد کمي همچنان استقامت مي کرد تا اينکه به سمت کوه رفته، مردم را که در حال عقب نشيني بودند از کارشان شرمنده مي کرد و آنها را باز مي گرداند. اين کار ادامه داشت تا اينکه در همان روز سپاه مسلمين بر دشمن پيروز گشت. در یک شب طوفان و باراني در حالیکه صلاح الدين رحمه الله در دشت عکا مستقر شده بود، چادر او سقوط کرد که ممکن بود او را بکشد، اما با اين حال شوق و رغبت او به جنگ و جهاد بيشتتر شد. و اين آشکارا دلالت مي کند بر اينکه اين قهرمان روح معنوي والا، اعتماد شديد به خدا و دليري سرآمدش را در جنگ حفظ مي کرد.

رشته کلام را به قاضي بهاء الدين مي دهيم تا در مورد عشق به جهاد و فدا کاري صلاح الدين رحمه الله در راه خدا، که خود از صلاح الدين رحمه الله ديده بود براي ما بيان کند، قاضي بهاء الدين مي گويد: عشق و علاقه او به جهاد بر قلب ساير اعضايش چنان چيره گشته بود که جز از جنگ حرف نمي زد، جز به لوازم جنگي نگاه نمي کرد، جز به مردان جنگي اش توجه نمي کرد و جز به کسي که او را نسبت به جنگ تحريک مي کرد علاقه اي نداشت. او زن، فرزندان و وطنش را بخاطر عشق به جهاد در راه خدا ترک کرده بود و از دنيا با سکونت در زير سايه چادري که باد آن را به چپ و راست مي برد، قناعت کرده بود.

بسيار بيشتتر از یک بار اتفاق افتاده بود که صلاح الدين رحمه الله علي رغم بيماريش لشکر را فرماندهي کند و در حالیکه از درد رنج مي برد لشکر را سازماندهي و با دشمنان مي جنگيد، ابن شداد از آن کار او تعجب مي کرد، اما صلاح الدين رحمه الله در جواب او مي گفت: هرگاه سوار (بر اسب) مي شوم دردم از بين مي رود.

اين واقعه که ابن شداد آن را در کتابش نقل مي کند بر صبر و قناعت او دلالت دارد، خلاصه آن واقعه اين است که صلاح الدين رحمه الله پسري به نام اسماعيل داشت، خبر مرگش را شنيد، اما در برابر اين خبر صبر و قناعت در پيش

گرفت، با هیچ کس سخنی نگفت و تنها نشانهء ناراحتی او قطره اشکی بود که در چشمانش می درخشید. ابن شداد می گوید: به این صبر و قناعت بنگرید، این مرد به چه درجه ای رسیده است. خداوند! تو این صبر و قناعت را به او الهام نموده ای، او را موفق کرده ای، پس ای مهربانترین مهربانان اجر و ثوابش را از او دریغ مکن^۱.

۴- شکیبایی و بخشش او

خلق و خوی عفو و شکیبایی یکی دیگر از اخلاقیهای پسندیده ای است که صلاح الدین رحمه الله به آن آراسته بود. بسیار اتفاق می افتاد که بدی را با نیکی و تندی را با بردباری جواب می داد.

از جمله ابن شداد نقل می کند که مردم برای شکایت کردن نزد صلاح الدین رحمه الله از دحام کرده، با همدیگر رقابت می کردند، بعضی وقتها لباس و فرش که بر آن می نشست را لگدمال می کردند، اما او ناراحت نمی شد به شکایتهايشان توجه می کرد، با بردباری نیازهایشان را برطرف می کرد. اتفاق می افتاد که بعضی از کسانی که برای داد خواهی نزد او می آمدند، با سخنان درشت و خشونت با او حرف می زدند، اما صلاح الدین رحمه الله با گشاده رویی حرفهایشان را قبول می کرد.

یکی از روزها قاضی ابن شداد که سوار بر قاطرش بود از کنار او گذشت، چون هوا بارانی و زمین گل و لای بود، قاطر بر لباس او گل پاشید و تمام لباس او را کثیف کرد، با وجود این اجازه نداد که ابن شداد از روی شرمندگی گوشه گیری کند، بلکه با گشاده رویی او را به خود نزدیک کرد تا شرم و ناراحتی او را بر طرف کند.

ابن شداد شاهد عینی ماجرا برای گواهی دادن بر بردباری و گذشت صلاح الدین رحمه الله، داستان دیگری را نقل می کند. او می گوید: که به هنگام درگیری میان صلاح الدین رحمه الله و ریچارد در نزدیکی یافا، بعضی از لشکریان صلاح الدین رحمه الله از او امر صادره او سرپیچی کرده با سخنانی حاکی از خشونت به او جواب دادند، صلاح الدین رحمه الله مثل یک شخص غضبناک از آنان جدا شد، بگونه ای که هر کس او را می دید خیال می کرد که گروهی از سربازان را بخاطر این عملشان می کشد. صلاح الدین رحمه الله راه خود را همچنان در پیش گرفت تا اینکه به مقرش رسید، امرای اطرافش از ترس لرزه بر اندامشان افتاده بود، هر کدام فکر می کرد که از او خشمگین است، حتی ابن شداد که جایگاه ویژه ای نزد صلاح الدین رحمه الله داشت، میگوید: از ترس به خودم اجازه نمی دادم بر او وارد شوم تا اینکه او مرا فرا خواند. هنگامی که ابن شداد بر صلاح الدین رحمه الله وارد شد، از او خواست که امراء را جمع کند تا با او در خوردن

^۱ برگزیده هایی از کتاب «النوادر السلطانية»

مقداري از میوهایی که از دمشق رسیده بود، سهمی شوند. امراء در حالیکه می ترسیدند، حاضر شدند، اما با خوشرویی و گشاده رویی او روبرو شدند که سبب آرامش و خوشحالی آنها گردید و از رفتن به جنگ منصرف شدند، انگار که هیچ چیزی اتفاق نیافتاده بود.

مؤرخان در مورد شکیبایی صلاح الدین رحمه الله نقل می کنند که مردی - در حالیکه خسته و دلتنگ بود - شکایت نامه ای پیش او آورد، صلاح الدین رحمه الله از او خواست کمی منتظر بماند. اما آن مرد نمی خواست انتظار بکشد، مرتب شکایتش را زیر گوش صلاح الدین رحمه الله می خواند و آنرا به چشمش نزدیک می کرد، صلاح الدین رحمه الله به او گفت: الآن اینجا مرکب ندارم که شکایت نامه ات را امضا کنم، آن مرد با سرعت مرکب را حاضر کرد و از او خواست شکایتش را امضا کند، اما صلاح الدین رحمه الله بدون اینکه خشمگین شود با بردباری قلمش را برداشت و شکایت نامه او را امضاء کرد. بردباری و عفو او رحمه الله به پیروان، رعایا و سربازانش منحصر نبود، بلکه حتی به دشمنانش که با او می جنگیدند هم می رسید. در فصل نهم هنگامی که به بحث «سیاست صلاح الدین در رفتار با صلیبیان» پرداختیم، روایتی را از عفو و گذشت صلاح الدین رحمه الله آوردیم، اگر به آنجا مراجعه کنید، مطالبی را خواهید یافت که دلیل بر مردانگی و گذشت آن بزرگ مرد تاریخ است.

۵- مردانگی و گذشت او

در مورد مردانگی و گذشتی که صلاح الدین رحمه الله با آن آراسته بود، باید بگویم که تمام مؤرخان گذشته و حال اتفاق نظر دارند بر اینکه رفتار نیکی که صلاح الدین رحمه الله با دشمنانش داشت، در تاریخ جنگ و فتوحات سابقه نداشته است. اینکه گواهی مؤرخان غربی را در مورد گذشت و مردانگی نادر این قهرمان در تاریخ، بشنوید: امیر علی از «میل» مؤرخ انگلیسی نقل می کند: تعدادی از مسیحیان که قدس را ترک کرده بودند به سوی انطاکیه مسیحی رفتند، اما حاکم آنجا از پذیرفتن آنها سرباز زده، آنان را طرد کرد، ناچار به کشور مسلمین آمدند که با خوشرویی زیاد مورد استقبال قرار گرفتند.

باز امیر علی می گوید: «میشود» حال این مسیحیان را که از قدس رانده شده بودند، و بی احترامی که از برادران مسیحیان شان دیده بودند، توصیف می کند که تعدادی از آنها در سوریه در اثر گرسنگی بخود می پیچیدند، آنان در نهایت تنگدستی قرار داشتند. طرابلس در هایش را بر روی آنان بسته بود. سپس «میشود» می گوید: یکی از زنان در حالیکه آن مسیحیانی را که از پذیرفتن و کمک کردن به آنها سرباز زده بودند، نفرین می کرد، مجبور شد کودک خود را به دریا بیاندازد. هنگامی که بطرک با اموال و دارائی هنگفتش که بدون آنکه آنرا جهت فدیة فقرا و مساکین صرف کند، از شهر خارج می شد - بعد از اینکه استانلی بطرک را آدم بی وجدانی توصیف می کند - به سلطان صلاح الدین رحمه الله

گفتند: چرا اموال او را مصادره و در کاری که مسلمانان را تقویت کند، صرف نمی کنی؟ سلطان به آنان گفت: از او فقط ده دینار می گیرم و به او خیانت نمی کنم. «استانلی لین بول» در این باره می گوید: کار به جایی رسیده بود که یک سلطان مسلمان درس احسان و نیکی کردن را به یک راهب مسیحی بدهد!

قاضی ابن شداد نقل می کند که یک روز در نزدیکیها خطوط صلیبیان به همراهی صلاح الدین رحمه الله سوار بر اسب بود که یکی از سربازان مسلمان زنی از صلیبیان را با خود آورد که از داغی که بر دل داشت، گریه می کرد و پی در پی به سینه خود می زد، هنگامی که صلاح الدین رحمه الله از جریان او سؤال کرد، فهمید که دختر کوچکش را گم کرده است، در آن هنگام دلش به حال او سوخت، اشک از چشمانش جاری گشت و مردانگیش او را به تحرک واداشت. بنا براین دستور داد که یکنفر به بازار لشکر برود، در مورد آن دختر کوچک پرس و جو کند و هر کس آنرا خریده باشد، پول آنرا بپردازد و دختر کوچک را با خود بیاورد. بدین ترتیب هنوز ساعتی نگذشته بود که دختر بچه را آوردند، مادر برای دیدن دخترش به سوی او دویده، شروع به مالیدن خاک بر سر و صورتش کرد، در حالیکه آن زن رو به آسمان کرده بود و کلمات نامفهومی می گفت، مردم بخاطر او گریه می کردند. پس از آن دخترش را به او تحویل دادند و او را به اردوگاهش باز گرداندند.

قاضی ابن شداد داستان جالب دیگری نقل می کند که حاکی از آسانگیری و مردانگی کمیاب صلاح الدین رحمه الله است. ابن شداد می گوید: هنگامی که پادشاه انگستان ریچارد بوردلیون – بزرگترین دشمن صلاح الدین رحمه الله – بیمار شد، صلاح الدین رحمه الله سفیری را به همراه میوه و یخ برای خدمت به او فرستاد. صلیبیان از این برخورد بزرگوارانه از سوی دشمنشان و این عطوفت از سوی مسلمانان در مقابل صلیبیانی که دچار گرسنگی، ناتوانی و بلا بودند، مستعجب شدند. مؤرخان معتقدند که صلاح الدین رحمه الله برای مجبور کردن آنان به اسلام آوردن از ناتوانیشان سوء استفاده نکرد. «ارنولد» در کتابش «دعوت به اسلام» می گوید: این برخورد مهربانانه علتی بود برای پناه بردن بسیاری از صلیبیان به اسلام و مسلمان شدن آنها. اگر بخواهیم تعصب کینه توزانه صلیبیان نسبت به اسلام و مسلمین را با برخورد خالص اسلامی نسبت به مسیحیت و مسیحیان مقایسه کنیم، اختلافی آشکار و فاصله ای زیاد میان آن دو خواهیم یافت. زیرا هنگامی که صلیبیان به جهان اسلام یورش آوردند با روح پلید تعصب و کینه سیاه اشباع شده بودند، که هیچ عطوفت، وجدان یا انسانیتهی مانع از مجازات کردن مخالفینشان در دین نمی شد. آنان بر هر کس که می توانستند بزرگ یا کوچک، مرد یا زن، جنگجو یا صلحجو حمله می کردند.

تعصب پلید صلیبیان و سنگدلی بیش از حد آنان در کشتارگاه مسجد الاقصی که در آن بیشتر از هفتاد هزار انسان پیر، کودک، و زنان مسلمانی که به آنان پناه برده بودند را کشتند، آشکار گشت. موضع گیری صلاح الدین رحمه الله به هنگام

باز پس گيري بيت المقدس بر خلاف آنان بود. بعد از اينکه سربازان صليبي تسليم شدند او به آنها امان داد و از هرگونه تجاوزي به صليبيان جلوگيري کرده صليبيان در حالي که با سربازن اسلام محافظت مي شدند از بيت المقدس خارج شدند، تا اينکه با امنيت به شهر صور رسيدند. در فصل هفتم هنگامی که در باره «سياست صلاح الدين رحمه الله در برخورد با صليبيان» سخن گفتيم اينگونه رفتار آسانگيرانه او را به تفصيل بيان کرديم، پس براي اينکه فرق بزرگ میان رفتار ما و تعصب آنها را بدانيد، بدانجا مراجعه کنید^۱.

نقدهاي و ایرادهای که به صلاح الدين رحمه الله گرفته اند:

بعضي از مؤرخان معاصر، سياست صلاح الدين رحمه الله در برخورد مهربانانه با صليبيان وسهل انگاري افراطي او نسبت به اسلام و مسلمين را بشدت نقد کردند.

این نقد در موارد زیر خلاصه می شود:

۱. صلاح الدين رحمه الله بايد با صليبيان معامله به مثل مي کرد، همانگونه که آنان اسيران ما را مي کشتند و مجازات مي کردند، بايد او هم اسيران آنها را مي کشت و بنيادشان را از زمين برمي چيد تا اين آيهء معامله به مثل را تحقق بخشد:

{وَجَزَاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا} الشورى ۴۰

کیفر هر بدی کیفری همسان آن است.

{فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ} البقرة ۱۹۴

هر که راه تعدي و تجاوز بر شما را در پيش گرفت بر او همانند آن تعدي و تجاوز کنید.

۲. اجازه دادن به اسيران که در شهر صور تجمع کنند و متمرکز شوند، آنان را به حمله و جنگ سوم صليبي تشويق کرد، زیرا با تجمعشان و کمکهاي که از اروپا به آنها مي رسيد اعتماد به نفس پيدا کردند، که نتیجه آن تسليم عکا به صليبيان بود.

۳. پريشاني هايي که به دنبال جنگ حطين به وجود آمد کشور اسلامي را در آشوب بزرگي قرار داد، صلاح الدين رحمه الله بسيار در سختي افتاد، به کشور اسلامي خسارتهای فراواني وارد ساخت و یکسال بدون نيروي کمي اسلامي از شرق و غرب ماند. اين مهمترين انتقادات و ایرادهای است که مؤرخان معاصر به قهرمان فاتح صلاح الدين رحمه الله گرفته اند. اما بیشتر مؤرخان از صلاح الدين رحمه الله دفاع مي کنند، کار او را مي ستايند و هر نقدي را در باره

^۱ به اثر رفتار اسلامي در انتشار اسلام میان صليبيان در کتاب «دعوت به اسلام» ص: ۸ تأليف ث. و. ارنولده، ترجمه به عربي حسن ابراهيم و عبد الحميد عابدين، نگاه کنید.

او رد می کنند، زیرا رفتار و برخورد مهربانانه ای که صلاح الدین رحمه الله متصف به آن است بر پایه های اسلامی و شرعی استوار است. پس هنگامی که اسلام و الیان امر را میان منت گذاشتن {با آزاد کردن اسیران} یا فدیة گرفتن از آنها با کشتن و یا به بندگی گرفتن اسیران، مختار کرده است، صلاح الدین رحمه الله هم می تواند آنچه را که با آن مصلحت اسلام و مسلمین تحقق خواهد یافت را انتخاب کند، زیرا خداوند می فرماید:

{فِيمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا} محمد ۴

بعدها یا بر آنان منت می گذارید و یا فدیة می گیرید، تا جنگ بارهای سنگین خود را بر زمین می نهد.

و این در حالی است که می دانیم صلاح الدین رحمه الله «دستور قتل ۴۰۰ نفر از اسیران را که در رأس شرارتها و فتنه ها قرار داشتند، همیشه سعی می کردند به مسلمین ضرر برسانند، حتی به عهدها و پیمانهایشان وفا نمی کردند، کسانی که عامه مردم از آنان اطاعت می کردند، گروهی که با مسلمانان دشمنی می کردند و در اذیت کردن و مجازات کردن شدید مسلمانان از راه تعصب دینی مبالغه می کردند را صادر کرد»^۱.

قبلاً گفتیم که صلاح الدین رحمه الله بعد از پیروزی بر صلیبیان در حطین اسیر ارنات حاکم کرک را احضار کرده، برای اجرای وعده، عمل کردن به سوگندش و برخورد بدی که او با مسلمانان داشت و توهینی که به مقام نبوت کرده بود، با دست خود گردن او را زد. از این شواهدی که پشت سر هم بیان کردیم برای ما روشن می شود که صلاح الدین رحمه الله در جای خود محتاط بود و در جای خود آسانگیر. یکی از شاعران چه زیبا سروده است که:

و وضع الندي في موضع السيف بالعلا

مضرّ كموضع السيف في موضع الندي

هنگام تند خویی، آرامش و رفتار نرم مضر است، همانگونه که هنگام نرم خویی درشتی مضر است.

اما اینکه صلاح الدین رحمه الله به اسیران اجازه داده بود تا در صور اقامت کنند و در آن متمرکز شوند، در حقیقت تنها هنگامی که از آنان عهد و پیمان گرفت که بر عهد خود بمانند، به جنگ برنگردد و کاری نکند که به صلح لطمه وارد سازد، به آنان اجازه داد که در آنجا بمانند، اما آنان عهد و پیمانهای را که به سلطان صلاح الدین رحمه الله داده بودند، شکستند، حتی صلاح الدین رحمه الله قهرمان فکر می کرد که آنان قدر این پاداش را می دانند، آنرا حفظ می کنند و با مسلمانان در کمال آسایش و امنیت زندگی می کند، اما همانطوریکه شاعر می گوید:

^۱ از کتاب «زندگی صلاح الدین رحمه الله» تألیف احمد بیلی ص ۱۶۲ با تصرف

ما كل ما يتمني المرء يدركه **** تجري الرياح بما لا تشتهي السفن
انسان به تمام آنچه که آرزو می کند، نمی رسد، بادهای بر خلاف جهتی که
کشتی ها می خواهند می وزند.

هر چند که بهتر و به احتیاط نزدیکتر این بود که صلاح الدین رحمه الله
اسرای صلیبی را در تمام کشور و شهرهای اسلامی پراکنده سازد تا دیگر نتواند
تجمع کنند و در همان حال زیر نظر و مراقبت دائمی مسلمانان قرار داشته باشند.
اما اینکه سهل انگاری صلاح الدین رحمه الله کشور را دچار پریشانیها
کرد و بر آن خسارتهایی وارد ساخت. در حقیقت می گویم که صلاح الدین رحمه
الله سهل انگاری و آسانگیری خود را بر پایه های اسلامی – همانطور که گفتیم –
استوار کرد. او در کارش نیت خیر داشت، مگر او علم غیب داشت که اروپا با
همکاری آنان که در صور تمرکز کرده اند هجوم سختی را در جنگ سوم صلیبی
به بیت المقدس می آورند؟ اگر او علم غیب داشته بود را کامل آماده ساخت، شاعر
راست گفته است که:

ما مضي فات و المؤمل غيب **** و لك الساعة التي أنت فيها

در آخر ما برای او تا زمانیکه بشر است ادعای مصلحت نمی کنیم، چنانکه
امام مالک می فرماید: همه ما خطا می کنیم و «بعضی از کارهایمان پذیرفته نمی
شود، مگر صاحب این قبر اشاره کرد به قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم. هرگاه
مجتهدی خطا کند یک پاداش دارد و هرگاه اجتهادش صحیح باشد، دو پاداش دارد.
صلاح الدین رحمه الله در هر دو حال مأجور است، خواه خطا کرده باشد، خواه
صواب – خداوند او را رحمت کند و پاداش بزرگی به او بدهد.

۶- علاقه او به شعر و ادبیات

صلاح الدین رحمه الله مردی بود با شخصیتی کامل، همانگونه که جهاد را
دوست داشت و بیشتر وقت خود را وقف آن کرده بود، نصیب خود را نیز از دنیا
به اندازه های که او را از تکلیف جنگی برای اعلائی کلمه الله، دور نگرداند،
فراموش نکرده بود. بعنوان نمونه ابن شداد در مورد صلاح الدین رحمه الله می
گوید: آداب معاشرت نیکویی داشت، با اخلاق و شوخ طبع بود، انساب عرب،
واقعه ها، رفتارها و احوالشان را می دانست و بر عجایب و نوادر دنیا آگاه بود. از
جمله موارد که شخصیت یگانه او را آشکار و از عقل زیادش پرده برداری می
کند، این است که او اشعار جالب و زیبا را دوست می داشت و آنها را در مجالسش
تکرار می کرد. ابن خلکان در تاریخش «وفیات الاعیان» می گوید: که صلاح
الدین رحمه الله اشعار جالب را نیکو و زیبا می دانست، به همین دلیل شعرا به
حضور او می آمدند تا اشعار خود را بسرایند، او بیشتر اوقات این شعر را تکرار
می کرد:

و زارني طيف من أهوي علي حذر **** من الوشاة و داعي الصبح قد هتفا

فكدت اوقظ من حولي به فرحاً **** و كاد يهتك ستر الحب بي شغفا

ثم انتبهت و آمالي تخيل لي **** نيل المنى، فاستحالت غبطني أسفا

مؤذن اذان صبح گفته بود که در خواب افراي را دیدم که سکه زر می زدند، نزدیک بود از خوشی اطرافیانم را بیدار کنم و کمی مانده بود که از شیفتگی پرده عشق من پاره شود. پس از آن بیدار شدم و در خیالم به آرزویم می رسیدم، اما متأسفانه آرزویم محال گشت.

نویسنده و فیات الاعیان می گوید که این شعر ابن منجم در بارهء رنگ کردن موی سفید مورد پسند او واقع شده بود:

و ما خضب الناس البياض لُفَجِهٍ **** و أقبح منه حين يظهر ناصله

و لکنه مات الشباب فسُودت **** علي الرسم من حزن عليه منزله
مردم (موی) سفید را بخاطر زشتی آن رنگ نمی کنند، چرا که مو به هنگام از بین رفتن رنگ آن زشت تر می شود، اما آن جوان مرد و بخاطر غم از دست دادن او همه جا سیاه گشت.

عماد کاتب می گوید: که صلاح الدین رحمه الله در اوایل پادشاهیش این دو بیت را برای یارانش نوشت:

ایها الغائبون عنا و إن كن **** تم لقلبي بذکرکم جیرانا

إنني مذفقتکم لا أراکم **** بعيون الضمير عندي عيانا

ای دوستانی که از ما غایب هستید هر چند قلب من به یاد شما است، از هنگامی که شما را از دست داده ام (از شما دور گشته ام) نمی توانم شما را با چشم دل به خوبی ببینم.

نویسنده «الروضتین» می گوید: صلاح الدین رحمه الله عاشق دیوان اسامه ابن منقذ بود، بیشتر اشعار او را حفظ کرده بود که در مجالس و مناسباتش آنرا تکرار می نمود. او کتاب «الحماسة» را حفظ کرده بود، گویند هنگامی که توران شاه برادر صلاح الدین رحمه الله فوت کرد و خبر آن به سلطان رسید، بسیار اندوهگین شده شروع کرد به سرودن اشعاری در مرثیه او، گویا با این شعر ناراحتی درونیش را بیان می کرد.

در نامه هایش شعر می نوشت، عماد می گوید: صلاح الدین رحمه الله نامه های زیادی را با خبرهای خوب به دوستانش می نوشت از جمله نامه ای که در آن این بیت را آورده است:

ما كنت بالمنظور أفنع منكم **** و لقد رضيت اليوم بالمسموع

ما با دیدار (شما) از شما قانع تر نیستیم، اما امروز با شنیدن (صدای شما) هم راضی هستم.

عماد کاتب باز می نویسد: صلاح الدین رحمه الله عاشق ادبیات بود و ادیبان را دوست داشت، به همین دلیل مجالسی را برای شنیدن شعر شاعران تشکیل می داد، مثل این مجلس که بعد از فتح بیت المقدس تشکیل داد و به شعرهای شاعران در مورد این فتح آشکار گوش داد. در فصل هفتم هنگامی که در مورد بزرگترین پیروزی که صلاح الدین رحمه الله در جنگ حطین بدست آورد، صحبت کردیم، بعضی از این قصائد و اشعار را آوردیم.

او رحمه الله ذوق ادبی داشت که با آن اشعاری را که بر او عرضه می شد، نقد می کرد.

نشو الدولة احمد بن نفاذه چند بیت نوشته، به وسیله آن عماد را به دمشق دعوت کرد، وقت رسیدن زردآلوی معروف، که فصل به یاد ماندنی دمشق است، فرا رسیده بود، اول آن شعر چنین می گوید:

دعا الناس للذات مشمش جلق **** فقد اسر عوا من كل غرب و مشرق
 زردآلوی دمشق مردم را به خوردن و لذت بردن دعوت کردند و مردم از شرق و غرب جهان با سرعت آمدند.

عماد می گوید: من ابیات او را بر سلطان عرضه کردم، سلطان به عماد گفت: در جواب این ابیات چه گفتی؟

آنچه را سروده بودم برای او سرودم:

هلموا نسابق نحو مشمش جلق **** و ثم كما نهوي علي الاكل نلتقي
 بدت بین أوراق العُصوان كأنها **** كراتٌ نُضار في أُجین مطرق

بیاید به سوی زردآلوی دمشق مسابقه کنیم، آنگاه همانطور که می خواهیم مشغول خوردن شویم. آن زردآلوها میان برگ درختان چنان به نظر می رسند که گویا گلوله هایی از طلا هستند میان نقره.

عماد می گوید: هنگامی که این بیت را برای سلطان سرودم، گفت: تشبیه درختان به نقره درست نیست، زیرا برگ سبز است و نقره سفید، بعد از تصحیح چنین خواندم:

بدت بین أوراق الغصون كأنها **** (كراتٌ نُضار بالزمرّد محقق)

گویا گلوله هایی از طلا هستند که میان زمرد^۱ محاصره شده اند.

شاعر مشبه به را برای مطابقت با مشبه تغییر داد، زیرا ایراد سلطان کاملاً بجا بود.

۷- زهد، جود و بزرگواری او

^۱ زمرد گوهر سبزرنگ است (مترجم)

او رحمه الله از دنیا، زیباییها و خوشیهای آن منتظر بود، یکبار پیروانش منزل زیبایی را در مکانی مرتفع برای او ساختند. اما او به آن اهمیت نداد و زیاد به آن نگاه نکرد، بلکه گفت: ما هیچکدام در این مکان نخواهیم نشست، این منزل شایسته کسی نیست که مرگ را می خواهد، ما در اینجا (دنیا) تنها خدمت خداوند سبحان می کنیم^۱. او اموال و دارائیهای فراوان کشورش را نمی پسندید، و ابهت و عظمت حکومت کردن او را مغرور نمی کرد، همیشه می گفت: مال دنیا و خاک پیش من یکسان هستند. اینکه او هنگام وفات هیچ مال و قصری را از خود بر جای نگذاشت، دلیلی است بر زهد او در دنیا و تنفر او از زیباییهای زندگی. قبلاً هنگامی که در این فصل در مورد تقوا و عبادت او سخن گفتیم، اشاره کردیم به اینکه قاضی بهاء الدین معروف به ابن شداد در مورد عبادت و عقیده او چنین می گفت: او چیزی از خود باقی نگذاشت که زکات بر آن واجب باشد، بلکه تمام اموال خود را که بدست می آورد صدقه می داد. او اموال زیادی را بدست آورده بود، اما (به علت بخششهای زیاد) هیچ طلا یا نقره ای را در خزانه اش بر جای نگذاشت. تنها چهل و هفت درهم ناصری و به اندازه یک دانه خرما، نقره را از خود باقی گذاشت، او هیچ ملک، خانه، مزرعه، بوستان، روستا یا هیچ نوع ملک دیگری را نداشت که از خود به ارث بگذارد. آیا در تاریخ سلاطین و رهبران، بزرگوار و زاهدی مثل این سلطان بزرگوار دیده اید؟ او مردی یگانه در تاریخ است. او رهبری است که زندگی دنیوی را به آخرت فروخته است و به جای دنیا، آخرت را برای خود برگزیده است؛ آنچه در پیش خداوند است بهتر از اموالی است که در این جهان برهم می اندوزند.

بزرگواری و سخاوت او رحمه الله سر آمد بود، هیچ گدائی را رد نمی کرد، هیچ کس را از رسیدن به آرزویش منع نمی کرد، هیچ گوینده ای را شرمنده نمی کرد، و هیچ آرزومندی را نا امید نمی کرد. ابن شداد می گوید: در قدس شریف گروهی از فقراء نزد او آمدند، او خود را آماده کرده بود که به دمشق برود، در خزانه هم پولی نبود که به آن گروه بدهد، پیوسته در مورد بخشش به آن گروه با او حرف می زد، تا اینکه مجبور شد کالاهایی از بیت المال را بفروشد، و پول آن را تا در هم آخر میانشان تقسیم کرد.

باز ابن شداد می گوید: او رحمه الله هم در حال ثروتمندی و هم در حال تنگدستی بخشش می کرد، کارمندان خزانه داری اموالی را از ترس اینکه کار مهمی آنها را غافلگیر کند، از او مخفی می کردند. او اضافه می کند که: در یک گفتگویی از او شنید: در میان مردم کسی پیدا می شود که به مال دنیا مثل خاک نگاه کند، گویا منظور او خودش بود - خداوند او را رحمت کند - ..

او رحمه الله از هر دانشمند یا انسان با وقاری که پی او می رفتند به خوبی پذیرایی می کرد و به مردانش می گفت که از عالمان یا عارفانی که از کنار خیمه گاه آنان گذر می کنند، غافل نباشند، یکبار مرد دانشمند و عارفی به دیدار ناصر

^۱ از کتاب «زندگی صلاح الدین رحمه الله» احمد بیلی ص ۲۱۴.

صلاح الدین رحمه الله رفت و بعد از ملاقات بازگشت. چند روز که گذشت، سلطان در مورد او سؤال کرد و فهمید که او مسافر بود، بنا بر این بسیار اندوهگین شده، گفت: چگونه این مرد بدون اینکه هیچ لطف و بخششی از ما ببیند، از ما جدا شد؟ از این بابت خیلی خشمگین شد، به همین علت یکی از کاتبان او که آن مرد را می شناخت، از طرف سلطان نامه ای به او نوشته، از او خواست برای ملاقات سلطان باز گردد. آن مرد پیش صلاح الدین رحمه الله آمد، که از دیدار و حرف زدن با او بسیار خشنود گشت و چند روز از او پذیرایی کرد، آنگاه هدایا، اموال زیاد، یک اسب و مقدار زیادی لباس به او داد تا به خانواده و همسایه هایش بدهد، آن مرد در نهایت خشنودی و سرور از پیش او رفت.

هرگاه می دانست که اموالی برای او آورده می شود، قبل از آنکه آن اموال به دستش برسد، مثل آنرا به نیازمندان و مجاهدان می بخشید. هر کس که در راه خدا زخمی می شد یا هر اسبی که در راه خدا قربانی می شد، عوض آن را، بلکه بیشتر از آنرا به صاحبش می داد. اگر خود اسبی داشت، حتماً آنرا به یکی از مردانش می بخشید، بیشتر از ده هزار اسب بود. او تنها لباسی را که به نظرش زیبا بود، از جنس کتان، پنبه یا پشم می پوشید و اگر نیازمندی را می دید، بدون اینکه بر او واجب باشد، لباسش را به او می بخشید.^۱

شاید دلیل آن همه بذل و بخشش این باشد که او خود را سربازی از سربازان اسلام می دانست که به جنگ با دشمن فراخوانده شده است و نمی داند که آیا بر می گردد؟ پس چرا این اموال را پیش خود نگه دارد و آنرا به نیازمندان و مستحقان نبخشد؟ عامل دیگری هم در این بذل و بخش دخالت دارد که قسمتی از آنرا در اول همین فصل بیان کردیم و آن اینکه صلاح الدین رحمه الله از آن دسته کسانی نبود که زینت و جمال دنیا عقل از سر شان ربوده است. او در قصر خود نمی نشست که پرچم را به دست فرماندهانش بدهد، آنان را به جنگ بفرستد و خود با خدم و حشم در رفاه باشد، یا در حالیکه عظمت و ابهت سلطنت او را مغرور کرده باشد، او امرش را صادر کند، او اسب سواری پیش قدم و قهرمانی شجاع بود. او بیشتر عمر خود را در تحرک گذراند. اگر می خواست استراحت کند بر روی شنها یا زیر سایه چادرها دراز می کشید. چشمش نمی خوابید و روحش استراحت نمی کرد، تا آنگاه که مسلمین را ببیند که به عزت رسیده اند و بر نردبان بزرگواری، وحدت و توان بالا رفته اند. آیا این قهرمان باید به خاطر بخششهایی که می کرده و سخاوتهایی که به خرج می داده است، سرزنش شود؟

۸- جنبش و توجه او به امر جهاد

در مورد عشق، علاقه و توجه او به جهاد باید بگویم که او عشق و شوق فراوانی به آن داشت. او تا هنگامی که می دید کشور اسلامی از دست صلیبیان کینه توز آزاد شده است و بر هر مستبد و طغیانگری پیروز گشته است، پلکهایش

^۱ از کتاب «صلاح الدین ایوبی» از دکتر جمال الدین رومادی ص ۹۶ فصل ملت، با کمی تصرف

را بر هم نمی گذاشت، قلبش آرام نمی گرفت و از غذا لذت نمی برد. برای اینکه واقعاً اندازه توجه، اهتمام و مسئولیت او را در امر جهاد و آزادسازی قدس بدانیم، بهتر است به آنچه که همراهانش می گویند، یا نوشته های کسانی که او را از نزدیک دیده اند، گوش فرا دهیم.

ابن شداد می گوید: مسأله قدس در نزد او رحمه الله آنقدر عظیم بود که کوهها توان حمل آنها نداشتند. باز می گوید: او همانند مادر فرزند از دست داده بود، به دنبال کمک طلبیدن از مردم در جولان بود و آنان را به جهاد تحریک می کرد. او در طلب کمک می رفت و ندا می داد، به فریاد اسلام برسید! در آنحال اشک در چشمانش برق می زد. هر اندازه به عکا و بلایی که به آن رسیده و مصیبتهای بزرگی که بر سر ساکنین آن آمده است، نگاه می کرد، بیشتر در پیشروی و تحریک به جنگ ادامه می داد، البته در آن روز هیچ غذایی نخورده بود، بلکه از داروئی که پزشک تجویز کرده بود، نوشید.

همچنین می گوید: سلطان تمامی این امور را خود بر عهده می گرفت و با مشکلات دست و پنجه نرم می کرد، هیچ یک از این امور برای او فرقی نداشت. او بخاطر شدت حرص و همت زیادش همانند مادر فرزند از دست داده بود. یکی از پزشکان به من اطلاع داد که او بخاطر اهتمام زیادش از روز جمعه تا روز یکشنبه بجز مقدار کمی غذا، چیز دیگری نخورد.

الله اکبر! اینگونه باید به امر جهاد توجه داشت. الله اکبر! فداکاری در راه خدا اینگونه باید باشد. الله اکبر! حرکت برای آزاد سازی و پایداری در برابر اسلام چنین باید باشد. اگر صلاح الدین رحمه الله جز این موضعگیری را نداشت، افتخار، شرافت و جاودانگی کنونی را هم نداشت. ابن شداد در توصیف اهتمام او به امر جهاد، اضافه می کند که: عشق و علاقه او رحمه الله به جهاد، بر قلب و سائر اعضایش چنان چیره گشته بود که جز از جهاد حرف نمی زد، جز به لوازم جنگی نگاه نمی کرد، جز به مردان جنگیش توجه نداشت و تنها به کسانی که او را به جهاد تحریک می کردند علاقه داشت، به خاطر عشقش به جهاد در راه خدا، زن، فرزندان، وطن و سایر شهرهایش را ترک کرده بود و از دنیا با آرامش در زیر چادری که باد آنها به چپ و راست می برد، بسنده کرده بود، که آن هم در یک شب طوفانی در دشت عکا بر سرش فروریخت که اگر در قلعه نبود او را می کشت، با این وجود رغبت، صبر و توجه او به جنگ بیشتر می شد.^۱

دلیل دیگر بر مبارزات پی در پی، جنبش دائمی و هیجان زیاد او برای اعلائی کلمه الله، این است که او یکبار در حالیکه سوار بر کشتی بود، به قاضی ابن شداد گفت: می خواهی آنچه در دلم است، برایت بیان کنم؟! هر گاه خداوند فتح بقیه ساحل را برایم میسر سازد کشور را میان فرزندان تقسیم کرده، وصیت می کنم و آنان را ترک خواهم کرد. از راه این دریا به سوی جزایر آن خواهم رفت و صلیبیان را تعقیب می کنم تا اینکه بر روی زمین هیچ کس را باقی نگذارم که به

^۱ از کتاب «النوادر السلطانية» قاضی ابن شداد، ص ۱۸

خدا کفر گوید، یا بمیرم. من - ابن شداد - گفتم: این یک نیت زیبا است، اما شایسته نیست که سرورم جان خود را به خطر بیاندازد و لشکر را که شرف و عزت اسلام است به سوی دریا رهبری کند. گفتم: کدام یک از دو مرگ (شهادت در راه خدا یا مرگ عادی) بهتر است؟ گفتم: مرگ در راه خدا. گفتم: آخرین آرزوی من این است که با بهترین نوع مرگ بمیرم، به این نیت و باطن بنگرید، چقدر پاک است! به این روح بنگرید، چه اندازه شجاع و دلیر است - رحمت خدا بر او باد - خداوندا! تو می دانی که او در راه پیروزی دین تو و بخاطر رحمت تو تلاش و جهاد کرد، پس او را مورد رحمت خود قرار بده^۱.

اینها مهمترین صفات و خصوصیات پسندیده قهرمان جاوید نام، صلاح الدین ایوبی رحمه الله بود، امروز رهبران ما هم بسیار به این صفات و حتی بیشتر از آن نیاز دارند، تا شاید با ملتشان به سرعت به سطح شایسته ای از مسئولیت در ساختن دولت اسلامی برسند، شاید در جنگهای بعدی با اسرائیل به پیروزی برسند، شاید عزت و بزرگواری از دست رفته را دوباره به این ملت برگرداند، و این برای خداوند مشکل نیست.

امروزه امت اسلام چه اندازه به قهرمانی همچون صلاح الدین رحمه الله در تقوا، عدالت، عطوفت، دلاوری، صبر، شکیبایی، بخشش، مردانگی، زهد، گرم، جنبش و مبارزه نیاز دارد؟ اگر روزی چنین صفاتی در یک حاکم مسئول یا فرمانده ای قهرمان دیده شد. آنوقت است که مسلمانان باید انتظار بزرگترین پیروزی، عزت محکم و حکومت مهبیای اسلامی را بکشند:

لا همّ قد أصبحت أهواؤنا شیعاً **** فامنن علينا براع أنت ترضاه

راع بسعید إلی الإسلام سیرته **** یرعی بنیه و عین الله ترعاه

خداوندا! آرزوهایمان پراکنده گشته اند، پس با فرستادن نگاهی که تو از آن راضی هستی بر ما منت بگذار. نگاهی که سیره او به اسلام بر می گردد که با آن فرزندان را تربیت می کند و خداوند محافظ او است.

^۱ از کتاب «النوادر السلطانية» قاضی ابن شداد، ص ۱۸

فصل دوازدهم

مهمترین اصلاحات صلاح الدین رحمه الله

در فصلهای گذشته دانستیم که صلاح الدین رحمه الله بیشتر وقت خود را در جنگهای ویرانگر و درگیریهای دائمی میان او و صلیبیان گذراند. بی شک این جنگها مانعی بود بر سر راه طرحهای بزرگ و اصلاحات گسترده ای که به فکر صلاح الدین رحمه الله می رسید، اما با وجود این او کارهای عمرانی و طرحهای اصلاحی زیادی انجام داد که تاریخ با تمام افتخار از آن یاد می کند.

اگر در این فصل بخواهیم این اصلاحات و طرحها را بیان کنیم، باید مشخص ترین و مهمترین آنها را ذکر کنیم تا کتاب ما در باره این قهرمان کتابی کامل با اطلاعات کافی در مورد او باشد، امید است که منصفانه عمل کرده باشیم و تکالیف و حقی که بر ما بوده را ادا کرده باشیم.

این اصلاحات در موارد زیر خلاصه می شود:

۱. اصلاحات عمرانی

از نمونه این اصلاحات حصار شهر قاهره می باشد. چون بیشتر آن منهدم شده بود و مانع از ورود و خروج مردم نمی شد، بنا بر این بدور شهر حصار کشید، برای نظارت بر کار حصار «طواشی بهاء الدین قراقوش» را بعنوان سرپرست منصوب کرد. اندازه طول این حصار (سور) بیست و نه هزار و سیصد و دو ذراع^۱ بوده است.

این حصار دور شهرهایی که در عهد صلاح الدین رحمه الله شهر قاهره را تشکیل می دادند، کشیده شده بود، که عبارتند از شهر فسطاط که عمرو بن عاص آنرا ایجاد کرده بود. شهر عسکر که صالح بن علی عباسی آنرا ایجاد کرده بود و شهر قاهره که جوهر صقلی آنرا ایجاد کرده بود.

هدف از ساختن این حصار حمایت از شهر در برابر حمله و یورش تجاوزگران بود. او همچنین قلعه انجیل را هم برای دور کردن فتنه دشمنان خائن و پیمان شکن از قاهره ساخت. اما او به علت مشغول بودن به جنگ در میدانهای مختلف، نتوانست تمام بناها را به پایان رساند. این قلعه هر چند که در دورانهایی مختلف تاریخ دستخوش تغییراتی شده است، اما هنوز از آثار پا برجا در تاریخ مصر به شمار می آید. از جمله قلعه های دیگری که بدست صلاح الدین رحمه الله

^۱ دهخدا در تعریف ذراع می گوید: از آرنج تا نوک انگشت میانه و معادل است با ۴۸ صد یک گز (۴۸ سانتی متر). لغتنامه دهخدا ج ۲۴ (مترجم)

ساخته شده است، قلعه سینا است که در شبه جزیره سینا در ۵۷ کیلومتری شمال شرقی شهر سویس واقع است. در جهت جنوبی آن قلعه هم دو مسجد نزدیک به هم، و منبع آبی برای سیراب کردن تشنگان، ساخت. بر یکی از درهای آن منبع آب این عبارت نوشته آمده است: بسم الله الرحمن الرحيم و صلي الله علي سيدنا محمد. خداوند سلطنت سرورمان ناصر صلاح دنيا و دين، سلطان اسلام و مسلمين، خليفه امير مؤمنان را جاودان گرداند، اين منبع آب را سلطان علي بن ناصر عادل مظفر آباد کرد. و در ماه شعبان پانصد و نود هجری به پایان رسید. استاد نعوم شقير در کتابش «تاریخ سینا و عرب» می گوید که از کنار آن قلعه و دو مسجد گذشته است و دیده است که آن قلعه در بزرگی در سمت شمال غربی دارد. در بالای آستانه در سنگ تاریخی مربعی شکل بزرگی که با حروف برجسته عربی نام صلاح الدین رحمه الله بر آن نقش بسته شده است، وجود دارد: بسم الله الرحمن الرحيم و صلي الله علي سيدنا محمد. خداوند سلطنت سرورمان ناصر صلاح الدین، سلطان اسلام و مسلمين، يوسف بن عادل ناصر را جاودان گرداند. جمادی الآخر سال ۵۸۳هـ.

توجه و اهتمام صلاح الدین رحمه الله تنها به برپایی استحکامات نظامی نبود، بلکه او به آباد کردن جزیره روضه و جیزه، ساختن میدانهایی برای مسابقات اسب سواری و حفر چاهها نیز اقدام کرد. او همچنین بیمارستانهایی بنا نهاد که از مهمترین آنها «المارستان» در شهر قاهره بود که ساختمانی بزرگ و وسیع داشت و آنرا تنها برای اجر و ثواب بنا کرد، بر این بیمارستان، عالمی را بعنوان سرپرست منصوب کرد. در کنار بیمارستان داروخانه ای را هم تأسیس کرده که می توانست انواع داروها و شربت ها را در میان بیماران توزیع کند. در اتاقهای بیمارستان تختهای مجهزی را برای استقبال بیمارستان قرار داده بود. قسمتی از بیمارستان را هم به زنان اختصاص داده بود. در گوشه دیگر خانه های بزرگی با برج و بارو و پنجره های آهنی برای حبس کردن دیوانه های وجود داشت. یک نفر هم هر روز باید احوال آنها را جویا می شد، خود صلاح الدین رحمه الله بر تمامی این موارد، با تحقیق و بررسی نظارت داشت.

در دوران صلاح الدین رحمه الله شهرهایی جیزه و روضه از مهمترین شهرها بشمار می آمدند. ابن جبیر در باره سفرش به آنجا می گوید: در جیزه هر روز یکی از بازارهای خیلی مهم برپا می شد، بنی جیزه و مصر خانه های زیبا، اماکن تفریحی و خلیجی وجود داشت که دارای مسجد جامعی بود که در آن خطبه خوانده می شد. آن مسجد دارای دستگاه سنجشی بود که جزر و مد رود نیل را اندازه گیری می کرد. همچنین در جیزه سنگهای زینتی و مرمر و انواع هنرهای زیبا به چشم می خورد.

صلاح الدین رحمه الله متوجه شد که مصر سرچشمه بزرگی است که می تواند از طریق آن نیروی زمینی و دریایی خود را تقویت کند. بنا براین به ساختن کشتی و ناوگان پرداخت. برای ناوگان دیوان مخصوصی را به نام «دیوان

ناوگان» تأسیس کرده، آنرا به برادرش عادل واگذار کرد. در کشور مصر، مهمترین بندرهای دریایی، اسکندریه و دمياط بودند و مهمترین بندرهای رود نیل فسطاط و قوص بودند که در آنها کشتی های جنگی به منظور محافظت از آن مرزها و رفتن به جنگ دریایی برای اعلاي کلمهء اسلام و به اهتزاز در آوردن پرچم آن در جهان، ساخته می شد. صلاح الدین رحمه الله متوجه شد که اروپائیان به اسکندریه به چشم طمع دوخته اند و چون ترسید که به آنجا یورش برند، دستور داد دیوارها و برجهایی محکم به دور شهر بسازند. آنگاه به دنبال ساختن بیمارستان قاهره، بیمارستانی هم در اسکندریه ساخت. مؤلف صبح الأعشی در این باره می گوید: هنگامی که سلطان به حکومت کشور مصر رسید و بر قصر آن مسلط گشت، در قصر سالی بود که العزیز بن المعز آنرا به سال ۳۸۴ هـ بنا کرده بود. سلطان آن را تبدیل به بیمارستان کرده و آن همان بیمارستان عتیق در داخل قصر است. صلاح الدین رحمه الله در اسکندریه، مسافرخانه، تعدادی پل و مَرغزار را هم برای بهبود وضع کشاورزان ساخت.

۲. اصلاحات آموزش

صلاح الدین رحمه الله عاشق علم و دانش بود. دانشمندان را تشویق می کرد و در راه برپایی جنبش فرهنگی در کشور از هیچ کمک مالی و تلاشی دریغ نمی کرد. او مدارس زیادی را تأسیس کرده، نویسندگان، شعرا و دانشمندان را که در علوم، فنون، فرهنگ و عرفان سرآمد بودند به آنجا فرا می خواند. مکتبها یا مدارس دارای نظام و آئین نامه بودند. در دوران صلاح الدین رحمه الله هرگاه بچه ها به سنّ جوانی می رسیدند، برای آموزش قرآن، حفظ مقداری از احادیث نبوی، یادگیری رسم الخط عربی و احکام – تا جائیکه در توان داشتند – به یکی از این مکتبها می رفتند. بچه ها در کنار اینها اصول حساب را فرا می گرفتند، مقداری شعر و امثال و حکم را حفظ می کردند و یاد می گرفتند، چگونه نماز را به جماعت ادا کنند و در نماز شان خضوع و خشوع خداوند را داشته باشند.

هرگاه کودکان به سنّ جوانی می رسیدند و می خواستند دانش بیشتری فراگیرند، به یکی از مراکز علم در مصر، شام، موصل، بغداد یا مکه، سفر می کردند تا علوم عقلی و نقلی و همچنین علم قرائات که از مهمترین دروسی بود که در دانشگاهها و مدارس به تفصیل بیان می شد، را به اضافه علم تفسیر که علما در آن تبحر یافته بودند، یاد بگیرند. در دوران صلاح الدین رحمه الله مساجد نقش بزرگی در روشن کردن جنبش فرهنگی در کشور داشتند. مساجد پر بودند از نماز گزاران و طلاب علم. بعضی از آنان در علم قرائات یا تفسیر ماهر بودند و بعضی دیگر در صرف و نحو، عروض و اوزان شعری نبوغ داشتند.

مشهورترین این مساجد در قاهره، مسجد عمرو بن عاص، مسجد جامع الازهر، مسجد جامع الأقمر، مسجد جامع الحاکم بأمر الله و مسجد جامع سیدنا حسین بودند. در اسکندریه مسجد العطارین نقش بزرگی را در انتشار فرهنگ اسلام و

علوم دیگری که در آن هنگام فرا گیر شده بودند، ایفا کرد. در کل کشور مصر، مساجد به کار مهم تعلیم و تربیت مردم اقدام کردند.

مساجد سوریه هم به همان نقشهایی که مساجد مصر ایفا کردند، پرداختند. از جمله این مساجد، مسجد جامع دمشق بود که «ابن جبیر» در سفرش به دمشق شیفته آثار زیبایی آن مسجد شده بود. مسجدی که دمشق را تبدیل به قبله علم و علما از هر سوئی کرده بود. دار الحکمة در طرابلس شام نیز با استقبال تعداد بیشماري از طلاب علم روبرو شده، رقیب دار الحکمة مصر گشت.

مدارس مختلف مصر و شام اقدام به آموزش مذاهب فقهی در چارچوبی وسیع نمودند. بعد از بازپسگیری قدس در سال ۵۸۳ هـ مدارس با همین رویه در آن تأسیس شد. صلاح الدین رحمه الله در سال ۵۷۲ هـ اولین مدرسه حنفیان را با نام مدرسه «السیوفیه» بنا نهاد. توجه و عنایت صلاح الدین رحمه الله به این مدرسه تا جایی بود که سی و سه مغازه را وقف آن کرد و در کمک به اساتیدی که در آن تدریس می کردند از هیچ مالی دریغ نکرد. این مدرسه تا هنگامی که صلیبیان آن را تخریب کردند، باقی بود و از آن نور عرفان می درخشید.

صلاح الدین رحمه الله همچنین مدرسه «الصالحیه» را برای مذهب شافعی تأسیس نمود و چون خود او بر همین مذهب بود، به همین علت بسیار به آن توجه داشت. بنا بر این سفارش کرد که ساختمان آنرا بسیار وسیع و پهناور بسازند. او یک حمام در کنار آن مدرسه، یک نانوائی در مقابل آن و چندین مغازه را وقف آن کرد و همانگونه که مقریزی در «الخطط» می گوید: او جزیره ای را هم به نام «الفیل» که در رود نیل و خارج از شهر قاهره بود، وقف آن کرد. صلاح الدین رحمه الله بدنبال بازپسگیری قدس در سال ۵۸۳ هـ مدرسه ای در قدس بنا نهاد، قاضی بهاء الدین ابن شداد را مسئول تدریس در آن کرد. مردم زیادی در طلب علم به بیت المقدس رفتند و آوازه آن در آفاق پیچید.

صلاح الدین رحمه الله دستور داد که در مدارس متنوعی که تأسیس کرده است با توجه به تخصصشان در علم و دین، کارهایشان منظم گردد، آنان که مسئول تدریس بودند به دو گروه تقسیم می شدند:

گروه اول: یا گروه مدرسان، که استادانی متبحر در علم بودند.

گروه دوم: یا گروه معیدین (تکرار کنندگان). اینان آنچه را که مدرسان به دانشجویان یاد می دادند، دوباره تکرار می کردند تا در ذهن طلاب رسوخ کرده، از یادشان نرود.

معید با سعه و شرح صد در راه فهماندن مطالب به کسانی که از فهم عاجز بودند، از وقت خود دریغ نمی کرد. معید معمولاً در کنار مدرس می نشست، هرگاه درس تمام می شد، مدرس اول از همه خارج می شد و طلاب را برای معید باقی می گذاشت تا او هم کار خود را انجام دهد.

شکی نیست که این نظام زیاد متفاوت با نظام کنونی دانشگاهها و فرهنگسراهای عالی که در آن کار معید، کار استاد را تکمیل می کند، نمی باشد. از شیوه های مدارس که صلاح الدین رحمه الله تأسیس کرد، روشن می گردد که او از طرفی در آباد سازی از آثار سرورش نورالدین پیروی می کرد، از طرف دیگر می خواست مذهب سنی را ترویج دهد و فاطمیان و مذهب باطنیه را ریشه کن سازد و یورش بر ضد اروپائیان که کشور را آلوده کرده آن را به فساد کشانده بودند را شعله ور سازد.

در آن عهد بازار کتاب رواج و رونق داشت. در مصر بازاری در جهت شرقی مسجد جامع عمرو بن عاص وجود داشت که نفیس ترین کتابها و با ارزش ترین دخیره ها در آن نگهداری می شد، در دمشق هم بازار کتاب بزرگی وجود داشت که در بردارنده کتابهای مهمی بود که از اطراف و اکناف کشور آورده می شد.

۳. اصلاحات اقتصادی

در دوران صلاح الدین رحمه الله، دولت در رزق و روزی زیاد و ترفه زندگی می کرد، چرا که واردات زاید و منابع غذایی متنوع و زیادی داشت، این واردات در موارد زیر خلاصه می شود:

- (أ) - دست گذاشتن بر گنجهای زیاد فاطمیان بعد از تسلط بر مصر.
- (ب) - واردات جزیه، که غیر مسلمانان پرداخت می کردند.
- (ج) - واردات فدیة که از سوی اسرا می رسید.
- (د) - واردات غنائم، که در جنگ به آنها دست پیدا می کرد.
- (ه) - واردات خراج (مالیات) که از صاحبان زمینهایی که با صلح فتح می شد، گرفته می شد و واردات مشروع و ثروتهای فراوان دیگری.

صلاح الدین رحمه الله از سلاطینی نبود که ثروت را در غیر جای خود خرج می کنند، بلکه آن در راه خدا، ساختن دژها و قلعه های محکم، اصلاحات عمرانی و هر کاری که برای کشور نفع عمومی و فایده زیادی داشت، انفاق می کرد.

صلاح الدین رحمه الله بخاطر اینکه کشور را از قحطی ها و گرسنگیهایی که به سبب جنگ پدید می آمدند، نجات دهد، به کشاورزی و وسائل آبیاری اهمیت فراوانی داد، تا زمین بهترین و بیشترین محصولات را بدهد. مصر و شام در تبادل محصولات کشاورزی، گسترش مصالح اقتصادی و تأمین امکانات مادی مورد نیاز برای ارتش با همدیگر همکاری داشتند. دو کشور در مقابل یورش خائنانه اروپائیان در کنار هم مقاومت کرده، سپاه اسلام را با تمام امکانات مادی، ساز و برگ جنگی و مواد غذایی تأمین کردند.

صلاح الدین رحمہ اللہ بہ تجارت ہم خیلی اهمیت می داد. در دوران او مصر حلقه اتصال شرق و غرب بود، به سبب این تجارت شهرهای بزرگ اروپائی مثل دو شهر ایتالیایی (ونیز و پیزا) به وجود آمدند، بعدها ونیزیها با تشکیل یک بازار تجاری بنام «بازار ایک» در اسکندریه، توافق کردند.

صلاح الدین رحمہ اللہ برای شکوفایی اقتصاد کشور و افزایش تولید، توجه و اهتمام فراوانی به بازارهای تجاری نمود. در مصر و شام تعداد بازارها را بیشتر کرد و به اصلاح و گسترش آنها پرداخت، «ابن جبیر» طی سفرش شگفتی خود را از نظم آن ابراز داشته است. او در مورد شهر حلب می گوید: شهر بسیار پهناور، زیبا و بدیع است، بازارهای آن بزرگ، سستمتیک و مستطیلی شکل است، هر صنفی از صنعتگران در گوشه ای از بازار قرار دارد، به همین ترتیب تا تمام صنعتهای شهری تمام شود، همه بازارها سقف چوبی دارند و ساکنان آن از سایه پهناور آن بهره می برند. هر کدام از بازارها، چشمها را خیره و شخص با عجله را مات و مبهوت می کند. بیشتر مغازه ها از چوبهای زیبا ساخته شده اند.

«ناصر خسرو» در کتاب «سفر نامه» شهر طرابلس شام را در عهد صلاح الدین رحمہ اللہ اینگونه توصیف می کند: آن شهر زیبایی است، اطراف آنرا مزارع، بوستان، نیشکر، درختان نارنج، موز و لیمو در بر گرفته است. در آنجا دستگاههای ریسندگی چهار، پنج و شش طبقه وجود دارد. خیابانها و بازارهای آن زیبا و تمیز است، به گونه ای که خیال می کنی، هر بازار قصر زیبایی است، در وسط شهر مسجد جامع بزرگی وجود دارد که تمیز، زیبا و محکم است. در حیاط آن قبه بزرگی است که زیر آن حوضی از سنگ مرمر با فواره ای از مس زرد در وسط آن، وجود دارد. در بازار آبشخوری با پنج لوله که از آنها آب زیادی بیرون می آید، موجود می باشد که مردم نیازشان را با آن برطرف می کنند. در طرابلس کاغذ زیبایی ساخته می شود، اما هنگامیکه این شهر تاراج شد و شمشیر بر سر ساکنین آن فرود آمد، کتابخانه ها، مدرسه ها و کارگاههای کاغذ سازی تبدیل به خاکستر شد.

از این نمونه ای کم، اهتمام فراوان صلاح الدین رحمہ اللہ به آبادانی شهرها و بازارهای تجاری آن، برای ما روشن می شود. چنانکه از کلام ناصر خسرو می توانیم به وجود کارگاههای کاغذ سازی در طرابلس پی ببریم و این هم یکی دیگر از مفاخر صلاح الدین رحمہ اللہ است.

جنگهای صلیبی به انتقال صنعت کاغذ سازی به اروپا کمک نمود، که اولین کارگاه کاغذ سازی بسال ۱۱۹۸م در جنوب بلژیک تأسیس شد، با وجود این انگلستان تا قرن شانزدهم میلادی از صنعت کاغذ سازی بی اطلاع بود.

از صنایع که صلاح الدین رحمہ اللہ به آن توجه و اهتمام ورزید، می توان از صنعت اسلحه سازی، بافندگی، پارچه بافی، لباسهای ابریشمی زر دوزی شده، زین ضخیم و زیبایی اسب، صنعت شیشه گری، سفال سازی، کشتی سازی و

ناوگان سازی، و صنایع دیگری که اقتصاد را شکوفا، تولید را افزایش و دولت را نیرومند می سازد، می توان نام برد.

۴. اصلاحات اجتماعی

زندگی اجتماعی در دوران صلاح الدین رحمه الله شکل تلاش، جهاد، درگیر با اروپائیان و دشمنان به خود گرفته بود. و از مظاهر ابهت، عظمت و تکبر دروغین به کلی دور بود.

او رحمه الله نمونه زیبایی را در لباس عادی پوشیدن، غذای معمولی خوردن و مجالس متواضعانه اش، به سربازان و رعایایش می داد. عماد اصفهانی در توصیف لباس و اختلاط او می گوید: او تنها لباسهایی که پوشیدن آنها حلال بود مثل: کتان، پنبه، پشم را می پوشید، و هر کس که در کنار او می نشست، به خاطر تواضع او نمی دانست که در کنار پادشاهی نشسته است.

صلاح الدین رحمه الله ورزشکار بود، به اسب سواری و توپ بازی [احتمالاً فوتبال] علاقه نشان می داد، مردم را به آن تشویق می کرد، او بعد از نماز ظهر به همراه مردانش برای تماشای مسابقات توپ و چوگان می رفت و هنگامی که به آنجا می رسید، برای تماشای بازی از اسب پیاده می شد، مسابقه دهندگان تا اذان عصر به بازیشان ادامه می دادند، او با افراد خاص خود در این مسابقات شرکت می نمود. مردم بیشترین علاقه را به شکار داشتند، آنان دسته جمعی یا تنهایی به شکار پرندگان، ماهیان، اردک و خرگوش می رفتند و برای این کار از سگها و پرندگان شکاری به کار می گرفتند.

این پدیده تنها به آمادگی کامل برای رفتن به جنگ با شجاعت و دلآوری بی نظیر دلالت دارد. در تمام مورد انعام و بخشش او بر رعایا، بی اغراق باید گفت که او همانند کسی که از فقر نمی ترسد، انفاق می کرد، زیرا او همچون خاک به مال دنیا نگاه می کرد، قبلاً گفتیم که او هنگام وفات به جز ۴۷ درهم، و طلائی به وزن یک هسته خرما، هیچ طلا و نقره ای را در خزانه به جا نگذاشت. او هیچ ملک، خانه، زمین، بوستان، روستا، مزرعه و هیچ نوع ملک دیگری باقی نگذاشت.

اگر او این اموال را برای خود، خانواده و نزدیکانش اختصاص نمی داد، پس این اموال برای چه کسی بود؟ بی شک برای طرحهای اصلاحی، تأمین لوازم جنگی و مردم مستحق بود، تا برای جامعه همبستگی کامل، برای دولت نیروی فائق و برای مردم زندگی نمونه ای تحقق یابد. این همان چیزی است که این سلطان عادل و فرمانده قهرمان بدان دست یافت.

از کارهای بزرگی که نام صلاح الدین رحمه الله را جاودانه ساخت، باطل کردن بسیاری از مالیاتهایی بود که بر دوش مردم سنگینی می کرد و آرامش آنها را به هم زده بود، مانند مالیاتهایی که امیر مکه بر حاجیان واجب کرده بود. امیر

مکه دستور داده بود که حاجیان، مالیات مکه را قبلاً در جده پرداخت نمایند، این ظلمي بود در حق حجاج. صلاح الدين رحمه الله همه این نظامها را باطل اعلام کرد و بجای آن هر سال هشت هزار اُردب^۱ گندم را به سوی مکه می فرستاد و شرط کرده بود که آن را میان اهل حرَمین (مکه و مدینه) تقسیم کنند. صلاح الدين رحمه الله با این کار مالیاتهای پراکنده را از دوش مردم برداشت و با یک بار فرستادن آن که از بیت المال می پرداخت به اهل حرَمین نفع رساند.

از نمونه هایی که به حسن نیت، حرص او به امنیت جامعه، یکپارچگی ملت و پرهیز از ظلم دلالت دارد. وصیت و سفارش او به پسرش سلطان ظاهر که او را به ولایت حلب منصوب کرد، می باشد، همانگونه که قاضی ابن شداد نقل می کند، او در این وصیت گفت: من تو را به تقوای خداوند که رأس تمام نیکی ها است، سفارش می کنم، تو را به آنچه که خداوند امر فرموده است، دستور میدهم که سبب نجات تو در آن است، تو را از خون و خونریزی بر حذر می دارم، زیرا آتش فتنه ای که از خون به پا می شود قابل مهار نیست. تو را سفارش می کنم که قلب مردم را به دست آوری و در احوالشان نظر افگنی (توجه کنی). زیرا تو امین من و امین خداوند بر آنان هستی، به تو سفارش می کنم که دل مرا، صاحب منصبان و بزرگان را حفظ کنی، من تنها با مدارا کردن مردم به این مقام رسیده ام، به هیچ کس کینه نداشته باش، زیرا مرگ هیچ کس را باقی نمی گذارد، از بدی رساندن به مردم به دور باش، زیرا گناه آن تنها با رضایت آنان بخشوده خواهد شد، ولی گناهی که در مقابل خداوند انجام دهی با توبه تو به سوی او بخشیده خواهد شد که او کریم است.

ابن مهمترین اصلاحات اجتماعی و برنامه های اخلاقی بود که صلاح الدين رحمه الله برای ترقی جامعه اسلامی با پسندیده ترین خصال، نیکوترین عادات و بهترین آداب، در عهد او، اقدام به مبادرت به آنها کرد.

۵. اصلاحات اعتقادی

قبلاً در باب صفات عقیدتی و عبادی صلاح الدين رحمه الله یاد آور شدیم که او به ایمان، عبادت، تقوی، خوف از خداوند و اطمینان به او متصف بود. چنانچه قاضی بهاء الدين می گوید: او عقیده ای زیبا و نیکو داشت، بسیار خداوند را یاد می کرد، که البته عقیده اش را با دلیل و به وسیله بحث و گفتگو با علماء و فقهای بزرگ، بدست آورده بود. بنا بر این کسی که دارای چنین تربیت ایمانی و سلوک راسخ اعتقادی باشد لاجرم در اصلاح عقیده و از بین بردن تاریکیهای گمراهی و لکه های ننگ از دامن اسلام بهتر تلاش خواهد کرد.

صلاح الدين رحمه الله با چنین اعتقاد راسخی بر آن شد تا زنجیرهای الحاد را پاره کند و بنیانهای انحراف را در هر سرزمینی که اسم خداوند برده شود و

^۱ اُردب پیمانه بزرگی است معادل ۲۴ صاع، و هر صاع تقریباً برابر است با ۵ و ۳ کیلو گرام. (مؤلف)

پرچم لا اله الا الله بر فراز آن به اهتزاز درآید، ویران کند. هرگاه می شنید کسی مردم را به مبادی و آئینی فرا می خواند که با قواعد شریعت اسلام سازگاری ندارد، بعد از مشورت با فقهاء و علماء فوراً دستور قتل او را صادر می کرد. هنگامی که صلاح الدین رحمه الله در سنین جوانی وزیر العاضد فاطمی شد از اعتقادات و مذاهب موجود در کشور که اصلاً با عقیده اهل سنت سازگار نبود، متأثر و ناراحت گشت. مذهب فاطمیان در چند دسته زیر خلاصه می شد:

اینکه امامت از مصالح عمومی نیست تا به اختیار امت باز گردد، بلکه یکی از ارکان دین است و درست نیست که نبی از آن غافل باشد، یا آنرا بدست ملت بسپارد، بلکه بر رسول واجب است که قبل از مرگش امامی را برای مسلمین تعیین کند و این امام باید از گناهان صغیره و کبیره بدور و معصوم باشد و پیامبر علی را برای خلافت انتخاب نموده و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما خلافت را از او غصب نمودند. اما دسته دیگر بسیار افراطی و معتقد به الوهیت این امامان بودند، به این صورت که آنان بشر هستند، ولی متصف به صفات الهی یا اینکه اله در ذات بشری آنان حلول کرده است و آخرین امام زنده و از دیدگان غائب است و آخر زمان ظهور کرده، جهان را آنگونه که پر از ظلم است، پر از عدالت خواهد کرد.^۱

در عصر فاطمی سال ۴۰۸ هـ گروهی از تندروان اسماعیلی معتقد به الوهیت حکم، خلیفه فاطمی بودند، از آن جمله حمزه بن علی که حاکم را اله می دانست. او کتابی تصنیف کرد و در آن نوشت که روح خداوند در آدم حلول کرد، پس از آن به علی بن ابی طالب منتقل شد و روح علی به عزیز و از عزیز به پسرش حاکم، که در نظر ایشان اله است، حلول کرده است. (حمزه بن علی مؤسس عقیده حلول در مذاهب باطنیه می باشد).

پس بدیهی است که صلاح الدین رحمه الله بعد از اینکه وزیر فاطمی شد و کشور مصر تحت حکمروایی او در آمد با چنین عقیده ای به مبارزه برخیزد و تمام نیروی خود را برای پاکسازی کشور بسیج کند و جای آنرا مذهب اهل سنت و جماعت قرار دهد. تنها چند ماه از وزارت او گذشته بود که آنچه را می خواست عملی ساخت، در کل کشور مدارس را افتتاح کرد که مشهورترین آنها مدرسه ناصریه و کاملیه بود. مردم از هر طبقه ای برای وارد شدن به این مدارس و فراگیری دین صحیح فرا خواند. محبت و اطمینانی که مصریان به صلاح الدین رحمه الله داشتند، از عواملی بود که او را در تمکین عقیده اهل سنت در دل مصریان یاری کرد، بخصوص پس از پیروزی او بر اروپائیان پس از جنگ دمياط و غزه و استیلاء پیدا کردن بر شهر عقبه که کلید دریای سرخ برای رسیدن حجاج مصری و غیره به مکه مکرمه بود.

^۱ هدف از مؤلف قطعاً این نیست که منکر امام مهدی باشد، بلکه منظور ایشان این است که ما نباید به این بهانه دست از تبلیغ دین بکشیم و مسئولیت خویش را فراموش کنیم. والله اعلم. (مترجم)

این پیروزی عظیم و فتح آشکار و امنیت راه حجاج مسلمان از بهترین عوامل در تبادل محبت، اطمینان و اخلاص میان او و مصریان بود و همین امر سبب شد که مصریان به برادران سنی مذهبشان بپیوندند و در زیر پرچم صلاح الدین رحمه الله برای اعلاي كلمهء الله با دشمن خدا و دشمن خود شان بجنگند.

پایان

آنچه گذشت، مطالعه ای مختصر از سیره این قهرمان عظیم و مرد جاوید نام بود. این مطالعه ای بود که در فصلها و بحثهایش میان آسانگیری و محکم کاری، شجاعت و احتیاط، عبادت و عدم تعصب (آزاد اندیشی)، توان، مردانگی، فدا کاری و جهاد ارتباط برقرار کرد.

دانستیم که صلاح الدین رحمه الله چگونه توانست نیروهای پراکنده را تحت فرمانروایی حکیمانه اش جمع کند و شهرها را در یک دولت یگانه گرد آورد. این دولت نیرومند توانست همچون کوهی سر به فلک کشیده و استوار، که ترس آنرا به لرزه در نمی آورد، در مقابل اروپائیان و تمام غرب بایستد. این قهرمان توانست با ایمان استوار، دلیری سرآمد و جهاد دائمیش اروپائیان را به قسمت کمی از ساحل بین عکا و یافا، منحصر کند و هنوز چند سالی از مرگ او نگذشته بود که نیروهای اسلامی موفق شدند بزرگترین خسارتها را به اروپائیان تحمیل کنند و نهایتاً آنها را برانند.

قبلاً گفتیم که مملکت و سلطنت بزرگ صلاح الدین رحمه الله پیوسته گسترده می شد تا اینکه شامل عراق، کردستان، شام، یمن، مصر و برقه شود.

بدنبال تحکیم این وحدت کامل اسلامی، تمام عالم اسلامی آنرا برای رسیدن به پیروزی به فال نیک گرفت، بعد از مدت کمی ملت اسلامی توانست به فرماندهی صلاح الدین رحمه الله قهرمان برکشورهای صلیبی در قدس یورش برد و آنرا در جنگی سرنوشت ساز که نزد نسلها یاد و در تاریخ انعکاس پیدا کرد، تبدیل به اثر و نشانه ای بکند.

امروز تاریخ خود باز می گردد. کشور اسلامی به اجزاء و دولت‌های کوچکتری تجزیه شده است. بعد از چیره شدن بر خلافت عثمانی و توطئه صمیمانه یهودیان و استعمار، با بدترین حال، بیشترین گروهها و تقسیمات و ضعیفترین نیرو و توان [به سوی قدس] خارج شد، و این در حالی است که یهود پای خود را در سرزمین مقدس تثبیت کرده، مسجد الاقصی اولین قبله و سومین حرم را غصب کرده است و هر روز نیرو، توان و تحکیم آنها بیشتر می شود.

وضع مسلمانان با یهود، درست همانند وضع مسلمانان با صلیبیان دیروز است. آیا تفرقه همان تفرقه نیست؟

آیا تجاوز همان تجاوز نیست؟

آیا کینه به اسلام همان کینه به اسلام نیست؟

پس با چه چیزی پیروز شدند؟!

- چون دیروز مسلمین با نام اسلام به جنگ «رها سازی» فلسطین رفتند، پیروز شدند، اما امروزه کشورها با نام آرمانهای پوچ و ساختگی که خداوند با آن هیچ تسلطی به ما نمی دهد، به جنگ می روند.

- چون دیروز مسلمین با اسلام بعنوان دین و دولت حکومت کردند، پیروز شدند، اما امروزه بیشتر کشورها به غیر از آنچه خداوند نازل کرده است حکومت می کنند و از نظامها و قوانین شرق و غرب کمک می طلبند.
 - چون دیروز مسلمین یک دولت را بر افراشتند و یک وحدت را تحقق بخشیدند، پیروز شدند، اما امروزه خود را تقسیم کرده اند، بعضی به راست متمایلند و بعضی دیگر به چپ.
 - چون دیروز مسلمانان به وعده خدا و تحقق پیروزی او اطمینان داشتند، پیروز شدند، اما امروزه به نیروی سرکشی، دشمنی و الحاد کمونیستی قرمز و سرمایه داری طغیانگر، اطمینان و اعتماد دارند.
- چقدر شایسته است که امروزه، رهبران و سران حکومت‌های اسلامی و عربی به رهبر مظفر صلاح الدین رحمه الله اقتدا نمایند، با ایمان راسخ، اراده صادق، دلاوری سر آمد، فدا کاری با ارزش، تطبیق درست و تقوایی از سر ایمان، راه او را ادامه دهند. آنان چقدر نیازمند مطالعه تاریخ اسلامی و سیره نبوی هستند تا بدانند پدر بزرگ‌های بزرگوارشان در بدر، قادسیه، یرموک، حطین و عین جالوت، چگونه پیروز گشتند؟..

چه اندازه نیازمند اعاده نظر به اصول اسلام و شریعت قرآن دارند، تا بدانند که تنها شریعت خداوند است که عناصر حق، خیر و زیبایی را در نیت خود جمع کرده است. تنها شریعت الهی است که ضروریات کلی، نوگرایی و پابرجایی را در اصول خود حمل می کند. تنها شریعت الهی است که لوازم نیرو، پیروزی و تمدن را برای ملت اسلامی فراهم می سازد. تنها شریعت الهی است که در خاک بشر قواعد عدالت، مساوات و امنیت را تثبیت می کند؟ خداوند حکیم در کتاب محکمش راست فرموده است که :

{أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ} المائدة ۵۰

آیا جویای حکم جاهلیت هستند؟ آیا چه کسی برای افراد پرهیزگار بهتر از خدا حکم می کند؟

خداوند رحمت کند صلاح الدین را که رسالتش را ادا نمود، امانت را تبلیغ کرد، عزت را برای ملت مسلمان تحقق بخشید، نعمت وحدت، یکپارچگی، توان و شرف را بر کشور اسلامی تمام کرد و قدس را از چنگال صلیبیان و استعمار کینه توز، آزاد ساخت.

عجیب نیست که صلاح الدین رحمه الله چنین جایگاه والایی را در تاریخ شرق و غرب اشغال کند، به زودی نام صلاح الدین رحمه الله در قلب میلیون‌ها بشر زنده خواهد شد. به زودی تاریخ از سیره عطر آگین، اخلاق شایسته، شجاعت کم نظیر، مردانگی، نمونه و جهاد بی وقفه صلاح الدین رحمه الله، نسلی خواهد ساخت.

در آخر فقط می توانیم آنچه را که همنشین و دوستش ابن شداد گفته است، بگویم: خداوندا! خودت می دانی که او در راه پیروزی دین تو تلاش کرد و بخاطر امید به رحمت تو جهاد کرد، پس او را مورد رحمت خود قرار بده.

از خداوند سبحان می خواهیم که حاکمی همچون صلاح الدین رحمه الله را برای این ملت مهیا سازد، تا خاک فلسطین را آزاد سازد، مسجد الاقصی را از چنگال یهودیان مجرم و همکاران توطئه چین و ظالمشان نجات بخشد. این کار برای خداوند مشکل نیست، در آن روز مؤمنان به پیروزی از طرف خدا شاد می شوند، او هر کس را که بخواهد پیروز می گرداند و او شکست ناپذیر و مهربان است:

لا همّ قد اصبحنا أهواؤنا شیعاً ***** فامئن علينا براع أنت ترضاه
راع بسعيد الي الإسلام سيرته ***** يرعي بنیه و عينُ الله ترعاه^۱

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين

^۱ ترجمه این شعر در پایان فصل یازدهم گذشت.

ستایش

حضور استاد فاضل، دانشمند مشهور، سرور محترم عبد الله علوان بعد از عرض سلام و درود و پرس و جو از سلامتی و احوالتان در منزل آبادتان به همراهی دوست و برادر عزیز، ادیب نابغه و بزرگ استاد عبد الله طنطاوی - خداوند او را حفظ کند و او را ذخیره ای برای عرب، اسلام و دین پاک و یاری گری محترم برای برادران و دوستانش گرداند - به زیارت شما مشرف شدم و شما برادر محترم، مرا مورد احترام خود قرار داده، کتاب یگانه ات را در مورد سلطان مسلمان جهادگر در راه خدا و إعلاي کلمهء دین و پاک کردن کشور اسلامی از نجاست بتها، دشمنان و مستعمران، سلطان عادل صلاح الدین ایوبی رحمه الله را به بنده هدیه نمودی. این کتاب با ارزشش را مطالعه نمودم و از لحاظ عبرت، تاریخ خشنود به قهرمانان، جهاد حق، ایمان، اصلاح و تقوا از آن نفع بردم، ابیات زیر که به حضورتان تقدیم می کنم و بیانگر تشکر خالص بنده بخاطر هدیهء با ارزششان است، به بنده الهام شد، امیدوارم مورد رضایت و حسن قبول شما واقع گردد:

صلاح الدین

جزاک الله «عبد الله» خیراً **** بما أوضحت بالقلم الفرید!!
 کتابک عن «صلاح الدین» فتح **** أتاک بنصره المجد التلید
 به نافحت عن بطل عظیم **** و عن تاریخ اسلام مجید
 و عن أحوال قوَاد عِظام **** مضوا فی عهد ماضینا الحمید
 أعزّوا أمة القرآن حقاً **** بإیمان، و إخلاص أکید
 و أعلوا فی الوری دیناً قویماً **** أتى للناس بالحکم الرشید
 و شادوا دولةً بالحب تسمو **** و بالاخلاق و العدل الشدید
 و نالوا بالجهاد مقام عزّ **** علی التاریخ یبقی فی جدید
 ملوک حرّروا الأوطان حرباً **** من الأعداء فی سَحق الجنود
 فدمیاط، و غزّة شاهدات **** و حطین علی خفق الجنود
 أذاقوا فی الوغی موتاً زوأمأ **** ملوک الغرب فی دکّ الحشود
 «عمادالدین» یخضد کلّ عاد **** علی الجولان بالفتک الشدید
 و نور العین فی عکا و یافا **** له صول کز مجرة الرعود
 و یرفع فی روایما صلاح **** نبودَ النصر تخفق بالنشید
 صلاح الدین تعرفه البرایا **** بعدل کان مدعاة الخلود

أمام عادل، برّ رحيم **** تتيه بذكره كل العهود
 أعبد الله خذها من صديق **** تهان مثل أعباق الورود
 لقد زفت إليك بحسن نسج **** تميمس به كربات القدود!!
 لقد جائت إليك بصدق ودّ **** وإخلاص، و تقدير مزید
 و أرجو أن تنال بخير صنع **** مقام العز من رب ودود

در آخر امیدوارم که درود خالصانه و نامه های مداوم مرا بپذیرید.
 با احترام و تشکر فراوان.

۱۶ آذر سال ۱۹۷۵ م
 برادر مخلصتان
 عبد الجبار رحيمي